

# زندگي

بهندي کيھان

شماره مخصوص رنگي

با چند عکس جالب  
چهار رنگ

شماره دويست و هفت  
شنبه دهم اسفند ۴۷  
بها ۲۰ ريال





**آدامس جدید**  
**خروس نشان واقعاً عالیست**  
**آدامس جدید . باطعم جدید . در بسته بندی جدید**

از این پس «زنروز» به مسائل سیاسی و عمومی ایران و جهان نیز میپردازد منتها بشیوه خاص کلی وتوصیفی که هدف آن آشنا ساختن زن ایرانی به مسائل ملی و بینالمللی است. زن متجدد زمان ما باید از حوادث مهم روز آگاه باشد، چه آنکه، این آگاهی دامنه جهان بینی و قدرت تشخیص او را گسترش خواهد داد و بر هوشمندی ودانائی او خواهد افزود.

# عکس و خبر

## مسئله روز در تهران

### پیاده و سواره، هر دو کلافه!

#### پیاده میگوید:

سراسم گرفتم، خسته شدم، مجنون هم برای لیلی اینقدر منتظر شد که من هرروز برای رسیدن باتوبوس و تاکسی منتظر میمانم. تازه می‌خواهم پیاده بروم، از کجا؟ از توی این پیاده‌روهای پر چاله و چوله و کثیف ومملو از طواف و دست فروش؟ یا از کناره خیابانهای شلوغ که هر دم ممکن است دست و پایم را زیر چرخهای یسک اتومبیل جا بگذارم؟

#### سواره میگوید:

چند ساعت در راه باشم؟ چقدر باید ترمز و کلاج بگیرم تا از يك خیابان چند صد متری مثل فردوسی بگذرم؟ چقدر باید در چهارراهها منتظر باشم؟ تاکی باید مثل خزندگان از وسط این کامیون و آن گاری و آن سبزه‌خه در حال خزیدن باشم؟ تکلیفم با اینهمه کوچه و خیابان يك طرفه چیست؟ اتومبیل را از ترس «بی ادبی و خودخواهی» راننده بغل دستی چگونه برانم که ماهی سهچهار بار مشتری گلگیرساز و نقاش گاراژ نباشم؟

#### دولت میگوید:

همه اینها درست است. اما تقصیر من چیست؟ این بلیتو نمره ۲۵ سال هرج و مرج و ندانم کاری و بی‌مبالائی در اداره شهر تهران است. حالا باید نشست وفکری کرد. نق زدن فایده‌ای ندارد.

#### متخصصان میگویند:

درد یکی دوتا نیست، تنگی خیابانها، رشد زیادی جمعیت تهران، اتومبیل زیادی، هرج و مرج اخلاقی رانندگان و نبودن ادب و تراکت عبور و مرور درمیان مردم، تراکم بی‌قاعده ادارات و موسسات ملی و تجارتي درمرکز شهر، نبودن پلهای هوایی پارکینگ کافی ووو... تهران را گرفتار کلاف سردرگمی بنام مشکل ترافیک کرده‌است.

خوب حالا چه باید کرد؟ باید سوخت و ساخت. یا باید بحکم عقل وتدبیر به باز کردن کلاف پرداخت. مگر نگفته‌اند، مشکلی نیست که آسان نشود.

در حال حاضر شهر تهران قریب سه میلیون جمعیت دارد. این سه میلیون در مساحتی در حدود شصت تا هشتاد کیلومتر مربع سکونت دارند. همه کار دارند، مدرسه رفتن دارند، خرید کردن دارند دیدن و بازدید و ملاقات دارند و درعصر وزمانه‌ای که عقیده رایج میگوید: وقت طلاست، هرکس دز اسرع اوقات باید به کار خود برسد تا طلای خود را گم نکنند. بعلاوه چون تهران يك شهر است و شهرداری دارد و مردم هم مالیات وعوارض میدهند پس اولیای شهر حق ندارند بمردم بگویند: «بماچه، زودتر شال و کلاه کنید، قدری هم پیاده بروید» وظیفه آنهاست که مشکل عبور و مرور را هم مثل برق و آب و آذوقه وسایر مایحتاج شهر حل بکنند. البته آنها هم بفکر هستند و میل به خدمت دارند، اما قضیه خیلی پیچیده تر از اینهاست که بتوان امروز یا فردا به حل آن توفیق پیدا کرد.

تهران مثل يك آدم پرخور و بی‌مبالا و تنبل و کم حرکت، طی ۳۰ سال اخیر گرفتار درد «تراکم» شده است. نه تراکم گوشت و چربی، بلکه تراکم جمعیت، تراکم وساطت نقلیه شخصی و تک نفری،

لطفاً ورق بزنید

## تشکر و سپاس

این دو نامه توأم با محبت و عنایت وتشویق در اینهفته از طرف آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و آقای نصرت‌الله معینان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاه به زنروز رسیده است.

\*\*\*

آقای مجید دوامی - سردبیر مجله زنروز - سالروز انتشار مجله زنروز را به جنابعالی و عموم همکاران ارجمندان تبریک میگویم. امیدوارم این مجله سال جدیدی را که آغاز کرده است با موفقیت‌های بیشتری پشت سر بگذارد و در انجام نقش مهمی که در ارشاد و هدایت افکار خوانندگان خود دارد موفق و مؤید و سربلند باشد.

امیرعباس هویدا

\*\*\*

و نامه دیگر از طرف رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی: آقای مجید دوامی سردبیر محترم مجله زنروز - سالروز انتشار مجله زنروز را صمیمانه تبریک میگویم. امیدوارم خداوند متعال بیهنگی توفیق خدمت به شاهنشاه آریامهر و وطن عزیز را عنایت فرماید.

نصرت‌الله معینان

\*\*\*

هیئت تحریریه زنروز از این دوشخصیت مملکتی وهم‌چنین از کلیه دوستان و خوانندگان پرمحبتی که در چندروز اخیر بوسیله نامه و تلگراف و تلفن آغاز پنجمین سال خدمات مطبوعاتی مجله «زنروز» را از سر لطف و عنایت تبریک گفته‌اند سپاسگزار است.

## فرانک بورمان گفت:

### منهم گریسته‌ام!

اخیراً «فرانک بورمان» فرمانده سفینه فضائی آپولو - ۸، که به مدار ماه رفت و برگشت همراه زنش سفری به اروپا کرد و با ژنرال دوگل وملکه الیزابت نیز ملاقات کرد. خبرنگاران از او پرسیدند:

- چرا با سفر يك زن به فضا اینهمه مخالفت می‌کنید؟ بورمان زنش «سوزان» را نشان داد وگفت: - دلیل مخالفت من اوست! من نمی‌خواهم مادری مثل او فرزندانش را رهاکند و به سفر مخاطره‌آمیز ماه برود.

- آیا سفر به نزدیکی کره ماه خیلی خسته کننده بود؟ - خسته کننده تر از سفر به اروپا نبود!

(بورمان فقط توانست ۴۸ ساعت درهیک از شهرهای پاریس - بروکسل - بن - لاهه - رم - مادرید - لیسبون - لندن بماند).

سران دولتها مثل يك رئیس جمهوری از او استقبال کردند - و این جمله «بورمان» همه را متاثر ساخت: - دلم میخواست به پراگ و مسکو بروم! من در مرگ گاکارین ازته دل گریسته‌ام! .. من از آن‌بالا دیدم که برآستی کره زمین ما، یکی است و آنچه مارا از یکدیگر جدا



بورمان در حضور علیاحضرت ملکه انگلیس با پرنس ادوارد کوچکترین فرزند ملکه صحت میکند

می‌کند، تنها غرور وجهل‌خودما است نه مرام و مسلک!



# ۵ قلوها شیر می خواهند!

## همسر یک مرد ۷۵ ساله

## در فیروزآباد سه قلو زائید!

### دو دختر این خانم هم بفاصله یک روز سه نوزاد بدنیا آوردند!

سه هفته پیش در فیروزآباد فارس مادری و دو دخترش در یک روز با هم وضع حمل کردند. مادر سه قلو زائید و یکی از دخترانش دو قلو زائید و دختر دیگر یک پسر بدنیا آورد. خبر زایمان توأم مادر و دو دختر او در یکروز در سراسر شهر دهان دهان نقل شد و مردم آن رافعال نیک گرفتند. خاصه اینکه پدر دخترها که حالا خود صاحب سه قلو شده ۷۵ سال دارد و همسر او تابحال ۱۳ فرزند زائیده که آخرین آنها سه قلوست. خبرنگار «زن روز» که از این سه خانواده دیدن کرده چنین گزارش میدهد:

وقتی بخانه خانم جان (روستا)مادر سه قلوهای فیروزآباد فارس رفتم دستش را بدبوآرخانه دواناقه خود گرفته بود



حبیب داماد «خانم جان»  
با دو پسر دوقلوبش

این سرما عبارت از یک جامه تابستانی وصله دار چندین رنگ بود. میگفت نگاه بوضع من نکنید از جوانی با یک الاغ که پدرم بمن سرمایه داد آغاز بکار کردم و هنوز هم با همان یک الاغ نان خود را درمی آورم. محمود عقیده دارد که زندگی یک بازی خنده دار است و از میان این «بازی» فقط سیزده اولاد دارد و پس، میخواستم از وضع ستره محمود سؤال کنم، اما با توجه بهر وضع او و خانه محترش خجالت کشیدم که اسم ستره را ببرم، اما وقتی گفتم از چه غذاهائی بیشتر لذت میری گفت مگر غیر از نان چیز دیگری هم بچنگ مامیاید این نان بخور نمیر را بختی بدست میآوریم و در این شهر که قیمت همه چیز جز جان آدمی گران است فقط گرده نان را دیگر نمی شود نخورد زیرا بسگی بجان دارد.

محمود میگفت اگر هفته ای یک وعده غذای گوشتی یا ماست بخوریم خیلی بماند خوش گذشته است و اگر می بینی من در این سن و سال صاحب سه فرزند سه قلو شده ام خواست خداست والا بتوت نان خالی که نمیشود سه تا بچه در یک لحظه صاحب شد!

از خانه «خانم جان» بخانه دخترش که بفاصله چند ساعت از مادر ۵۰ ساله خود، دو قلو زائیده بود رفتم. در خانه آنها دستکم ۲۰ بچه زندگی میکنند. مساحت حیاط خانه شان شش متر مربع بود. دو قلوها را فوراً در یک حوله پیچیدند و دم در آوردند چون رسم فیروزآبادی ها اینست که تا چهار ماه و ده روز کسی نباید نوزاد را ببیند مگر اینکه نوزاد تا دم در به استقبال برود. پدر دو قلوها حبیب گاریچی است.

حبیب میگفت: برای اولین بار است که در خانواده ما دو قلو متولد میشود و شب زایمان زنم

تراکم سهل انگاری مصادر امور شهر، تراکم عبور و مرور در میانه شهر، تراکم مسافر، تراکم تقاضا و البته کمبود عرضه. هر کس یکبار در ساعات وسط روز - یا اول شب گذارش به خیابانهای مرکز شهر (فردوسی - اسلامبول - نادری - سعیدی و غیره) بیفتد گوشه ای از سرگردانی مردم تهران و کلاف سر درگم وساطت نقلیه و تراکم ماشین را خواهد دید و با وحشت از خود خواهد پرسید:

خوب، ده سال دیگر چه میشود؟ لابد اتومبیل و آدم روی گردن همدیگر سوار خواهند بود!

در جلسات سمینار راهمائی و راندگی که با شرکت ماموران دولت و متخصصین در سراسر هفته گذشته تشکیل بود، متخصصان و متصدیان امور شهر خود نیز باینهمه مشکل اعتراف داشتند و ضمن ارائه راههای گوناگون تصدیق کردند که مسئله ترافیک پایتخت مهمتر از آن بوده که در بادی امر تصور میشده است.

مثلا موضوع مهمی که در این سمینار به آن اشاره شد آن بود که هر تهرانی بطور متوسط یک چهارم وقت شبانه روزی خود را در رفت و آمد تلف میکند!

# اولین مهمه

ژوری مقدماتی با حضور خانم فروغ مصباح زاده مشغول گفت و گو با دختران مهمان است



نسرین کدک  
بی تا اهی



فاطمه شیرازی نیا  
نسرین مهتاب  
ناهید نادری



یک چهارم وقت یک نفر آدم فعال پایتخت چیزی اندک نیست و اگر این اوقات را روی هم بگذاریم و با آنرا تبدیل به پول کنیم حسابش سر به فلک میزند.

یک اشکال عمده در کار رفت و آمد مردم تهران آنستکه قسمت عمده ادارات، وزارتخانه ها، سازمانهای دولتی و غیر دولتی در یک نقطه شهر یعنی از میدان سپه تا بازار متمرکز شده است، خود بازار از طرفی مرکز تجمع و دادوستد است پس در نتیجه میتوانیم تجسم کنیم که هر روز صبح از شش گوشه تهران، از شیران، از نارمک و تهران نو، از جنوب و شهری، از امیرآباد و کوی کن و تهران پارس و شهرآرا از جوادیه و راه آهن، از نواحی شهباز و شهناز و شرق سیل اتوبوس، تاکسی، اتومبیل شخصی، موتورسیکلت، دوچرخه موتور و غیره همه و همه بسوی میدان سپه و بازار سرازیر میشوند. اگر در گذشته و در خارج میگفتند همه راهها به رم ختم میشود! در پایتخت ما و در زمان حال باید گفت: همه راهها به میدان سپه و بازار ختم میشوند!

و شگفت آنکه از این میدان سپه و بازار راه گریزی برای وساطت نقلیه وجود ندارد، و مثل آنستکه تمام این وساطت نقلیه را در بقیه در صفحه ۱۰۶

پنجشنبه گذشته سی نفر از دختران خوب و برگزیده تهرانی که داوطلب شرکت در مسابقه دختر شایسته سال ۱۳۴۸ ایران هستند در مهمانی جای «زن روز» شرکت کردند. این عده از میان شرکت کنندگانی برگزیده شده بودند، که پرشنامه آنها زودتر از همه به دایره مسابقه رسیده بود. هدف از برگزاری این مهمانی که منبع هر روز پنجشنبه بعد از ظهر تشکیل میشود، آشنائی با دختران خوب و برگزیده تهرانی است. کسانی که در اولین مهمانی جای ماسرکت کردند، عبارت بودند از: ژیللا مینباشیان - شکوه اعظم ملائید - فاطمه شیرازی نیا - مهین غفوریان - فاطمه شریف - منیره مدنی - سهیلا لاهوشان - سونیا آقامانیان - شهره امامی - زودتر از همه به دایره مسابقه رسیده بود. هدف از برگزاری این مهمانی که منبع هر روز پنجشنبه بعد از ظهر تشکیل میشود، آشنائی با دختران خوب و برگزیده تهرانی - نسرین مهتاب - بیبا آهی -



# آدم دزد ده ساله!

## «طلاق» سازنده این ماجرای حیرت‌انگیز شد



میشل با خواهرانش لی و تینا

جلو مدرسه فقط بخواهرش تینا برخورد، و چون نقشه‌اش را بهم‌خورده دید خودش نقشه زیرکانه دیگری طرح کرد. جلومدرسه آنقدر کشیک داد تا مدرسه تعطیل شد و تینا مرخص گردید. همراه تینا بخانه رفت. مادرش تعریف کرده: از دیدن پسر هم مضحکی داشت. نمیخواست توییاید، او را بغل کردم و بوسیدم و با زور او را بخانه بردم. او گفت: پدرم مرا فرستاده شماها را ببینم. من ساده لوح هم حرفش را باور کردم. بعد از ظهر روز بعد، بچه‌ها را در خانه تنها گذاشتم و رفتم تا برایشان چندتا اسباب بازی و کمی خوراکی بخرم. اما هانس میشل وقتی سرمادرش را دور دید بخواهرانش گفت:

«من آدم شمارا دیدم، حالا شما هم بیایید برویم پایا را ببینید. با طیاره میرویم. من بلیط دارم و پس فردا برمی‌گردیم» «لی و تینا» فوری ذوق‌کنان موافقت کردند و آنوقت بود که کوچولوها سه‌تایی سوار قطار شده باسکیلم رفتند، چون آنشب هوایما پرواز نمی‌کرد مجبور شدند، شب را در هتلی بگذرانند. در میدان ایستگاه راه آهن به هتل (گوستاو وازا) رفتند. میشل يك اتاق

آنوقت در (سالزبورگ) اطریش از پدرش خداحافظی کرد، سوار هوایما شد و به سوئد رفت تا خواهرانش (لی) ۹ ساله و (تینا) ۸ ساله را از مادر خود بزد و برای پدرش باطریش بیسد.

علت طرح این جالبترین نقشه آدم‌دزدی تاریخ این بود که پدر و مادر میشل از هم طلاق گرفته بودند، اما چون دوازدهم زندگی می‌کردند. بر طبق رای دادگاه لی و تینا بدست مادرشان، و (هانس میشل) و (کارل آنتون) بدست پدرشان سرده شدند. مادر با دخترهایش در اسکپلم ماندگار شد و پدر در بیار سال ۱۹۶۸ دست پسرانش را گرفت و برای همیشه باطریش رفت. اما چون دلش طاقت دوری از دخترانش را نیاورد بهمدستی پسرش (هانس میشل) نقشه‌ای عجیب طرح کرد و میشل را برای اجرای نقشه فرستاد.

میشل وقتی در هوایما نشسته بود، سه گذرنامه و سه بلیط هوایما برای بازگشت درجیب داشت. هوایما از طریق فرانتفورت به کینهاگ پرواز کرد، در آن جا میشل پیاده شد، سوار يك قایق که درعین حال هوایما هم بود شد و خودش را به (مالیو) رساند. در آنجا سوار

آنوقت در (سالزبورگ) اطریش از پدرش خداحافظی کرد، سوار هوایما شد و به سوئد رفت تا خواهرانش (لی) ۹ ساله و (تینا) ۸ ساله را از مادر خود بزد و برای پدرش باطریش بیسد.

علت طرح این جالبترین نقشه آدم‌دزدی تاریخ این بود که پدر و مادر میشل از هم طلاق گرفته بودند، اما چون دوازدهم زندگی می‌کردند. بر طبق رای دادگاه لی و تینا بدست مادرشان، و (هانس میشل) و (کارل آنتون) بدست پدرشان سرده شدند. مادر با دخترهایش در اسکپلم ماندگار شد و پدر در بیار سال ۱۹۶۸ دست پسرانش را گرفت و برای همیشه باطریش رفت. اما چون دلش طاقت دوری از دخترانش را نیاورد بهمدستی پسرش (هانس میشل) نقشه‌ای عجیب طرح کرد و میشل را برای اجرای نقشه فرستاد.

میشل وقتی در هوایما نشسته بود، سه گذرنامه و سه بلیط هوایما برای بازگشت درجیب داشت. هوایما از طریق فرانتفورت به کینهاگ پرواز کرد، در آن جا میشل پیاده شد، سوار يك قایق که درعین حال هوایما هم بود شد و خودش را به (مالیو) رساند. در آنجا سوار

هفته گذشته تمام اروپا از يك پسر بچه ده ساله حرف می‌زد. نام او میشل است. میشل ده‌ساله از اطریش به سوئد پرواز کرد تا دو خواهر هشت و نه ساله‌اش را از مادر خود بزد و آنها را برای پدر بیاورد. خونسردی و قدرت فکر این خواهر دزد کوچولو همه اروپا را بحیرت فرو برده است.

میشل و تینا بدست مادرشان سرده شدند. مادر با دخترهایش در اسکپلم ماندگار شد و پدر در بیار سال ۱۹۶۸ دست پسرانش را گرفت و برای همیشه باطریش رفت. اما چون دلش طاقت دوری از دخترانش را نیاورد بهمدستی پسرش (هانس میشل) نقشه‌ای عجیب طرح کرد و میشل را برای اجرای نقشه فرستاد.

میشل وقتی در هوایما نشسته بود، سه گذرنامه و سه بلیط هوایما برای بازگشت درجیب داشت. هوایما از طریق فرانتفورت به کینهاگ پرواز کرد، در آن جا میشل پیاده شد، سوار يك قایق که درعین حال هوایما هم بود شد و خودش را به (مالیو) رساند. در آنجا سوار

با خط خرچنگ قورباغه‌اش در دفترچه تقویمش نوشت «لی» و «تینا» باید جلو دهانشان را بگیرند و کیف پولم را باید درجیب پشت شلوارم بگذارم و تکمه جیبم را بیندازم ...

هانس میشل ريك) پسرک ده‌ساله

با خط خرچنگ قورباغه‌اش در دفترچه تقویمش نوشت «لی» و «تینا» باید جلو دهانشان را بگیرند و کیف پولم را باید درجیب پشت شلوارم بگذارم و تکمه جیبم را بیندازم ...

جواب مردم بیک معشوقه

# ای «زن دیگر!»

## از زندگی این مرد، کنار برو!

نامه‌ای که در دوشماره پیش با امضای «سوسن» و تحت‌عنوان «آن زن دیگر من هستم!» چاپ شد، همچنانکه انتظار داشتم، مورد توجه شدید خوانندگان «زن روز» قرار گرفت. در این نامه زن جوان بیست و شش ساله‌ای که عاشق يك مرد متاهل ۶۶ ساله شده، - مردی که سه بچه هم دارد - معمای زندگی خود

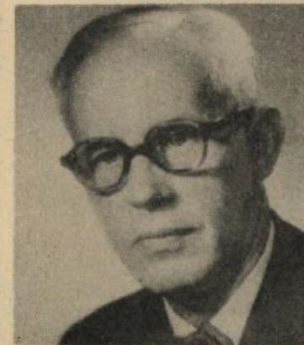
را با ما در میان گذاشته بود. او نوشته بود: «چرا (زن شماره ۱) همیشه مظلوم است و قربانی، و (زن شماره ۲) همیشه مورد نفرت و نفرین است؟ ... اگر من رقیب این زن شوهردار هستم، او هم رقیب من است! ... اگر او قربانی است منم رقیب هستم! ... اگر او عاشق است، من عاشق‌تر هستم، و آیا من گناه

کارم که چند سال دیرتر مرد محبوب و ایده‌آل خود را یافته‌ام؟»

در عرض همین يك هفته بیش از دویست نفر بخاتم «سوسن» جواب داده‌اند و او را راهنمایی کرده‌اند. در این شماره برخی از نامه‌ها را چاپ می‌کنیم، و در شماره بعد، نامه‌های دیگر و نظر خود را چاپ خواهیم کرد.

### چند نفر هم نوشته‌اند: حق با تو است، ما هم مثل تو «زن دیگر» هستیم و او را برای «زن اول» رها نخواهیم کرد!

\* و یکی نوشته است: «زن دوم» يك افسانه است... زن، فقط یکی است، و فقط او حق دارد!



آلکساندر ریک پدر بچه‌ها و معزز متفکر نقشه آدم دزدی

دونفره گرفت و برای اینکه باو سوء ظن نیرند با کمال خونسردی به صاحب هتل گفت: قرار است ما این جا بمانیم تا پدر و مادرمان بیایند.

سپس سه نفری باناق دونفری رفتند و خوابیدند صبح زود میشل دستور داد سه صبحانه مفصل باناقشان ببرند. پسرک بعدها تعریف کرد:

بقیه در صفحه ۱۰۸

باید اضافه کرد که حتی این گروه نیز، عشق سوسن را بیک مرد متاهل تیره نمی‌کنند و آنرا محکوم می‌سازند. البته در میان نامه‌ها، چندنامه از چند دختر و زن جوان نیز هست که همان معمای زندگی «سوسن» را در زندگی خودشان دارند، یعنی خود عاشق يك مرد متاهل هستند، و آنها هم چون شخصاً نتوانسته‌اند پاسخ این معما را پیدا کنند، از خوانندگان زن روز، راهنمایی و کمک خواسته‌اند. حالا بهتر است چند نامه را ورق بزنیم:

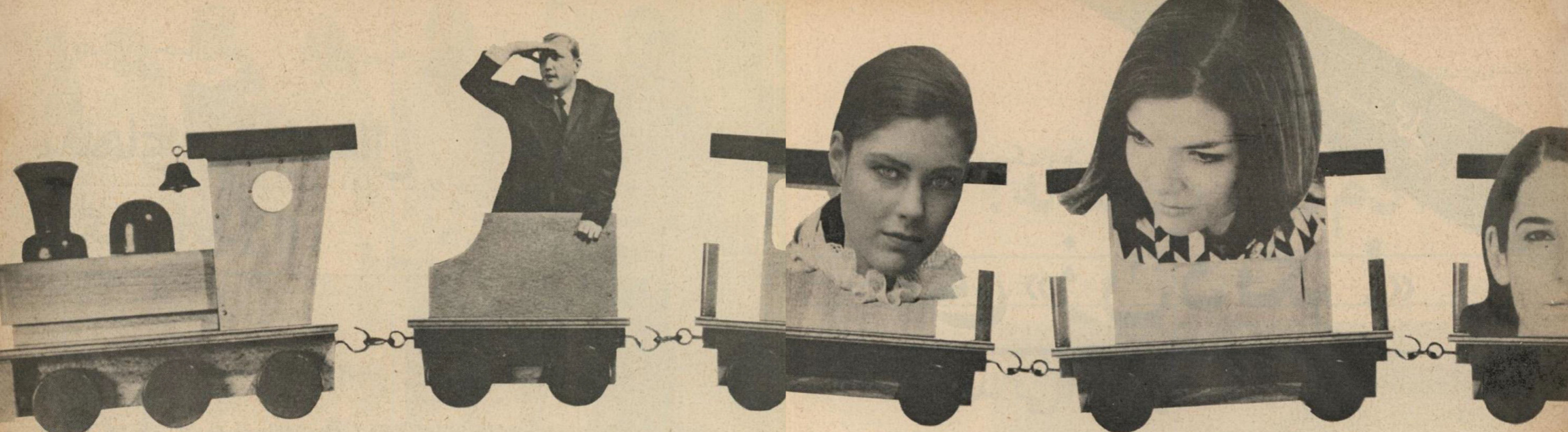
### تو باید فدا بشوی سوسن!

سوسن! من ترا نفرین نمی‌کنم، و بتو دشنام نمیدهم، زیرا تو دختری پاکدل و ساده هستی که قربانی عشقی هوس‌آلود گشته‌ای. دختری که بیست و شش سال دارد، باید بپذیرد که این نوع عشق‌ها، فقط يك هوس زودگذر است. راستی چرا گول او را خوردی؟ من ترا ملامت نمی‌کنم که چرا عاشق شده‌ای، اما عشق ورزیدن بیک مرد متاهل گناهی بزرگ است. تو فقط يك تن هستی ولی نباید فراموش کنی که چهارتن دیگر نیز عاشقانه به معشوق تو عشق می‌ورزند: زنت و سه فرزندش! مردی که بقول توچهل ووش سال دارد، فقط چند صباحی میتواند نقش يك شوهر ایده‌آل را برای تو بازی کند. تو باید از روز اول اصلاً باو دل‌نمی‌بختی و از سر راه او کنار می‌رفتی. چرا فکر نمی‌کنی که دختر او - که سن‌وسال ترا هم دارد - بزودی بخانه بخت خواهد رفت. اگر این ماجرا فاش شود، آیا

صندوق پست گلی







### این عشق نیست ، هوس است !

من نمیدانم شما چطور بخودتان اجازه میدهید مردی را که شرعا و عرفا وقانونا متعلق به دیگری است، تصاحب بکنید و آنوقت خودتان را « زن شماره ۲ » هم بنامید ! حرف شما درست مثل این میماند که من بیایم و از گنجی لباس شما ، يك لباس قشنگ و گرانبه را بدمم و بپوشم و شما هر کسی که اعتراض میکند ، بگویم : « چه اشکالی دارد ؟ اگر من این پارچه را زودتر دیده بودم ، حالا من صاحب آن بودم . میگویند شما زودتر آنرا خریده اید و دوخته اید ؟ بن چه ربطی است ! میخواستند ندوزید !!» خودتان ببینید این استدلال چقدر خنده دار است . اگر استدلال شما را قبول کنیم ، آنوقت دیگر در این دنیا هیچکس صاحب هیچ چیز نمیشود ، و باصطلاح سنگ روی سنگ بند نمیشود و با دنیائی مواجه میشوم سرتاسر هرج و مرج و آشفتگی و نامرادی . اما در باره این « مرد محبوب » شما . . . بنظر من گناه او کمتر از شما نیست . مردی که بعد از بیست سال زندگی با يك زن ، او و سه بچه اش را بخاطر يك هوس ندیده میگرد ، اصلا مرد شایسته و قابل اعتمادی نیست . این نوع هوسبازی ها شاید از معنی مردها بعید نباشد ، اما برای يك زن . . . اوه ، این اصلا قابل بخشش نیست . این نوع هوس های گناه آلوده ، زودا تا حد يك حیوان درنده و پست جنگلی ، کوچک میکند . راستی اگر خود شما ، بجای همسر این مرد بودید و سه بچه هم داشتید و آنوقت روزی همچو پلانی بر سرتان نازل میشد ، چه میکردید ؟ آیا حاضر بودید زن دیگری را بنام « زن دوم » در زندگی خودتان قبول کنید ، و زندگی و خانه و شوهرتان را درستی باو تقدیم کنید ؟ نه هرگز ! پس چرا مردگرا فقط برای همسایه ، حق میدانید ؟ من اصلا قبول ندارم که این « مرد محبوب » شما ، بقول خودتان مهربان و با احساس باشد . اگر او این صفات را داشت ، بزنی که بیست سال از عمر و جوانی و شادابی خود را صرفا و سه بچه اش کرده ، خیانت نمیکرد ، حتی اگر شما در زیبایی بی همتا و در دلربائی بی نظیر و در نجابت مریم عباد باشید . . . سوسن خانم . . . ! نامشمارا من تا آخر شب که میخوابم بخوابم خواندم و باور کنید که تمام شب را ناراحت خوابیدم ، و ندانم وجدانم بمن فرمان داده که ساعت پنج صبح بیدار شوم و شما را با نوشتن این نامه ، از نزدیکان عشق دیگران برحذر دارم . شما میگویند : « من جوانم و زیبا و او پسر

است و زشت !» اگر از من پرسید شما میگویم که : « شما از او پیرتر و زشت ترید خانم !» زیبایی فقط زیبایی چهره نیست . بزرگترین زیبایی هانجات است و وفاداری که آن « زن شماره ۱ » دارد و شما متاسفانه ندارید ! هر چه زودتر از این مرد دست بکشید ، و باعث تیر بهختی يك خانواده نشوید !

پرستو - دشتی

### من ترا نفرین میکنم !

من ترا نفرین میکنم ای « زن شماره ۲ » که عشق را بیهانه کرده ای و مثل يك جغد بالهای شوم و سیاه خود را بر روی کاشانه سعادت زنی که بیست و سه سال مرارت کشیده ، گشوده ای ! راستی که نفرین الهه عشق بر تو باد ! . . . امروز دیگر هیچکس این منطق غلط را قبول ندارد که : بشر محکوم به پیروی از غرایز طبیعی خویش است . يك زن یا مرد شرافتمند هرگز بخود اجازه نمیدهد - و حق هم ندارد که بحرم آزادی و مال و ناموس دیگری تجاوز نماید ، و عشق را بیهانه هوسبازی و تجاوز بحقوق خانوادگی و عاطفی يك زن و يك مادر بداند . اگر آن مرد عشق را میشناخت ، به خانواده خود خیانت نمیکرد ، و توتیز اگر عشق را میشناختی ، « مرد محبوب » خود ترا بورطه سقوط نمی کشیدی . تو هوسبازی و او گناهکار است و هر دو هم گمراهید ! مطمئن باشید که این مرد فقط بمنظور کامیابی بتو روی آورده ، و تو چه بخوای و چه نخواهی ، نمیتوانی با حربه جوانی و زیبایی ، در سنگر خانواده مردی که فرزندانش جوانانی برومند شده اند نفوذ کنی ، اوراست میگویند که روابطش با تو هیچ ارتباطی با خانواده او ندارد ، و مطمئن باش که اگر احساس کند وجود تو موجب از هم پاشیدگی زندگیش میشود ، فوراً ترا فراموش خواهد کرد و آنوقت بازم خاطره ای برخاطرات تلخ تو اضافه خواهند شد . کاش شما و همه دختران و زنان بیوهای که بر سر راه مردان متاهل تله میگذارید ، روزی بخود بیایید و توقعات و انتظارات خود را با شرایط اجتماعی و اصول و واقعیت زندگی منطبق سازید و دست یکی از خواستگارهای خودتان را بگیریند و شرافتمندانه زندگی کنید ، نه این زندگی شرم آوری که هر لحظه اش با عذاب وجدان همراهت و بدتر از مرگ هم هست .

مهین امامی (راوید)  
**«حالب است که چند زن نیز که با هووی خود زندگی میکنند ، و چند دختر که**

**بدرشان بر سر مادرشان هو آورده ، پیشنهاد کرده اند که «سوسن» در صورت موافقت همسر اول مرد محبوب خودش ، با او ازدواج کند !» نمونه ای از این نامه ها چنین است :**

### اگر توانستی ، با او ازدواج کن !

گلجان . . . من زنی هیجده سالم و يك پسر سه ماهه دارم ، و دلم میخواهد پاسخ خانم «سوسن» را با اشاره بحدانته مشابهی که تقریباً يكسال پیش در خانواده خود ما بوقوع پیوست بدم : تقریباً يك سال پیش ، دختر مجردی که در همسایگی خانما زندگی میکرد ، سخت عاشق پدر من شد . این عشق چنان شدید بود که هیچکس جرئت و قدرت مخالفت با آن را نداشت . . . یکروز پدرم از مادرم خواهش کرد که خودش این دختر را برای او خواستگاری کند ، و مادرم دید که اگر موافقت کند ، هم شوهرش را از دست میدهد و هم بچه اش را . پس بهتر آن دیدم که موافقت کنم و همین کار را هم کرد ، و حالا مادر من و آن دختر ، که هووی بکشد کردند ، مثل دو دوست و دو خواهر ، توی يك خانه با هم زندگی میکنند . بنظر من « سوسن » خانم از اول کار وقتی فهمید که مرد محبوب او زن و بچه دارد ، باید از او صرف نظر میکرد ، اما حالا که کار با اینا کشیده ، اگر همسر اول آن مرد موافقت کند ، میتواند به عقد ازدواج او در بیاید ، و گرنه روابط پنهانی خود را با این مرد که گناه ناخوشدنی است - باید همین امروز قطع کند ، و مثلا بيك سفر چند ماهه برود و بکسر این آقازا فراموش کند .

عفت - م

### حق با تو نیست سوسن !

سوسن ! تو خیلی منطقی و صادقانه از بدانشی و از حق « زن دیگر » سخن گفته ای . تو دیوانه و هوسباز نیستی ، و گناهی هم نداری چونکه منم قبول دارم که در مورد انتخاب عشق هیچکس آزاد نیست . اما دلم میخواهد که عیقت تر فکر کنی و يك لحظه خودت را بجای « زن شماره ۱ » بگذاری : بیست و سه سال پیش او که بقول خودت زیباتر از تو هم بوده ، با يك مرد بیونده ای بسته و برایش سه بچه سالم و شاداب هم بدنی آورده و این بچه ها را با شیره جان خود و وقتیم از دست دادن جوانی و شادابی اش بزرگ کرده است ،

حالا که بعد از بیست و سه سال فداکاری و گذشت ، دیگر آن جوانی و شادابی را ندارد ، حالا که احتیاج به آرامش دارد ، و حق دارد که در کنار ثمرات زندگی اش و محبوبش ، زندگی آرامی را داشته باشد ، ناگهان تو از راه رسیده ای و میخواهی شوهر او را از دستش بگیری باین بیهانه که منم عاشقم و گناهی ندارم !! . . . نه ! این ناجوانمردی است ! . . . اگر چه ترا لعن و نفرین میکنم ، ولی مقدمه که در این ماجرا قربانی واقعی ، همان « زن شماره ۱ » است .

سوسن ! تویك زن هستی و قلبی رئوف و مهربان داری ! سعی کن که غفلت بر احساست پیروز شود ! برای تو مرد و عشق قحط نیست ، زیرا هنوز جوانی و میتوانی مرد دیگری را انتخاب کنی . تو تازه عاشق شده ای ، اما آن زن با بیست و سه سال زندگی فداکارانه ، عشقش را به ثبوت رسانده است . از کجا معلوم است که اگر این مرد با تو زندگی کند ، و چند وقت دیگر هوس يك زن شماره ۳ نکند ؟ این را هم میگویم که در هر حال تو رقیب همسرا هستی و نه او رقیبتو ، برای اینکه او وقتی با این مرد ازدواج کرده که اصلا تو در میان نبودی . تو دیر آمده ای سوسن ، و حتی اگر با عشقم آمده باشی ، باز حق بجانب همسر این مرد است ، و تو باید خودت را کنار بکشی !

هما - ابراربان

### این مرد دروغ میگوید !

سوسن خانم . . . عشقی که سراغ شما آمده ، سراغ یکی از دوستان من نیز آمده است . شما ممکن است واقعا عاشق این مرد باشید ، ولی باور کنید که او کوچکترین علاقه ای شما ندارد ، و ما این مطلب را در مورد دوست خودمان آموخیم و فهمیدیم - اظهار عشق او در این مدت فقط هوسی بیش نبوده است چون مردی که بعد از بیست و دو سال زندگی با يك عشق دختری بشود که بن سوال دختر خود اوست ، حتما باید احساس پدری نسبت باو داشته باشد و نه با عشق واقعی . باور کنید که اگر دختر دیگری هم همین مرد محبوب شما ، اظهار علاقه کند ، باو هم جواب منفی نمیدهد . اگر هم بفرض او زنش را طلاق بدهد و با شما ازدواج کند ، مطمئن باشید که این فقط چند ماه دوام دارد و بس . صلاح شماست که این مرد را فراموش کنید و کاش او هم دست از هوسبازی خود بردارد و به زنی که بیست و سه سال شریک غم و شادیش بوده ، خیانت نکند !

دوستدار شما «هدی-م»

### عاشق واقعی باید فداکاری بکند !

هر چند دلایلی که خانم « سوسن » برای تیره خویشان آورده اند ، تا حدی منطقی است و پسندون هیچگونه تعصب و خودخواهی باید این دلایل را قبول کرد ، ولی مسائلی منطقی تر هم وجود دارند که اصلا نمیتوان فراموش کرد . بنظر من حق بردو گونه است : مشروع و نامشروع . درست است که عاشق شدن حق طبیعی هر زنی است ، ولی آیا میتوان قبول کرد که بخاطر احقاق حق یک نفر ، حق چهار نفر دیگر را بپامال بشود ؟ سوسن خانم استدلال کرده اند که : « مگر زن شماره ۲ با زن شماره ۱ چه تفاوتی دارد ؟! » پس لابد زن شماره ۳ هم با زن شماره ۴ تفاوتی ندارد ، و الی - غیر النهایه !! . . . آیا باین استدلال ، زندگی آدم روی کره زمین میسر است ؟

اگر فقط خواهش دل و تمنای قلب معیار باشد ، پس انسانیت و اراده و کف نفس کجا رفته است !! . . . زن شماره ۱ از حق مشروع و انسانی خود استفاده کرده و زندگی و احساسات چند نفر دیگر را به بازی نکرده است ، ولی آیا این مطلب در باره زن دوم هم صدق میکند ؟ من هم معتقدم که عشق شکوهند است ، اما چرا ؟ عشق شکوهند و مقدس است برای اینکه آفریننده يك رشته صفات انسانی است ، و از جمله صفاتی چون فداکاری ، از خود گذشتگی ، ترحم ، عدالت و . . . همه احترام يك زن عاشق بخاطر آنست که عشق او را به اوج انسانیت میرساند ، ولی کدام عشق شکوهند و مقدس و انسانی به عاشق اجازه میدهد که برای تصاحب معشوق ، بوجود آورنده ستم باشد و جفا و تفرق - نخستین صفت يك عاشق واقعی فداکاری و از خود - گذشتگی است و گرنه اصلا لیاقت عشق را ندارد . و همین جهت است که من سوسن خانم را به گذشت و فداکاری و ایثار در راه سعادت زنی دیگر ، سعادت شما شامل سعادت « مرد محبوب » اونیز هست . سوسن خانم فقط با کنار کشیدن خود و با فدا کردن خود میتوانند شایسته کنند که برآستی شایسته عشق هستند . موفقیت ایشان را در جدال با نفس آرزو میکنم .

شهلا - رستمی

### منهم مثل تو هستم سوسن !

سوسن خانم ! شرح عشق قاچمه مانند شما خواندم ، و

متاسفانه باید بگویم که زندگی من نیز شبیه زندگی شماست . محبوب من نیز مردی است که زن تارده . من بیست و دو سال دارم و در يك سازمان مشغول کار هستم . او ، آن مرد ، همکار من است . و خدا میداند که ما چقدر همدیگر را دوست میداریم . کمترین ناراحتی من سبب ناراحتی او میشود ، و البته باید بگویم همانقدر که بمن عشق میورزد ، به زن و چهار فرزندش نیز عشق میورزد ، و آنها را از منم قلم دوست دارد . همیشه از من میخواهد که بخانه اش بروم و زشش نیز لطف زیادی در حق من دارد و همیشه با اصرار از من میخواهد که در خانه آنها بمانم . . . از روابط من و او ، جز خدا کسی خبری ندارد ، و میدانم که نزد خدا چقدر گناهکارم ، اما چکنم که مثل تو نمیتوانم حتی يك لحظه ترکش کنم ، و او هم حتی نمیتواند ببیند که من با همکاران مرد خودم حرف بزنم و بخندم و میگویم : « تو معشوقه من نیستی ، بلکه در حقیقت زن من هستی !» و در چشم او من برآستی زشش هستم و میان زشش و من فرقی نمیکند . چندی پیش میخواستم به مسافرت بروم ، دوپایش را توی يك کفش کردم و آنقدر گریه و زاری و التماس کردم تا من به مسافرت نروم . او تنها پشتیبان من است . او درآمد خوبی دارد و صدها کادو برایم خریده ، اما من از همین چیزها ناراحتم و بارها از او تمنا کرده ام که این چیزها را برای زن و بچه هاش بخرد نه برای من . او برایم يك اتومبیل پیکان خریده و حتی میخواهد برایم خانه بخرد ، اما این خریدهای سنگینش - که حق من نیست - مرا بیشتر ناراحت میسازد . او مردی شکستناپذیر است ، اما در برابر من به زانو میافتد و مثل يك بچه گریه میکند و میماند که : « خدایا چرا «لاله» را زودتر از اینکه زن بگیرم ، بر سر راه من قرار ندادی؟» . . . من هر وقت در کنار او هستم ، احساس گناه و ندامت میکنم و این بارها بخود او نیز گفتم ، اما او میگوید : « گناهکار من هستم که با داشتن زن و بچه ، عاشق تو شدم!»

من هرگز نتوانستم که خانواده او را از هم بپاشم و مجال است روزی حتی فکر چنین جانی را بکنم ، اما وضع فعلی ما هم ، وضع دردناکی است . تاسف من بیشتر از اینست که او در خانه اش بداخلاقی میکند و من میترسم باعث این ظلم او به زن و بچه اش خود من باشم . بخاطر او از همه خواستگارانی چشم پوشیده ام و مادرم از این بابت خیلی ناراحت است



# مدهای بهار امسال

## چگونه اند؟

به مزون های بالمن ، رئال ، شانل ، ریچی ، کاردن ، کورژ ، سن لوران سری بزنیم .

از کلکسیون های بهار امسال معلوم شد پاریس دیگر آن پاریس قدیم نیست!

خانمهای ثروتمند آنقدر بی حوصله شده اند که دیگر برای پرو نمیروند!

دو هفته پیش در پاریس بازار مد گرم و پر رونق بود . خیاط های مشهور کلکسیون های خود را برای بهار آینده نمایش گذاشتند و خبرنگاران و شیک پوشان جهان از چهار گوشه عالم برای خبر گرفتن از طرح های تازه در پاریس گرد آمدند . معمولاً بازار مد سالی دوبار در پاریس گرم میشود ، یکی برای پائیز و یکی برای بهار . رپرتاژی که در زیر میخوانید نوشته یکی از مشهورترین خبرنگاران مد شناسی آلمان است درباره اخبار تازه مد بهار در پاریس که البته در شش ماه آینده عالمگیر خواهد شد .

مد های بهار امسال را میتوان بیک غذای یکنواخت و کورکننده اشتها تشبیه کرد : غذای اصلی عبارت است از : پیراهن های شلواری ، دامن های ترک دار ، و دسر عبارت است از : بلوزهای ابریشمی نازک و بدن نما .

سابقاً نمایش مدهای هر فصل در پاریس دو هفته طول می کشید ، اما امسال بیش از یک هفته دوام نداشت . سابقاً در هر فصل متجاوز از دویست تا سیصد مدل نمایش داده میشد ، اما امسال چشم علاقمندان بهزیارت بیش از صد مدل روشن نشد . تازه در این مدلها نیز آثار تقاضای ژنرال دوگل ، یعنی صرفه جویی محسوس بود . نمایشات بهار امسال رویهمرفته چندان جالب و چشمگیر نبود .

اصلاً نمایش کلکسیون های بهار ۱۹۶۹ آن زرق و برق و داغی همیشگی را نداشتند . بنظر من که باعلاقه به پاریس رفته بودم ، انگار روی مزون های مختلف خاک مرده پاشیده بودند . جای مدل های «ژاکه های» خیلی خیلی خالی بود ، زیرا بطوریکه شایع است «ژاکه های» به علت بی پولی مزونش را تعطیل کرده . اصلاً امسال مردم بدلیل زیاد شدن دوخته فروشی ها ، نسبت به مدهای اصیل بی علاقه تر شده اند . آن بگیر و ببند های سابق نیز از بین رفته و دیگر کسی زاغ سیاه جاسوسان مد را خوب نمیزد ، و اگر کسی از مدلها طرح برمیداشت فوری عذرش را از سالن نمیخواستند .

آری ، پاریس زمانی پاریس بود ، و این پاریسی که من دیدم آن پاریس همیشگی نبود . زنهای بولدار و شیک پوش جهان آنقدر به مسائل مربوط به مد بی علاقه شده اند که لباسهایشان را سنی سفارش میدهند و دیگر مثل سابق برای پرو کردن لباس تا پاریس قدم رنجه نمیکنند . مثلاً ژاکتین اونامیس که هیچ لباسی را بدون دوسه دغه پرو نمیپوشید ، یک دامن سفید برای شب و یک کاپسکی برای روز به مزون (گرس) باست سفارش داده است .

بنظر شیک پوشان جهان و زنهای زیبا و مدپرست ، پاریس کسل کننده شده است . با این حال باید اعتراف کنم که بازار «ایوس لوران» از همه داغ تر بود ، زیرا این «دیور جوان» سوراخ دعا را پیدا کرده و به تبعیت از جبر زمان دوخته فروشی میکند . یعنی بجای اینکه یک دست لباس را منحصرأ برای فلان خانم بیلیارد و پرافاده بدوزد ، صد دست از همان لباس را بطور سری بی بازار عرضه میکند و به



زنهای طبقه دوم میفرودند . بویک های متعددی که «ایو» در پاریس و سایر پایتخت های جهان دایر کرده موفقیت فروش را تضمین کرده اند . در طرح های امسال «ایوس لوران» نیز رنگ مشکی باز ، اکثریت داشت . پیراهن شلواری مشکی و پالتوهای طرح نظامی مشکی در کلکسیون امسال مقام اول خود را حفظ کرده بودند .

بلندی پالتوها مختلف است : تاسر زانو ، تا روی ماهیچه ، و تا فوژلک یا . بلوزهای پیراهنی بدن نما که دیگر جای خود داشتند . پیراهن های مخصوصی بارتی (ایو) آستین بلند و عین یک استوانه سروته یکی و ناروی فوژلکها هستند . دیدن این پیراهن ها احساس لغت مادر زاد بودن زن را زیر آنها شدت در بیننده تقویت می کرد .

همان بهتر که این گوشت زیر لباس بلند مخفی بماند . باوجود این ، مانکن های شانل ، خوشگلترین و جوانترین مانکن های دنیا هستند . در کلکسیون شانل تمام لباسهای شب بدون استثناء سفید بودند و همه لباسها بوی زن ، بوی عطر و بو در و تجمل میدادند . کلکسیون «لوئی فرو» قبل از ظهر نمایش داده شد . دیدنی های کلکسیون مزبور عبارت بودند از : دامن ترک دار زنگوله ای کوتاه تا بالای ران ، جوراب سفید یا قرمز ، و کفشهای ورنی سگ دار شده بودند و در آنها تازگی زیادی چشم نمیکشود . اما کلکسیون «کورژ» تماشایی بود .

مزون را زنی مجارستانی بنام مستعار «آرت» میریزد و زنهای مشهور کسی سیمنا فرانسه ، از بریت بار دو گرفته تا «دنه ویو» مشتری این جا هستند . جالب توجه ترین تحول مزون «رئال» کت مردانه ای بود که بلندیش تا روی ران میرسید و به «ماکی سر» معروف شده و دامن این کت ترک دار و کوتاه بود . روز بعد به سراغ «پی بالین» رفته ، یعنی سراغ کسی که به تن ملکه ها ، همسران دیپلماتها لباس میپوشاند . از آنجائیکه ملکه ها و خانم های دیپلماتها محافظه کارانه ، مدل های بالین نیز محافظه کارانه طراحی شده بودند و در آنها تازگی زیادی چشم نمیکشود . اما کلکسیون «کورژ» تماشایی بود .

در سالن سفید رنگش تماشاگران روی چهار پایه های بچگانه نشسته بودند و آهنگ بیتلی ملایی پخش میشد . آنچه در کلکسیون او جلب توجه میکرد عبارت بود از : مینی ژوپ سفید فلزی ، سینه بند های فلزی ، کلاه گیس های رنگین ناپلونی ، پالتوهای تنگ و کوتاه ، جوراب سفید تا سر زانو ، کفشهای بچگانه ، کمر بند های سفید و پیراهن شلواری کوتاه یا به بلندی «برمودا شورت» . در مزون «نیناریچی» ، دیدم که زن دوباره زن شده بود . پیراهن های کمیونوی اصیل خیلی بلند از ابرشم شاتونک و سنگ دوزی شده ، و مثنی دیگر بقیه در صفحه ۸۸



لباس شب از : پی برکاردن    سه لباس روز از کاردن    دو مدل از کورژ    یک مدل از رئال



خلاصه یک کتاب که در آمریکا جنجال و سرو صدای زیادی برپا ساخته است.



دست نگهدارید! و پیش از

آنکه «بلی» بگوئید،

حتماً این مقاله دلنشین را بخوانید!

درباره عشق، قرن‌ها است که حرف می‌زنند... «درباره عشق، هزاران «فرمول طلائی» درست کرده‌اند... ولی برخی از آن حرف‌ها و این فرمول‌ها کاملاً دروغ و بی اساس است!... و عجیب است که مردم قرن‌ها این دروغ‌ها را پذیرفته‌اند. دروغ‌هایی که بنیان خانواده‌ها را سست می‌کنند!

درباره این دروغ‌ها، یک روانکاو و یک نویسنده آمریکائی کتابی نوشته‌اند که در دو ماه اخیر، پر فروش‌ترین کتاب آمریکا بوده، و جنجال و سرو صدای زیادی برپا ساخته است. هفت فصل از این کتاب را که «سراب‌های ازدواج» نام دارد، در این مقاله می‌خوانید. این مقاله نخستین تصویر علمی ازدواج است، و حاصل صدها مصاحبه با زن و شوهرها و روانشناسان و متخصصان امور زناشویی است. شاید که واقع بینان و خشن این نوشته، شما را دچار حیرت کند، اما فراموش نکنید که درباره عشق نیز، مثل همه چیز، بهتر است که آدمی حرف راست و تلخ را بشنود نه دروغ شیرین را.



# دروغ در باره عشق!

آمار وحشتناک طلاق‌ها برایشان بی معنی می‌شود. حساب‌مردگ و ازدواج‌های ناموفق را نیز نمی‌کنند. و اینهم قانون طبیعت است، وگرنه اگر همه آنها حسابگری و محافظه‌کاری می‌کردند، نسل بشر خیلی وقتها پیش از بین رفته بود.

معمولاً هر دو طرف، و یا دست کم یکی از طرفین میدانند که شریک زندگی نامناسبی را برگزیده‌اند، اما چندان غرق در شور و هیجان هستند، و چنان از طرف افراد جامعه و خانواده تشویق می‌شوند و به به و آفرین می‌شوند که نمیتوانند از ازدواج فرار کنند.

بیشتر مردم ازدواج می‌کنند چونکه جامعه از آنان چنین انتظاری دارد. هنوز هم در تمام کشورها مردم یک «بیرودختر» را کسی میدانند که زندگی‌اش را ساخته است. یک مرد مجرد نیز که سن و سالش از او گذشته است، همیشه مورد اتهام «انحراف اخلاقی» قرار می‌گیرد و یادست کم مردم می‌گویند: «بیچاره از مردی چیزی کم دارد!»

**فشار پدر و مادر... و فشار تنهایی!** تقریباً همه طبقات و قشرهای جامعه، از مجرد بیزارند و ازدواج را تایید می‌کنند، و همین تشویق جامعه، کسانی را که «خیال می‌کنند عاشق یکدیگرند» یا شتاب و عجله بسوی ازدواج می‌راند. فشارها و مانورهای گوناگون پدر و مادرها، بچه‌هایشان را وادار به ازدواج‌های زودتر از موعد و دور از احتیاط و شتاب‌آلود می‌سازد.

در این مورد پدر و مادرها از نفوذ خود منتهای استفاده را می‌کنند، و طوطی می‌چینند و البته در بیشتر موارد، به خیر و صلاح بچه‌هایشان کار می‌کنند. درحقیقت وقتی پدر و مادرها می‌بینند که بچه‌هایشان در سن و سال معمولی ازدواج، هنوز مجرد مانده‌اند، خود را گناهکار می‌شمارند و شرم‌منده می‌شوند. اما پدر و مادر، بندرت، و اقیامت زندگی گذشته خود را بچه‌ها سادقانه در میان می‌گذارند، و به همین جهت است که بیشتر دختر و پسرهای جوان خیال می‌کنند که پدر و مادرشان عاشق یکدیگر هستند - (ویا بوده‌اند)، و یا خود می‌گویند:

پس منم باید از همین راه بروم و عاشق بشوم!

## آیا عشق برای سعادت خانوادگی ضروری است؟

## آیا بچه‌ها، اختلافات زن و شوهر را از بین می‌برند؟

## آیا ازدواج بهترین درمان درد تنهایی است؟

ادبیات احساسی و رمانتیک، سنت‌ها، و ریاکاری دسته جمعی جامعه، یک رشته ارزش‌های اغراق‌آمیز برای ازدواج تراشیده‌اند که سبب می‌شود هزاران زن و مرد نیز این ارزش‌ها را بپذیرند، و حال آنکه در حقیقت در همان لحظاتی که از ارزش‌های عشق حرف می‌زنند، تحت تاثیر نیاز جنسی خود هستند. اینان پیوند زناشویی را با این اطمینان مطلق می‌پذیرند که این پیوند سعادت ابدی را برایشان بارمغان خواهد آورد، و البته گاهی اوقات چنین نمیشود!

**تنهایی و اضطراب از تنهایی هم:** بیشتر اوقات اشخاص را بسوی ازدواج می‌کشاند. اکثریت انسان‌ها، نمیتوانند تنهایی را تحمل کنند. کسل و پریشان‌میشوند، دچار اضطراب و ترس می‌گردند و خیال می‌کنند که اگر در خانه‌شان موجودی از جنس مخالف باشد، تنهایی‌شان را از بین خواهد برد، و به همین جهت است که ازدواج می‌کنند، یعنی: بدلیل نوعی، نه بعقل عشق!

**ازدواج برای جبران کمبود!** گاهی هم مردم ازدواج می‌کنند چونکه انتظار دارند ازدواج بطور معجزه‌واری، وجود آنها را کاملتر کند!... هراسانی، در ذهن خود تصویری از یک «من ایده‌آل» دارد، اما در عمل کمتر کسی باین «ایده‌آل» میرسد. و هنگامی که موجودی از جنس مخالف را می‌بینیم و در وجود او خصلت‌هایی را می‌بینیم که در همان میخواست خودمان داشته باشیم، بلافاصله قربانی این وسوسه می‌شویم که: «اگر باین شخص ازدواج کنم، صاحب استعداد‌ها و خصلت‌هایی خواهم شد که ندارم!» بعضی‌ها بدنبال پدر یا مادر می‌گردند

بعد از ازدواج، معمولاً زن و شوهر بدین نتیجه میرسند که این پیوند، بهیچوجه خلاء وجودشان را پر نکرده، و کمبود‌هایشان را جبران نکرده است، و آنگاه هر کدام از آن دو، دیگری را مسؤول این شکست می‌شمارد، و این آغاز اختلاف بسوء تقاض است.

متجرب‌ترین نامردها، و وقتیکه دختر مورد علاقه خود را نوازش می‌کند و زبان بتحسین او می‌گشاید، در حقیقت نیروی قضاوت عاقلانه منطقی استدلال را فراموش می‌کند، و این قانون بزرگ طبیعت است. طبیعت در مورد همه انواع جانوران، مقدمات عاشقانه را طوری ترتیب داده است که حیوان یا انسان بالغ را به ارضای غریزه تولید مثل وادار کند. نیروی هم که در اثر نیاز جنسی، پسر جوان را وامیدارد که برای خود یک شریک زندگی پیدا کند، از همین مقوله است. آدمی، با تخیل ظریف خود، صدها اسم بدین عمل داده است، اما در حقیقت هدف خیلی ساده و یکسان است: تولید مثل قانونی و شرعی! در حقیقت وسوسه طبیعت است که زن و مرد را دچار خلسه عشق می‌سازد.

و یا با هم کتک کاری کنند! برخی از این ازدواج‌ها، مدت زیادی هم ادامه می‌یابد، چونکه زن و شوهر هر دو بیمارانند و هر دو از رنج و شکنجه و دعوا و کتک کاری خوششان می‌آید. و آیا چنین پیوند عصبی را میتوان «عشق» نامید؟

بعضی دیگر از مردم چون نمیتوانند از پدر یا مادر خود صرف نظر کنند، ازدواج میکنند تا در حقیقت پدر یا مادر تازه‌ای پیدا کنند! براسی هستند عده‌ای که نمیتوانند دور از پدر یا مادر خود زندگی کنند، و به همین جهت وقتی با کسی ازدواج می‌کنند، بیش از همه از هوس خود انتظار دارند که نقش پدر یا مادر را بازی کند، و جانشین آنها شود!

بهر حال می‌بینید که آدم‌های مختلف، بدلائل مختلف ازدواج می‌کنند، و عشق تنها دلیل ازدواج نیست!

**دروغ دوم:** اکثریت زن و شوهرها همدیگر را دوست دارند!

روانشناسان بسیاری بدین نتیجه رسیده‌اند که: وقتی از زن و شوهری که سه چهار سال است باهم ازدواج کرده‌اند، ناگهان بپرسید: «چرا باهم زندگی می‌کنید؟» هرگز در وهله اول نمی‌گویند: درحقیقت برخی از زن‌ها یا مرد‌ها که به بیماری‌های ستیزه‌جویی و عصبانیت مبتلا هستند، برای اینکه کسی را پیدا کنند و عقده دل خود را بر سر او خالی سازند، ازدواج می‌کنند! در نظر این اشخاص کلمه «خوشبختی» آن معنی را بچیز خود ندارد، بلکه در نظر آن‌ها خوشبختی «رنج و شکنجه دادن است و رنج و شکنجه دیدن»، چونکه بیماران پس از این عده ناآگاهانه بدین علت ازدواج می‌کنند که کسی را پیدا کنند تا بداند آنها قش‌بند و یا از آن‌ها قش‌بند!

متوجه طرف دیگر است!.. هر یک از زن و شوهر میتواند مواردی را بشمارد که تصور و باگشت و عاقل بوده، و در عوض طرف، عصبانی و ظالم و خودخواه بوده است!!

اما در بیشتر موارد، زن یا شوهری که خیال میکند رفتارش همراه با عشق و گذشت و فدای کاری بوده، در حقیقت ناشیانه بخودش دروغ می‌گوید!

بیشتر اعمال باصطلاح فداکارانه و عاشقانه‌ای که این زن یا شوهر، بدان می‌انجامد، درحقیقت اعمالی است که به خاطر عشق، بلکه بخاطر ارضای خودخواهی شخصی انجام شده و خالی از یک ریاکاری ناآگاهانه نیست. این زن یا شوهر باصطلاح فداکار نمی‌فهمد که با همین «فداکاری‌های عاشقانه» خودش، هوس خود را رنج میدهد. مثالی بزنیم:

«ژان» که سه سال پیش با دختر محبوب خود ازدواج کرده، در اداره‌اش کار زیادی دارد، و عصرها خیلی خسته بخانه می‌آید. و همینکه بخانه میرسد، زنتش با ابراز احساسات فراوان از او استقبال میکند و دست به مواظبت‌های کوچکی می‌زند که بظاهر باید خستگی «ژان» را از تنش بدرکند. مثلاً باستناها، دم درباغ انتظار او را میکند، و تا او می‌ماندازد و او را بسوی نیمکتی که در زیر سایه درخت سبزی قرار دارد، میکشاند. بعد یک قرص آسپرین و یک لیوان آب میوه برایش می‌آورد:

«ژان! من بقرص آسپرین احتیاجی ندارم!»

«چشم‌گویی عزیزم! باید بخوری!»

تو خسته‌ای و من باید مواظب سلامتی تو باشم. اگر من نباشم، کی میشود!؟

**عشق خودخواهانه!...** گفت‌وگویی که شنیدید، از یک نماینده کمدی نیست، بلکه هر روز، در هزاران خانواده روی زمین تکرار می‌شود. بنظر می‌رسد که «ژان» باید از این اخلاق «ژان» خبلی خوشحال باشد، ولی این بیچاره بیشتر دلش میخواهد که وقتی خسته و کوفته از اداره برگردد، زنتش او را بحال خودش بگذارد تا دوش بگیرد، و بعد هم نیم ساعتی تنها باشد. ولی «ژان» اصرار دارد که این «مواظبت‌های کوچک» را هر روز تکرار کند، و «ژان» نیز بیشتر اوقات مجبور است تسلیم زنتش شود.

این رفتار زن، که زیر پرده عشق پنهان شده، در حقیقت از یک «خودخواهی» عمیق حکایت میکند.



زنانی هم هستند که تا شوهرشان بسفر کوتاهی رفت، او را با تلفن‌ها و تلگراف‌ها و نامه‌های هر روزی دیوانه می‌سازند!... مردانی هم هستند که میخواهند در عرصه جامعه بدرخشند تا موجب افتخار و غرور همسرشان شوند، ولی درحقیقت میخواهند استعدادهای و هوشیاری شخص خود را به رخ مردم بکشند، و از این بابت منتی بر گردن همسرشان ندارند! در حقیقت گذشت و فداکاری زن یا شوهر در برابر طرف دیگر، باید باصطلاح فی‌البداهه دور از هرنوع حسابگری باشد تا در قلب طرف شادی و سعادت بیافریند، وگرنه هرنوع گشت و فداکاری حسابگرانه و خودخواهانه، فرستگها از عشق واقعی بدور است.

عشق‌های یکطرفه هم همیشه محکوم بشکست هستند و اگر از طرف معشوق یا معشوقه، پاسخ مثبتی بگوش نرسد، ایجاد سوء تفاهم می‌کنند. آیا براسی زن یا شوهر «عاشق» میتواند بجای همسر خود نیز فکر کند و تصمیم بگیرد و به تنهایی نحوه روابط خود را با همسرش تعیین کند؟ نه! هر قدر که او عاشق‌تر هم باشد، اگر این عشق، یکطرفه است، حتماً به فاجعه خواهد انجامید.

البته میتوان به زنی که شوهرش باو خیانت میکند، مثلاً توصیه کرد که: «بیشتر مواظب شوهر خودت باش!» یا به زنی که خودتان بیشتر توجه کنید! صحتی نیم ساعت زودتر از شوهرتان بیدار شوید و آرایش کنید و با چهره زیبا و لباس تمیز او را از خواب بیدار کنید!....»

این توصیه‌ها البته مفید است بشرطی که تنها دلیل سردی و بی‌علاقگی شوهر نسبت به زنتش، فقط عدم آرایش و نظافت او باشد. ولی مرد‌ها آفت‌دراهم سطحی نیستند که فقط به زیبایی و ظاهر زن اهمیت بدهند، و ممکن است مردی از یک زن دیگر فقط بدین دلیل خوشش بیاید که او از زن وی هوشیارتر، ظریف‌تر و روشنفکرتر است. در این مورد دیگر از دست «متخصص مشاور خانوادگی» کاری برنمی‌آید، چونکه مثلاً از یک زن ابله، نمیتوان باین آسانی‌ها یک زن نابغه ساخت! عیباصلی این نوع توصیه‌ها اینست که فقط یک طرف را در نظر می‌گیرند، و از او میخواهند بطور ممنوعی، شخصیت دیگری برای خود بسازد تا مرد نتوجه همسرش قرار بگیرد، و حال اینکه این شخصیت مصنوعی نمیتواند پایدار باشد، و وانگهی

مهم‌ترین اصل يك ازدواج اینست که طرفین با هوش باشند و روشن بین و در رفتار و اعمال روزانه خودشان باشند و به حقه لطفاً ورق بزنند



و دوز و کلک دست نزنند و یا از سنت های کهنه کمک نخواهند .

## دروغ سوم: - عشق برای موفقیت ازدواج ضروری است!

بیشتر مردان و زنان ، بدانچه از ازدواج انتظار داشته‌اند ، نرسیده‌اند ، و سرخورده‌اند . و باآنکه کمتر کسی این حقیقت را قبول دارد ، آمار طلاق یکی از بهترین شواهد این ادعا است .

سیمنا ، قاتر ، رادیو و تلویزیون نیز هنوز بهتر از « اختلافات زن و شوهرها » سوزهای پیدا نکرده‌اند ! اتاقهای انتظار روانکاوان ، روانپزشکان ، و مشاوران خانوادگی در اروپا و امریکا پر است از زن و شوهرهایی که آمده‌اند مشکلات زندگی زناشویی خود را با کسی دیگری در میان بگذارند . یکی از علل اساسی این ناکامی و سرخورده‌گی عمومی اینستکه هنوز هم مردم خیال میکنند که برای پیروزی و موفقیت يك ازدواج ، وجود يك عشق رمانتیک حتما ضروری است . همه خیال میکنند که آن حالت « خله و

نیمه دیوانگی » نخستین روز های عشق و نامزدی باید در تمام دوران زندگی مشترک ادامه یابد ، و چون در عمل چنین معجزه‌ای ممکن نیست ، همه سرخورده میشوند .

● درحقیقت ، عشق بهیچوجه يك «رومانس » و افسانه خیال انگیز و ادبی » نیست . عشق رمانتیک واحساسی معمولا از اینجا بوجود می‌آید که یکی از طرفین ، طرف دیگر را خوب نمی‌شناسد و در خیال خود، از او آدمی دیگر می‌سازد ؛ آدمی که اصلا وجود ندارد !

عشق رمانتیک باآنکه همیشه همراه وعده‌های بزرگ در مورد فداکاری و از جان گذشتن است ، در حال يك عشق خودخواهانه است و آن وعده‌های بزرگ نیز معمولا دروغین از آب در می‌آید . مرد میگوید : « در کنار تو خوشبخت‌ترین مرد جهان خواهم شد !... » و زن میگوید : « من برای تو بهترین و مهر باترین زن جهان خواهم شد ! » و یکسال بعد ، هر دو احساس میکنند که وعده‌های بی‌ثمری بیکدیگر و بیخود داده‌اند .

عشق رمانتیک که بیشتر زن‌ها آن را با عشق واقعی اشتباه میکنند - هرگز يك ازدواج موفق بوجود نمی‌آورد . عشق واقعی ، آتشی بی‌شعله و جرقه‌ای بی‌سرو صدا است که فقط برخی از زن و شوهرها قادرند آن را تا آخر عمرشان همچنان گرم و روشن نگهدارند . این آتش و جرقه ، نه از جنون ، بلکه از مهریابی‌های کوچک و ملایم واز کشش جنسی طرفین نسبت به یکدیگر بوجود می‌آید . راستی عشق چیست؟ يك روانشناس ، عشق را چنین تعریف کرده است :

«بدان هنگام که رضایت ولذت و آسایش دیگری برای تو همانقدر مهم و با ارزش شد که رضایت و لذت خودت ، بدان که میان تو

و او ، يك عشق واقعی بوجود آمده است !»

زندگی عاشقانه بایک مرد ، هیچ پیوند و مشابهتی با این دیوانگی‌های زودگذر عشقهای رمانتیک ندارد . اینست عشق !

این عشق واقعی ، ملایم ، و دوراز دیوانگی‌های زودگذر را معمولا نزد زن و شوهرهای پیر بیشتر میتوان دید . بچه‌ها بزرگ شده‌اند ، مشکلات مادی از بین رفته ، مرگ هم چندان دور نیست ، و حالا زن و شوهر ارزش واقعی یکدیگر را خوب در می‌یابند . هر کدام دیگری را - چنانکه هست - تحمل میکند و به شخصیت او احترام میگذارد . هر دو تنای آنها ، بدین صمیمیت آرام - که همان عشق واقعی است - ارج میگذارند و بدان نیاز دارند . اختلافات اخلاقی و ذوق و سلیقه یا کمتر شده ، و یا طرفین ، این اختلاف را بعنوان يك واقعیت پذیرفته‌اند . در حال این اختلاف ذوق و سلیقه ، دیگر ویرانگر نیست . وقتی زن و شوهر بدین مرحله رسیدند ، هر کدام احتیاج دارد که دیگری را نیز خوشبخت ببیند ، و گرنه خوشبختی خود او هم کامل نخواهد بود . اینست عشق !

● البته خیلی خوبست که ازدواج همراه با عشق باشد ، ولی بسیاری از ازدواجهای بی عشق نیز ، ازدواجهای موفق هستند .

يك پیوند زناشویی ، حتی با وجود دوره‌های کوتاه اختلاف و دعوا ، ممکن است ثمرات خوبی بیار آورد ، حتی اگر زن و شوهر ، در برخی لحظات نسبت به یکدیگر تردید داشته باشند و مثلا لحظه‌ای به جدائی بیندیشند . اصول این ازدواج و پیوند منطقی چیست ؟

اغماض و گذشت - احترام متقابل - شرافت و راستگویی - و میل به زندگی مشترک با منافع مشترک !

### «شهید راه عشق» کیست ؟

معمولا وقتی یکی از طرفین ب دیگری زور میگوید ، و بعد بعنوان بهانه و عذر بیاورد ، ممکن است هرگز آن احساس شدید عشقهای رمانتیک را نداشته باشد ، اما در عین حال مصاحبت با یکدیگر را بر مصاحبت با دیگران ترجیح بدهند ، و وقتی یکی به سفر کوتاهی رفته ، دیگری خود را تنها احساس کند . و همین مقدار از عشق هم برای موفقیت يك ازدواج کافی است .

کلمه «عشق» گاهی بهانه‌ای است برای تحمیل اراده خویش بر دیگری ! و بهانه‌ای است برای پنهان کردن خودخواهی های خودمان !

اصطلاح « دوست دارم ! » آنقدر در سنت‌های ما ، مقام افسانه‌ای پیدا کرده ، که بیشتر اوقات فقط سروبی شده است برای خودخواهی‌های ما ، و حتی رنج دادن طرف ! در بیشتر نامه‌های عاشقانه به جمله کوتاه دیگری نیز بر میخوریم : « تو مال منی ! » نه ! هیچکس مال هیچکس دیگری نیست ! عشق واقعی ، از احساس تملک خودخواهانه ، خیلی بدور است . عشق واقعی ، فقط يك هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است !



### بجاست که خود را تسلیم این دروغ و قریب خیالی نسازیم !

«شهید نمائی» در عشق درحقیقت يك نوع «خودنمائی» و خودخواهی است .

آنکه سعی دارد خود را در عشق « شهید » نشان دهد ، درحقیقت می‌اندیشد که « دیگری » و دیگران ، شایستگی فداکاریهای بزرگ را ندارند ، و چنین فداکاریهایی فقط از او ساخته است ، و با همین خیال ، خود را خوش میدارد !

### لیلی و مجنون ، فقط افسانه است!

خلاصه کنیم : همه متخصصان مسائل زناشویی و همروانشناسان ، بشما می‌گویند که: «کلید طلایی يك پیوند سعادت‌آمیز ، احترام متقابل و تفاهم مشترک است و بس !... يك ازدواج موفق ، حتما يك عشق رمانتیک نیاز ندارد . يك ازدواج موفق به فرمول‌های طلایی هم نیاز ندارد . ممکن است عده‌ای به عشق عالی و والا ، دست یابند ، ولی خیلی کم هستند کسانی که میتوانند این عشق را ، سالها سال ، مصون از گردن حوادث نگهدارند.» همیشه نمیتوان مثل « لیلی و مجنون » یا « رومئو و ژولیت » با عشق دیوانه‌وار

### بحساب آمده است .

فعالیت‌های اجتماعی مرد ، مرد را نیرومندتر و عاقل‌تر نشان میدهد ، و مرد در تمام عرصه‌ها ، فرمان میدهد . و حال آنکه میدانیم رفتار زن و مرد را ، تا حدود زیادی ، جامعه تعیین می‌کند ، و این رفتار بهیچوجه مربوط به جنس زن و مرد نیست . با اینکه بیشتر مردها ، این حقیقت را نمی‌پذیرند . خانم «مارگارت - مید» یکی از بزرگترین جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان قرن بیستم که سالها از عمر خود را در میان قبائل و طوایف بدوی و جنگل‌نشین گذرانده ، در کتابهای خود، بخوبی نادرست بودن ، تفاوت زن و مرد را به اثبات میرساند . او می‌نویسد :

«رفتار زن یا مرد ، فقط تحت تاثیر شرایط اجتماع است ، و ربطی به غرایز ذاتی آنها ندارد . مثلا من در بسیاری از قبائل خصوصیت‌های تنیلی - حساسیت و عشق به بچه‌ها را (که ظاهرا فقط خاص زنها است) در وجود مردها دیدم ، و حال آنکه زنهاى این قبائل درست همان خصوصياتي را داشتند که بخیال ما خاص مردها است : خشونت- شجاعت- سادگي- انجام کارهای سخت !.. پس این خصوصیات بهیچوجه مخصوص مرد یا زن نیست و ناشی از رسم زندگانی و آداب اجتماعی است .»

● در حقیقت ، امروزه ما هم در جامعه خود ، قوانین و سنت‌های خاصه و قبیله‌ای خودمان را داریم ، و فقط این قوانین و سنت‌ها هستند که مرد را مثلا بکارهای سخت وادار میکنند ، و زن را به بچه داری .

از همان نخستین سالهای زندگی‌مان، پدر و مادرمان با حرفهای خودشان ، این فرق میان زن و مرد را در ذهن ما می‌کجانند : «پسر نباید گریه بکند !...» «دختر نباید کتک‌کاری کند !...»

مادرها به دخترهایشان می‌گویند : «کنار آمدن با مردها خیلی سخته !» و پدرها به پسرهایشان می‌گویند : « محض رضای خدا ، به زنها رو نده !»

در طول تمام تاریخ ، روابط زن و مرد ، به این اساس قرار داشته‌که : دو جنس زن و مرد ، از نظر عاطفی و روحی و هوشیاری ، عمیقا باهم فرق دارند . در حقیقت ، زن و مرد ، یکدیگر را به چشم دو جنس مخالف و متضاد نگریستند . بعدها زن و مرد ، حاشیه‌هایی هم بر این اعتقاد بستند ، مثلا زنها حس‌ترند ، و مردها حس‌تر ! .. زنها از نظر عاطفه نیرومندترند و مردها کارهای ظریف را بهتر انجام میدهند ، و مردها کارهای سنگین را ! زنها ملوس‌ترند و مردها هستند ، ولی در عوض مردها همیشه همان « پسر بچه » باقی میمانند و همین‌جهت بیشتر اوقات مرد است که خیالات میکند و پیوند زناشویی را می‌گسند ! زن است که معمولا برای مردنله و دام میسازد . . . زنها خجالتی‌تر و حیله‌گرتر از مردها هستند ، و مردها شجاعت‌تر و نیرومندتر ! زنها عاشق‌ترند و ... »

### دروغ چهارم: - زن و مرد باهم دعوا می‌کنند ، چونکه باهم فرق دارند !

خلاصه دست کم ۲۴۰۰ سال است که این حرف‌ها را بگوش زن و مرد خوانده‌اند ، و در تمام این مدت نیز ، در شرق و غرب و مرد ، جنس برتر و نیرومندتر

## دروغ پنجم: - تولد کودکان اختلافات زن و شوهر را کم میکند !

پدر یا مادر شدن ، یکی از هدفهای ازدواج است ، و در بعضی از مذاهب ، اصولا تنها هدف ازدواج ، تولید بچه‌است . همیشه گفته‌اند که برخی از زن و شوهرها ، فقط بخاطر بچه‌هایشان باهم زندگی می‌کنند ، و گویا بچه‌ها فاصله‌ای را که میان زن و شوهر هست ، پر می‌کنند و از اختلافات میان آن‌دو میکاهند .

### آیا بچه سبب خوشبختی است ؟

برای اینکه مساله را دقیقاً بشکافیم ، بهتر است از خود بپرسیم که : « آیا زن و شوهر هایی که بچه دارند ، از زن و شوهر هایی که بچه ندارند ، خوشبخت‌ترند ؟ » با اینکه معمولا همه معتقدند که زن و شوهر های صاحب بچه خوشبخت‌تر هستند ، در این مورد عقاید متضادی هم وجود دارد . ● مثلا کسانی که دیرتر ازدواج می‌کنند ، معمولا بچه‌های کمی دارند ، و حال آنکه این ازدواجها ، موفق‌ترین ازدواجها هستند .

دلیل موفقیت این ازدواجهای دیررس اینستکه زن و شوهر ، پیش از ازدواج ، تجربه‌هایی از زندگی‌اندوخته‌اند و بهنگام ازدواج نیز ، عقا لانه جوانب کار را سنجیده‌اند ، و بچه در خوشبختی آنها نقش درجه دوم دارد .

● همچنین تحقیقات و مطالعات متعدد نشان میدهد زنانی که برای خود کار و حرفه‌ای دارند ، اگر دیرتر ازدواج کنند ، و حتی بچه‌دار هم نشوند ، زندگی سعادتمندانه‌تری دارند . این زنها چون برای خود کار و درآمدی داشته‌اند ، مجبور نبوده‌اند که بخاطر پول ، باعجله و شتاب ازدواج کنند ، و چون بیرون از خانه کار دارند ، چندان نیازی هم ندارند که بچه‌دار شوند تا توی خانه ، حوصله‌شان سر نرود .

در میان طبقات فقیر ، بسیار دیده میشود که وقتی تعداد بچه‌ها بیشتر میشود ، پدر خانواده که دیگر نمیتواند شکم آنها را سیر کند ، خانواده خود را بکلی ترک میکند ، و البته‌در این مورد بچه‌ها بار سنگینی بدوش مادر هستند . می‌بینید که در این مورد دشوار است بگوئیم که بچه‌ها ، سبب خوشبختی خانواده میشوند ، و البته عکس این مساله را هم میشود گفت .

● میتوان گفت که بدینا آمدن بچه‌ها (اگر زیاد نباشند) رابطه محبتی را که میان زن و شوهر هست ، تحکیم میکند ، بشرطی که این محبت از اول وجود داشته باشد ، و گرنه در خانواده‌ای که زن و شوهر باهم اختلاف دارند ، وجود آمدن بچه‌ها ، ناتنها این اختلاف را از میان نمی‌برد ، بلکه حتی ممکن است آنرا تشدید کند .

میدانید چرا بیشتر مردم معتقدند که بوجود آمدن بچه ، خانواده را خوشبخت‌تر میکند ؟ برای اینکه زن یا مرد ، ناگاهانه



کاندیداهای خوب ، با هوش و هنرمند و زیبا از مسابقه دختراسته ایران استقبال می کنند. با جمعی از آنها آشنا شوید .



**سهیلا بهروز از تهران - سال دوم دانشکده داروسازی دانشگاه تهران**

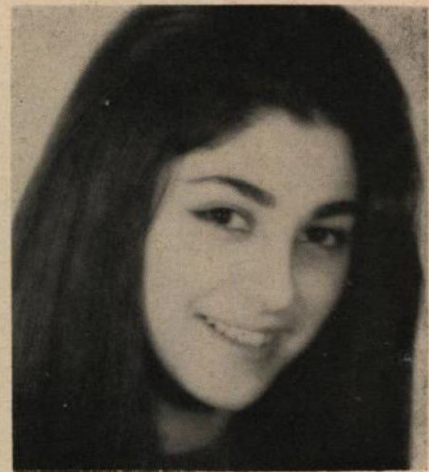
امتیازات : دختر فوق العاده باهوشی است . با آنکه هیچگاه سال دارد ، در سال دوم داروسازی تحصیل میکند . علاقه مند به فعالیتهای دانشجویی است . والیبالی ، تنیس و شنا میداند . نقاشی میکند . پیانو و آکوردئون مینوازد .  
طرز تفکر : « شادی و خوشبختی در دو قدمی هر زنی است ، بشرطی که عوامل آنرا بشناسد و درست بکار برد . »



**فرناز اقبالیان از تهران دبیرستان ولی الله نصر - سال سوم**

امتیازات : در ادبیات شاگرد ممتازی است . به ورزش علاقه مند است و در رشته های والیبالی ، شنا و دوچرخه سواری امتیازاتی کسب کرده است . از خیاطی ، آشپزی و دکوراسیون خانه سر رشته دارد . قدش ۱۶۲ و ورزش ۵۵ کیلو است .  
طرز تفکر : « دوست دارم در ایران تحصیل کنم ، بشرطی که دانشگاه برای من جا داشته باشد . »

**دختر شایسته ایران و همراهان او با هواپیماهای راحت و مطمئن و خوش سفر (سوئیس را) به آمریکا میروند و باز میگردند.**



**مریم طالب بیگی از تهران دبیرستان رضاشاه کبیر - پنجم طبیعی**

امتیازات : آخرین معدل ۱۷٫۵ ، شاگرد ممتازی است . در شنا ، پینگ پنگ و دوچرخه سواری مهارت دارد . نقاشی میکند . به موسیقی و رقص آشنایی دارد . به اکثر کشورهای اروپائی مسافرت کرده است . زبان انگلیسی را خوب میداند .  
طرز تفکر : « اگر کسی لیاقت نخست وزیری داشته باشد ، زن یابرد بودنش نباید تفاوتی نکند . »



**سبیمین دخت انصاری از اصفهان دبیرستان بهشت آئین - ششم طبیعی**

امتیازات : معدل ۱۸ ، شاگرد بسیار ممتازی است . به ورزش علاقه مند است . از خانداری ، آشپزی و آرایش سر رشته دارد . شیک پوش و اجتماعی است . به زبان انگلیسی آشنائی متوسطی دارد .  
طرز تفکر : « یک زن برای اینکه خوشبخت زندگی کند ، باید تحصیل کرده ، قوی و بااراده باشد . »



**فریده بیجاری از سنندج دبیرستان مستوره اردلان - پنجم طبیعی**

امتیازات : شاگرد متوسطی است . استعداد درخشان هنرپیشگی دارد . در نمایشنامه های اداره فرهنگ و هنر بازی می کند . در خیاطی - قالی بافی ، گل سازی و غالب هنرهای دستی مهارت دارد . قد او ۱۶۶ و وزنش ۵۵ کیلو است .  
طرز تفکر : « زن خوشبخت کسی است که معنی واقعی تساوی حقوق با مرد را درک کرده باشد . »



**سیمه داهی از تهران دبیرستان خجسته - سال پنجم طبیعی**

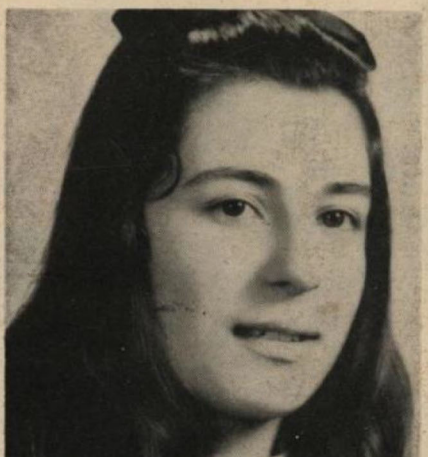
امتیازات : شاگرد بسیار باهوشی است . در پینگ پنگ ، والیبالی و دوچرخه سواری مهارت دارد . در نویسندگی استعداد دارد . به انگلیسی آشنائی متوسطی دارد .  
طرز تفکر : « برای بهتر زندگی کردن ، باید دانای ، مهربان تر و فداکارتر بود . »

**International Teen Princess Pageant**



**هدا سالاری از مشهد دبیرستان ارض اقدس - سال پنجم ریاضی**

امتیازات : شاگرد بسیار ممتازی است . در رشته ریاضی در تمام استان خراسان اول شناخته شده است . از بورس تحصیلی رضایه لوی استفاده میکند . در نقاشی ، گل سازی و بافتنی مهارت دارد . به انگلیسی آشنائی کامل دارد .  
طرز تفکر : « یک نخست وزیر زن قادر است بسیاری از مشکلات زنها را حل کند . »



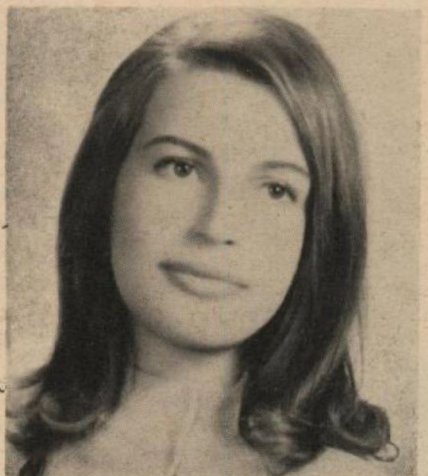
**عصمت طلایی از همدان دبیرستان پروین اعتصامی - کلاس سوم**

امتیازات : آخرین معدل تحصیلی او شانزده است . در پینگ پنگ ، بسکتبال ، شنا ، دوچرخه سواری و والیبالی مهارت دارد . به نقاشی ، خیاطی ، آشپزی و آرایش ، علاقه مند است . در زبان انگلیسی شاگرد متوسطی است .  
طرز تفکر : « زندگی یک دست در دستهای خودش است ، باید با اراده باحوادث زندگی مواجه شد . »



**گیتی رکنی از اهواز دبیرستان نظام وفا - سال چهارم ادبی**

امتیازات : شاگرد ممتازی است . در شنا ، اسب سواری ، و والیبالی مهارت دارد . دختری است شیک پوش . در طراحی و خیاطی شایستگی دارد . انگلیسی را خوب صحبت میکند . به اکثر نقاط ایران مسافرت کرده است .  
طرز تفکر : « رسم مهریه ، جهیزیه و شیریه حکم خرید و فروش را دارد . »



**مینا ساعدی از رضایه دبیرستان شاهدخت - سال چهارم طبیعی**

امتیازات : شاگرد باهوشی است . اسب سواری ، والیبالی و بسکتبال و دوچرخه سواری میداند . به خیاطی آشنائی کامل دارد . انگلیسی را بطور متوسط میداند . قد او ۱۶۵ و وزنش ۵۱ کیلو است .  
طرز تفکر : « یک زن برای اینکه خوشبخت زندگی کند ، باید صمیمی ، مهربان و وفادار باشد . »

**ثریا میرهادی از تهران دبیرستان خجسته - سال پنجم طبیعی**

امتیازات : شاگرد باهوشی است . در مسابقه دو و میدانی امتیازاتی بدست آورده است . در اسکی ، تنیس ، شنا و دوچرخه سواری مهارت دارد . به زبانهای انگلیسی و آلمانی آشنائی متوسطی دارد . قد او ۱۷۳ و وزنش ۶۱ کیلو است .  
طرز تفکر : « پوشیدن مینی ژوپ بستگی به تناسب اندام و موقعیتهای خانوادگی دخترها دارد . »

**پیکان اولین انجمن سازهت ایران**  
هدیه برگزیده زن روز  
به دختر شایسته ایران



# یک چهره و هزار بیسه!



تقتیم که :

« ماری والوسکا » کنتس لهستانی، بعد از مقاومت شجاعانه و نجیبانه‌ای، سرانجام تحت فشار رهبران حکومت موقت لهستان، مجبور شد به دیدار ناپلئون برود. این نخستین ملاقات آندو، در خارت و تنهایی بود...

بعد از نیمه شب ناپلئون مانو ماری والوسکا را باو پوشانید، و از او وعده گرفت که فردا دوباره به ملاقاتش برود. ناپلئون شخصا ماری را تا دم در قصر همراهی کرد و پیش از خداحافظی دستهای او را بوسید و باو گفت :

« ماری! ماری شیرین من!.. تمام شب گذشته را فقط بتو میاندیشیدم... نخستین آرزوی من، دیدار مجدد تست! خواهی آمد، آیا چنین نیست؟ تو بمن قول داده‌ای! اگر نیایی، عقاب بسوی تو پرواز خواهد کرد!.. هنگام شام، دوباره ترا خواهم دید!.. این هدیه کوچک را از من بپذیر تا یادگاری از پیوند جاودانه ما باشد. در میان این مردمی که از همسو گرد مافراهم آمده‌اند، این گردنبند می‌تواند زبان حال پنهانی و مشترک ما باشد. وقتی در مجلسی، من دستم را بروی قلبم بگذارم، تو خواهی دانست که قلبم تنها بخاطر تو می‌تپد، و آنگاه تو نیز بعنوان پاسخ دستهای ظریف‌ت را روی این گردنبند خواهی گذاشت!.. مرا دوست بدار، ماری دوست داشتنی من! و کاش دست تو، هرگز این گردنبند را ترک نکند! »

ماری والوسکا یکبار دیگر مثل دفعات گذشته فریاد کشید :

« این نامه باسخی ندارد! » و آنگاه گردنبند الماس را با خشم بگوشه‌ای انداخت و گفت :

« آیا ناپلئون خیال می‌کند که من یک دخترک کوچکم که میتوانم با الماس و جواهر فریبم دهد؟ »

عصر همانروز، ماری والوسکا و ناپلئون در قصر امپراطور، پشت میز غذا، رودرویی یکدیگر ایستاده بودند. ناپلئون یک لحظه سینه ماری را نگاه کرد و چون گردنبند را بر گردن او ندید، ناگهان از خشم رنگش پرید. ماری توفان خشم امپراطور را حس زد، و با لحنی غم‌انگیزی دستش را بروی سینه‌اش گذاشت. این حرکت ظریف از خشم ناپلئون کاست و او نیز دستش را روی قلبش گذاشت. توفان در نیمه راه رام شد. بعد از شام هردو بیک سالن کوچکتر رفتند. ناپلئون که هنوز تصبانی بود، گفت :

« پس‌شما بالاخره آمدید!.. امیدوار نبودم که دوباره شما بیستم! .. »

« اعلیحضرتا! فراموش نکنید که من از روی ناچاری آمده‌ام! »

« ماری! چرا سعی میکنی در برابر من مقاومت کنی؟ اگر مرا نمیخواستی، چرا لباس دختران روستایی را پوشیدی و برای دیدنم به «پرونی» آمدی؟ چرا آن دسته گل را از من پذیرفتی؟ تو قلب مرا بچنگ آورده‌ای ماری! بهتر است اینرا بدانی که من هربار چیزی را غیر قابل دسترس دیده‌ام، آنرا با عطش و شور بیشتری خواسته‌ام!.. »

ناگهان فکری به ذهن ناپلئون خطور میکند : « مگر ماری والوسکا یک کنتس لهستانی نیست؟ مگر او یک زن «اسلاو» نیست؟ پس آنچه من عشوهرگری می‌پندارم خصلت نژادی اوست! اولنیز مثل همه زنان اسلاو و مثل سرزمین اسلاوها، گاهی گرمای وسط تابستان را دارد و گاهی سرمای قطبی را!.. » ناپلئون نتیجه این اندیشه‌هایش را با ماری والوسکا درمیان میگذازد :

« ماری! شما یک زن لهستانی واقعی هستید، و آنچه من درباره لهستانی‌ها میاندیشیدم، درباره شما هم صدق میکند! - ممکنست اعلیحضرت از راه لطف بفرمایند که درباره لهستانیها چگونه میاندیشد؟ »

ماری! ملت شما، لهستانی‌ها، مردمی هستند که نمیتوانند شور و احساسات و آرزوهای خود را مهار بزنند و نمیتوانند بدنبال آرزوها و ایده‌آل خود برونند... شما همیشه در نیمه راه ایستاده‌اید و در تردید هستید. خیال میکنم کسی باید شمارا از تردید بیرون بیاورد!.. »

ماری احساس میکند که به ملت او توهین شده‌است، و چشمهایش از اشک پر میشود. ناگهان ناپلئون لحنی تهدیدآمیز بخود می‌گیرد :

« ماری! من میخواهم... میشنوی؟ من، ناپلئون بنایارت، میخواهم ترا وادار کنم که دوستم داشته باشی!.. من نام‌کشور ترا دوباره زنده کرده‌ام اما خیال میکنم اگر با قلبم نامهربان باشی، بهمان آسانی که این ساعت را در برابر چشمان تو نابود میکنم، میتوانم نام‌کشور ترا نیز دوباره نابود سازم!.. » و لحظه‌ای بعد ناپلئون ساعتی را که در دست خود داشت، در برابر چشمان حیرت زده ماری والوسکا به زمین انداخت و آنرا زیر لگد خود تکه‌تکه کرد. خشم امپراطور چنان ماری را به وحشت انداخت که بیهوش شد. و وقتی بیهوش آمد، دریافت که ناپلئون از بیهوشی او برای رسیدن بمقصد خود استفاده کرده است... اینک ناپلئون بی‌پای او افتاده بود و زانویش را میبوسید و سوگند میخورد که او را چون دیوانه‌ای دوست

## داستان عشق‌های «ناپلئون - بوناپارت»

# NAPOLEON

میدارد. دیوانگی و جنون در عشق، تنها عذر و بهانه ناپلئون بود. او با چنان کلمات گرم و پرشوری از عشق خود سخن می‌گفت که سرانجام در قلب ماری والوسکا نیز تأثیر گذاشت و ماری برخلاف آنچه قبلا میاندیشید، از نزد ناپلئون نگریخت. ماری در نگاه و چشمان ناپلئون، چنان عشق پرشوری میخواند که حتی هوس شتاب‌آلوده او را بخشید...

اینک ماری والوسکا - که رهبران لهستان آشکارا او را چون یک قربانی در آغوش ناپلئون انداخته بودند - جلد خود را کم‌کم دوست میداشت. اکنون نخستین اندیشه‌اش این بود که از شوهرش جدا شود، زیرا شرافتش باو اجازه نمیداد که در کنار شوهرش بماند و با او زندگی کند و در عین حال باو خیانت بورزد. برای کنت «والوسکی» شوهر هفتادساله خود نامه‌ای نوشت :

« میدانم که نخستین اندیشه شما، سرزنش من خواهد بود، اما با منتم کردن من، در حقیقت خودتان را منتم می‌کنید! من آنچه از دستم برمی‌آید انجام دادم تا بلکه چشمان شما را بروی حقیقت باز کنم، دروغا که تعصب وطن‌پرستی، یکسر شما را کور ساخته بود! شما هرگز نخواستید خطر را ببینید! »

سرانجام کنت «والوسکی» پیر خطر را دید و فهمید و از شهر ورشو بیرون رفت... حالا دیگر در پایتخت لهستان همه ماری والوسکا را معشوقه رسمی ناپلئون بنایارت میدانستند و کسی هم از این بابت ماری را سرزنش نمی‌کرد. وقتی پای عشق اعیان و اشراف بمیان می‌آید، اخلاق نیز تغییر مییابد، و البته هنگامی که صحبت از عشق ناپلئون بمیان می‌آید، دیگر پای اخلاق می‌نلگد.

آیا تاریخ میتواند رفتار خشن ناپلئون را با ماری والوسکا، بر او ببخشد؟ درست است که عشق و هوس، ناپلئون را کور ساخته بود، درست است که بسی عشق‌های آسان بدست آمده، او را نسبت به زنان بدبین و خشن ساخته بود، اما آیا میتوان به ناپلئون حق داد که از بیهوشی زن باکدامنی مثل ماری والوسکا استفاده کند، و چون یک بدست و لگد را باو رفتار نماید؟ آیا میتوان بیک امپراطور حق داد که از ضعف یک زن برای ارضای هوسهای خود استفاده کند؟.. ناپلئون را هرگز نمیتوان بخشید، و فقط میتوان گفت که او هرگز نمیتوانست مثل یک مرد سالم و معمولی به زنان عشق با زنها صحبت کند. هر وقت با زنی صحبت میکرد، مثل این بود که آن زن یک مجرم و محکوم است و ناپلئون یک بازپرس! در برابر زنها، دست‌و‌پای خود را گم میکرد. به طور طبیعی و ناآگاهانه، در برابر زنها «بی‌تربیت» بود. کمتر دیده میشد که کلمه‌ای خوشایند به زنی گفته

باشد. حتی کمیلیمان‌های او، تمسخرآمیز و بی ادبانه بود. مثلا به زنی میگفت : « آه خدای من! بازوان شما چقدر سرخ است! » یا به زن دیگری میگفت : « پیراهن شما چقدر کثیف است! آیا شما هرگز لباس عوض نمی‌کنید؟ من بیست‌بار همین پیراهن را به تن شما دیده‌ام!! ». شی حتی ناپلئون گستاخانه بیک دوش گفت : « خوب مادام! شما هنوز هم مردها را مثل سابق دوست دارید؟ » و دوش پاسخ داد : « بلی اعلیحضرتا! بشرطی که با ادب باشند!! ».

ناپلئون در زمان جوانی خود هرگز با زنها معاشرتی نداشت تا از آنها تأثیر بپذیرد. مادرش نیز او را خوب تربیت نکرده بود و احترام به زنها را باو نیاموخته بود. این وضع، معمولاً مردان دیگر را خجالتی باریماورد، اما در مورد ناپلئون نتیجه عکس داده بود و او را خشن بار آورده بود. آیدالایل دیگری نیز برای این رفتار خشن و غیرقابل بخشش ناپلئون هست؟ بلی، او وقتی میدید که ماری والوسکا برای یک لحظه دبدن او، حتی جامه دختران روستایی را بر تن کرده، وقتی میدید که ماری شوهر هفتاد ساله دارد، باخود میاندیشید که لابد ماری عاشق اوست و مقاومتش از راه عشوهرگری است و بس. ناپلئون نمیدانست که رهبران لهستان، ماری را در فشار گذاشته‌اند تا معشوقه او نبود. ناپلئون با خود خیال میکرد که وقتی زن نوزده ساله‌ای بعد از مقاومت کوچکی، بالاخره به محل ملاقات می‌رود لابد خود خواستار عشق است، و نمیدانست که ماری والوسکا را مجبور کرده‌اند که این نقش رنج‌آور را بازی کند. اگر گناه خستون ناپلئون را بخشیم، گناه‌شارلانیسم او را دیگر هرگز نمیتوان بخشید. ناپلئون در حقیقت برای ارضای هوسهای خود، از حسن میهن‌پرستی ماری، مثل شارلوتان حقه‌باز سوء استفاده میکرد. باو وعده میداد که دولت نابود شده لهستان را دوباره زنده خواهد ساخت. برای او مینوشت : « وقتی به قلب بیچاره من رحم کردید، لهستان، میهن شما در نظر من عزیزتر خواهد شد! » ناپلئون در همان لحظاتی که این دستور را کارا نراه مینوشت، خودش خوب میدانست که هدف نهایی‌اش اینست که وقتی تزار روسیه و دشمن سرسخت لهستان را شکست داد، با او بنحوی کنار بیاید و بر سر لهستان معامله بکند! او خیلی خوب میدانست که برای آشتی با تزار روسیه لهستان را قربانی خواهد کرد. درست است که ماری والوسکا به نامه‌های ناپلئون پاسخ نداده بود. درست است که او گردنبند اهدایی ناپلئون را بر گردن نینداخته بود، اما ناپلئون حق نداشت این مقاومت مقس‌س یک زن را به عشوهرگری

بقیه در صفحه ۹۵



## گل تو حرام نیست

### آنها بیوس و بیوی و بخوبی نگهدار

#### محرمات نسبی و سببی

در دین اسلام ازدواج مرد با چند طایفه از زنان بجهت اشتراك در نسب حرام است .

۱- مادران ۲- دختران ۳-خواهران ۴- دختر برادر ۵- دختر خواهر ۶- عمه ۷- خاله . همچنین ازدواج مرد با چند طایفه سببی از اسباب حرام میشود مانند : مادر شیری ، خواهر شیری و همه آنها که در نسب حرام بودند از راه شیر همجراند ؛ عه شیری خاله شیری - دختر برادر یا خواهر شیری .

و همچنین مادرزن و زن پدر و زن پسر و ربیبه یعنی دختری که زن شخص از شوهر قبلی خود دارد و همچنین حرام است زناشویی با دو خواهر در يك زمان .

حرمیت ازدواج با این دسته از زنان در قرآن کریم و در حدیث صحیح بطور وضوح گفته شده و در آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره نساء فرموده است «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم ... تا آخر آیه» و در حدیث متفق علیه از پیغمبر خدا نقل شده که فرموده «بحرم بالرضاع ما یحرم بالنسب» یعنی حرام میشود از راه شیردادن همه کسانی که از راه نسب حرام بوده اند یعنی مادر - خواهر - دختر - دختر برادر - دختر خواهر - عمه خاله . و من پیش از آنکه درباره موضوع و حکم مقاله گل حرام چیزی بگویم شرایط مهم شیردادنی را که موجب محرمیت است ذکر میکنم و بعد بدستار مورد نظر برمیگردم .

شیردادن بکودک سبب پیدایش حرمیت ازدواج است بشرط اینکه :

۱ - شیر حلال باشد یعنی از ازدواج مشروع مردی با زنی پیدای شده باشد بنابراین اگر المیاذبالله زنی بیعتی کند و از زنا بچه دار شود از شیر پستان او هر کودکی بنوشد محرم او نخواهد شد .

۲ - اینکه بچه شیر را از پستان مادر بکشد پس اگر فرض کنیم بانوی شیرده شیر خود را بدوشد داخلش به بوسه بستاند یا قاشق به بچه بخوراند مادر شیری او نخواهد شد و محرم او نیست .

۳ - شیر خالص باشد پس اگر فرض کنیم زنی پستان مجروح دارد و همراه شیر او چرک یا خون بیرون میآید از این شیر آلوده اگر بچه پستان او بخوراند محرمیت پیدا نخواهد شد .

۴ - اینکه سن کودک از دوسال بیشتر نباشد و در فاصله از تولد تا دو سالگی از شیر زنی بخورد بنابراین اگر بکودک سه ساله یا کودکی که دو سال و دو روز دارد از شیر زنی بدهند محرمیت پیدا نخواهد شد .

۵ - اینکه شیر مال یک شوهر

بقیه در صفحه ۹۴

#### درباره مشکلات دینی و مسائل شرعی با دانشمندان دینی مطلع و آگاه مذاکره کنید.....

#### دین اسلام دینی آسان و سهل است و این خود مردم هستند که با غفلت و بی خبری از احکام دین کار را بر خود مشکل و سخت میکنند:

دو هفته پیش نامه ای از واعظ شهیر آقای دکتر مهاجرانی حاوی توضیحات شرعی و فقهی درباره سرگذشت برسدوراهی «گل حرام» که در شماره ۲۰۴ چاپ شده رسید که با معذرت از تاخیر چاپ متن آنرا برای اطلاع خوانندگان عزیز درج میشود .

\*\*\*

مدیر محترم مجله زنروز

دستور فرمائید عینا در مجله درج نمایند .

چند روز قبل یکی از آقایان بمن تلفن زد و گفت - من از مجله زنروز تلفن می کنم و سؤالی دارم . گفتیم - بفرمائید .

پرسید - در نامه ای از ما پرسیده اند که مادرزن يك آقا نواداش را شیر داده و میگویند زن این شخص براو حرام است . نظر شما چیست ؟ در جواب گفتم - این مسئله تفصیلی دارد و در بعضی از صورتها حرمت پیدا میشود و در بعضی دیگر نه ، اما این موضوع را در روزنامه باختصار نمیتوان نوشت .

گفتند - ما از پرسش کننده درخواست می کنیم که مستقیما با شما مکاتبه یا ملاقات کند و جواب کافی بشود .

گفتم - بسیار خوب ، اما معلوم شد جواب کوتاه تلفنی را عجله کرده و در مجله درج کرده اند و یکجا حکم بحرمیت داده اند و موجب ناراحتی خانواده ای بلکه خانواده های شده اند در صورتیکه من وقتی بوسیله دوستانم خبردار شده و مقاله برسدوراهی گل حرام را خواندم متوجه شدم که

موضوع سؤال با آنچه بوسیله تلفن از من سؤال کرده اند فرق دارد و این مورد از مواردی است که حرمت پیدا نمیکند چون شیری را که همسر آقای رحمانی خورده یا شیری که بچه آنها خورده است دوتا هستند یعنی شوهر فعلی مادرزن آقای رحمانی پدر همسر او نیست ، تصدیق میفرمائید که این عجله درست نبوده و نمی باید مسئله را روشن نکرده در مجله بنویسند .

من بهمین جهت لازم دیدم با نوشتن این مقاله مطلب را برای همه خوانندگان مجله زنروز که عدیشان بسیار است روشن کرده و بطور تفصیل درباره احکام رضاع و محرمیت از راه شیر خوردن تذکراتی بدهم .

دوستانش بدریا رفته بودند . با يك قایق بوسیله . يك جفت پاروی كم قدرت وشش بازوی ناتوان و گرسنه . دریا ماهی فراوان دارد اما رایگان به صیاد نمی بخشد . گاه عرق جبین میگیرد و گاه جان عزیز را میستاند و تازه مثل بقال نقد فروش سر کوجه خودمان تور را خالی پس می فرستد . همانطور که آن بقال لثیم سید مارا خالی میفرستاد . بی آنکه چیزی در آن نهاده باشد . کیلی برنج ، قطعه ای پنیر و یا چند مرغانه .

آنها هم در آن شب تاریک بدریا رفته بودند تا دور از چشم مأموران سختگیر شیلات از دریای لثیم ماهی بستانند . گرسنه بودند . خواربار فروش سرگذر نسیه نمیداد و درازای حساب های پیشین نیز پول میخواست . این بود که پدرم و شوهرم خواهرم و دوستان شبانه ، در آن شب تاریک و خطرناک که احتمال طوفانی مهیب میرفت راه دریا را پیش گرفتند و رفتند .

من و عمه جان در درگاه اتاق نشسته و چشم با آسمان دوخته بودیم . منتظرانه ، با نگاه خود ، با ذرات وجود خویش از آسمان و از همه ابرهائش میخواستیم که استنانا آتش آرام باشد . باران نریزد ، خروش نکنند ، باد نفرستند و امواج را بحرکت در نیاورند . امواجی که عزیزان ما بر سینه آنها پارو میزدند و پیش میرفتند .

- آگه برگردن ؟

- نه عمه . این حرفوزن . زبون تو گاز بگیر . خدا کنه .

خواهرم نیز از خانه خودش آنجا آمد و بجمع دونفری ما پیوست . آخر او هم شوهرش را بدست سرنوشت وحادثه سیرده بود . اولییز جز پدر عزیز دیگری در دریا داشت . هر دقیقه سالی مینمود و هر ساعت قرنی جلوه میکرد که ناگاه باد وزیدن گرفت و چند قطره باران روی دست من که لبه درگاه را گرفته بودم فرو افتاد .

- بارون . باد .

این دو کلمه را من با همه تشویشی که داشتم بر زبان آوردم و سراسیمه از جای جستم . نمیدانستم چه باید بکنم . آرزو داشتم باران همان چند قطره و باد همان يك وزش کوچک باشد ، اما آسمان به آرزوی دختر بخت برگشته ای چون من انتنالی نداشت . من که بودم که آسمان عظیم بخاطر دل من نیارد و باد خیره سر بارزوی من از وزش و چرخش باز ایستد . باران

#### لطفا ورق بزنید



دریای گرسنه آن سه طعمه را بلعید و زندگی نکبت بار از سوی دیگر مرا در کام خویش فرو برد . آنروز صبح خورشید برای من طالع نشد زیرا شب زندگیم آغاز گردید و این شب تاریک شبی است که هنوز بصبح سپید نرسیده و پایان نیافته است .

من در آسمان شما ستاره ندارم . اگر بمیرم چراغ هیچ ستاره ای خاموش نمیشود و اگر زنده بمانم اخگر هیچ اختری فانوس شب آسمان زیبای شما نخواهد بود . پس به چه امید زنده باشم که مادر غم مرا زائید و دایه اندوه پرورشم داد و اینک نیز هم آغوش ستم زمانه ام .

آتش شب بسیار بدی بود . بعضی شبهای زندگی ما بد هستند و مامیدانیم . در این شبها انتظار حادثه ناگواری را می کشیم بدون اینکه بدانیم چیست و کی میرسد . آتش نیز شب بدی بود . یکشب تاریک بی ستاره . آسمان هیچ اختری نداشت . حتی يك ستاره كم فروغ . آسمان آن شب مثل آسمان دنیای من بود . تاریک و بی ستاره و خاموش . وه چه شبی ... پدرم باشوهر خواهرم و یکی از

# من در آسمان شما ستار دی ندارم ...

### برسر دوراهی زندگی

تنظیم از : منوچهر مطیعی



# من در آسمان شما

سپل آما باریدن گرفت و باد دیوانه ولجام گسیخته وزیدن آغاز کرد. رشته های قیطان مانند باران که پیوسته و مداوم از آسمان فرومیریزد در دست بانجنجیری میشد و شلاق سان بصورت انسان میخورد. پنجره را با فشار بستیم زیرا باد مانع بستن دولنگه در میشد. باران لج کرده بود. پس از بستن پنجره هم خودش را به شیشه میزد و از لای در بداخل نفوذ میکرد. شاید از تشویش و اضطراب ما لذت میبرد و شاید میخواست قدرت و توانایی خویش را با بنمایاند.

عهام با هر دودست بگونه هایش کوفت و خود را پشت پنجره رسانید و نگاهی به رشته های یایان ناپذیر باران افکند و گفت:

— خدا منو بکشد، چه بلاتی سرشون مینواد؟  
خواهرم گریه گنان گوشه اتاق نشست و سر را برزائو گرفت، اما من یارا و توان گریستن نیز نداشتم. اصلا اشک نداشتم. همه وحشت شده بود. همه اضطراب بودم و میخواستم در عین توانایی کاری کنم. عمه جان عنان اشک راه رها کرده و گفت:

— غرق میشم. حرف نداره. آگه مرغ بشن و بال دربارن نمیتونن بساحل برگردن حتی مرغهای طوفان توی این بارون پرشون خیس میشه و بدریا ميفتن.  
— عمه نفوس بد زن. بگو چیکار میتونیم بکنیم؟  
— عقل من نیرسه. اطلاعات حواسمو از دست دادم.  
معتل نشدم و با پای برهنه از خانه بیرون زدم. در چاله ها آب ایستاده بود. در زیر نور چراغهای کوچک سطح این گنابهای کوچک و متعدد از باران آبلهگون میشد. موی سرم در کمتر از یک دقیقه خیس شد و بهیم چسبید. باران صورتم را میست و باد مثل حوله آب راهی. خشکانید و بازخیس میشد. از چانه ام، از نوک بینی ام آب میچکید مهبذا میدویدم. مقداری بی هدف بسوی دریا دویدم اما زود بخود آمدم و بازگشتم. به تنهایی چه میتوانستم کرد. فریاد هم میزدم جز خودم صدایم بگوش کسی نیرسید. تازه از فریاد چه برمیآید. آنها بی فریاد منم میخواستند به ساحل بازگردند اما نمیتوانستند.

از همان راهی که رفته بودم مراجعت کردم و خودم را به شهر رسانیدم. در خانه یکی از آشنایان را بشدت کوفتم. در آن خانه سه سیاه سابقه دار زندگی میکردند. زنی در برابر من گشود. در میان هیاهوی طوفان با عجله همه چیز را گشتم و معتدل نشدم و دویدم. در خانه دیگری رابصدا درآوردم و باز در های دیگری را. هر کسی را که می شناختم و هر نامی را که میدانستم. وقتی دوان دوان و گریه کان بخانه باز میگشتم تا نتیجه اقداماتم رابه عمه اطلاع دهم. عده ای رادیدم که میدویدند. همه بسوی دریا میرفتند. بارو بردوش. یکدیگر را بنام میخواندند و من در میان گفته های نام پدرم و شوهر خواهرم و دوستان را می شنیدم. یکی میگفت:

— چقدر احمقند؟  
و دیگری اظهار می داشت:  
— اشک شب صید نیست چرا رفتن؟  
این دیوونگه. خودکشیه.  
راستی خودکشی بود. عمه و خواهرم جلو در انتظار مرا میکشیدند. از من پرسیدند:

— اینا کجا میرن؟  
بطور خلاصه گفتم:

— میرن اونارو نجات بدن. بریم. خواهرم دوید و کفش های مرا آورد. پوشیدم و بدنبال صیادان راه افتادم. بساحل که رسیدم چندین فانوس بادی روشن کرده بودند و در هوا تکان میدادند. شاید آنها ببینند و راه خود را بیابند و از سرگردانی دردست امواج رهایی یابند. چندین فانوس باچند شناگر ماهرودریا دیده بحرکت درآمدند. زن ها و مرد ها اولوله ای برپا کرده بودند. حرف میزدند. هیاهویی ایجاد شده بود. زنی شوهرش را صدا میزد و او را از رفتن منع می کرد و دختری پدرش راهشدار میداد که در آن طوفان دهشتناک بدریا نرود و بخاطر دیگری جان خودش را بخطر ميفکند. تنها مامه تن گریه میکردیم و بقیه جوش و خروش و تکاپو داشتند.

نیم ساعت یا سه ربع ساعت گذشت. ما با چشمهای گشاد بدریای تاریک خیره شده بودیم. صدای امواج گوش راگر میکرد. هر موج مثل کوهی بلند میشد و روی موج دیگر میریزد و کفی سفید ایجاد میکرد که آنرا تا ساحل میآورد و باقی میگذاشت و باز میگشت. اولین فانوس هائی که رفته بودند بازگشتند. در جستجوی ما بودند. مارا یافتند. در حالیکه بادستمال سروصورت خود را میکشیدند یکی از آنها گفت:

— فایده نداره. نیمشه جلو رفت. هر کی بره غرق میشه.  
عهام تحت تاثیر عواطف انسانی

گفت:  
— پس نذارن دیگران برن. برشون گردونیم...  
او جواب داد:  
— هیشکی جرئت نمیکند بره. سیفاله واحد و حسن هم برگشتن.  
راستی همه بازگشته و در ساحل اجتماع کرده بودند. حالا جز تحویل گرفتن اجساد آنها از دریا، دریائی که هیچ جسدی را تگه نمیدارد، انظار می داشتیم. یقین داشتیم که مرده اند. طوفان چنان بود که حتی کشتی های کوچک را غرق میکرد چه رسد فانوس کوچک و پوسیده ای را با سه سرنشین گرسنه ناهار نخورده ...

بزودی یکایک آنها که بکدام آمده بودند بازگشتند و ماسان را در ساحل تاریک باقی گذاشتند. آخرین خانواده صیاد که میرفت از روی ترجم فانوسی را برای ما گذاشت که اگر لازم شد نشانه بهیم. مامانندیم و ما. من و عمه جان و خواهرم و دریای طوفانی که پیش رویمان قرار داشت و آسمان خشمگین و خروشان که بالای سرمان گسترده بود و تکوخت باران میریزد. یکساعت، دو ساعت، سه ساعت گذشت. خسته شدیم. دیگر هیچ باتنی رنجور دلی بی امید و روحی و روانی تاریک بخانه بازگشتم. از باران چنان شده بودیم که گوئی با لباس دراستر رفته ایم. مجبور شدیم لباس عوض کنیم و کنار آتش بنشینیم که تمنان گرم شود.

بزودی در کنار آتش بجزرت زدن افتادیم اما پهر صدائی که شنیده میشد از جای مجیشیم و چشم بدر خانه میدوختیم. دری که باز نشد واز گمشدگان و بدریا رفتگان کسی بدرون نیامد.  
صبح شد و آفتاب بالا آمد. ما می گریستیم. در عوض دریا و آسمان آرام گرفته بود. جرئت نداشتم از خانگی بیرون

برویم مبادا خبر پیدا شدن اجساد را بما بدهند اما این خبر ساعتی بعد در بندر پیچید و بگوش ما نیز رسید. آری هر ساجد را در ساحل از آب گرفته بودند. جسد پدرم و شوهر خواهرم و دوست آنها را.

دیگر همه چیز یایان پذیرفت. دریا آن سه طعمه را بلعید و زندگی تکت بار سرا در گام خویش فرو برد. بدیخت و گرسنه بودیم، بدیخت تر و گرسنه تر شدیم و من ناگزیر در خانه ها بخدمت پرداختم. این تنها کاری بود که از دست من برمیآید. عهام مختصر درآمدی داشت و میتوانست خود را اداره کند. ضمنا صاحب خانه کوچکی بود که در آن زندگی میکرد و قیلا من و پدرم را نیز می پذیرفت. حالا من مجبور بودم برای ادامه حیات در خانه این وان کار بکنم و اجرتی بگیرم. این وضع را بیچوجه نمیتوانستم دوست داشته باشم. نمیخواستم پیرشوم و باز کلفت خانه فلان کس باشم. دوست نداشتم بچاهای خانم و آقادات بزنم و صدا کنند زهر آب بیار. این زندگی دلخواه آدمی مثل من نبود.

گاه پیش خود فکر میکردم که من از دختران خوشبخت دیگر چه کم دارم؟ چرا سرنوشت بین ظلم کرد و از من کلفت ساخت در حالی که میتوانست دختری معمولی بسازد. نه چندان خوشبخت. آخر منم دل داشتم. چرا دریائی که اینهمه دوست داشتم و سالها غذای ما را داده بود پیر حمانه پدرم را گرفت؟ این دریا با ما ساحل نشینان خیلی مهربان بود. چه شد که ناهربانی کرد؟ دربارا نفرین میکردم و از او اجاش که بگروز جسد پدرم را بسدوش کشیده و بساحل رسانیده بودند بدم میآید.

صدای خروش امواج منجرم میکرد و هیاهوی طوفان اعضاء را دردم میکوفت. بوقت طوفان بگوشتای پناه میبردم و سر را میان دو دست پنهان میکردم و میکوشیدم هیچ صدائی را نشنوم اما در درون خودم طوفانی مهیب تر، خروشان تر، دیوانه تر ایجاد میکردید که جانم را میگرفت.

روزها و شبها به سختی می گذشت. من هنوز با وضع جدیدی که زندگی برایم پیش آورده بود مانوس نشده بودم. نمی توانستم خود را منعطف کنم. بنعنامه پیش نهاد کردم شوهر کند. اوسی سال داشت، هنوز جوان بود. یک بیوه زیبا و باطراوت بود، میتوانست روشنی بخش دل مسردی باشد. اگر او شوهر میکرد احتمالا منم میتوانستم در زیر سایه اش، در خانه اش زندگی کنم. درس بخوانم و از خدمت در خانه این وان نجات یابم. هر وقت او را میدیدم به پذیرفتن پیشنهاد یکی از خواستگاران که داشت تشویش میکردم اما او زیر بار ازدواج نرفت و همیشه شانه هارا بالا می انداخت و میگفت:

— ولش کن، راحت، اینا که بظرف من میان خیال میکنن من به بیوه زن بودار هستم. میخوان این خونه خرابه را هم از دستم دریارن. عاقل من نیست. خودشون دوست دارن. مگه الان چه که ازدواج کنم؟ کم میخورم اما راحت میخورم و آقا بالا سرندارم.  
او راضی نشید و منم صراحتا نمیتوانستم باو بگویم که چرا اصرار میوزرم. هر بار غمزه و اندوهگین میرفتم و باز بخدمت در خانه ها مشغول میشدم. آنجا که کار میکردم امر خرید مایحتاج خانه نیز با من بود. کاری که اندکی تفنن داشت اما مسؤولیت و بازخواست نشان میدهد. (عکس ۱)

## تست خودشناسی:

تهیه از:

مطبوعات فرانسه



# چطور میخوابید؟ چطور آدمی هستید!

۲- اگر به پشت میخوابید دستها را زیر سرتان قرار میدهید، فعال و پرا انرژی هستید و همه کارها یاتان را روی متد صحیح انجام میدهید. اغلب اوقات وقتتان گرفته است و مشغول هستید دقت کنید و مواظب باشید که زیاد مستد و خود را نشوید. (عکس ۲)

۳- عادت دارید بالش را روی سرتان بگذارید؟ شخص خجول، منزوی، تودار و غمخواری هستید. همه مسائل را برای خود مشکل میکنید و با آنها صورت غم انگیز میدهید. بسیار احساسی هستید و هیبت دری یافتن محیطی میباشد که شمارا گرمی پذیرد (عکس ۳)

۴- اگر بالش را باین صورت بغل



میکنید هنوز کاملا پخته و باتجربه نشده اید. احتیاج به محبت و حمایت دارید. اما رفتار ظاهری شما طورست که دیگران را باشتباه میاندازید، بطوریکه تصورات دیگری از شما در نظر میآورند. (عکس ۴)

۵- اگر خودتان را میان پتو یا لحاف می پیچید بسیار حساس، قابل انعطاف و سلیم النفس هستید. از پذیرفتن مسؤولیت شانه خانی میکنید و همیشه بدنال مردی هستید که قوی و فعال باشد تا در سایه او و تحت حمایت او به موفقیت دست یابید. (عکس ۵)



۶- اگر احساس میکنید که احتیاج دارید هر شب قرص خواب آور یا بطری آب بالای سر خود بگذارید (حتی اگر امکان استفاده از آنها کم باشد) عصبی، زودرنج و نازک دل هستید و بر اثر داشتن این صفات ناراحت میشوید و عذاب میکشید (عکس ۶)

۷- اگر سرتان را زیر پتو یا لحاف میکنید فردی متواضع، خجول، تاثیر پذیر هستید. قدرت قداکاری دارید. غالباً خود را فردی محتاط و با ثبات نشان میدهید،

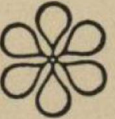
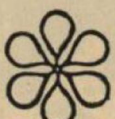
## روی سینه میخوابید یا طاق باز

یا به پهلو؟ بالش زیر سرتان میگذارید یا روی سرتان خودتان را در میان لحاف و پتو می پیچید؟

بگوئید چطور میخوابید تا کمی از اسرار درونتان را فاش کنیم:

چه دریداری و چه هنگام خواب، چه نشسته و چه ایستاده، هیچگاه نمیتوانید شخصیت واقعی خود را در پشت حرکات و ژستهای پنهان کنید. روحیات و افکار درون هر شخص بطوری با یک یک اعضاء و حرکاتش بهم آمیخته اند که بدون توجه و بی اراده شخص را وادار به نمایان کردن ضمیر باطنی و شخصیت میکنند. همین جهت طراحان تست و روانکاوان حتی در مورد طرز خوابیدن اشخاص نیز اظهار عقیده کرده اند و با توجه به حالاتی که هر فرد در موقع خوابیدن بخصود میگیرد یا عاداتی که بهنگام خواب دارد سعی کرده اند درون وی را بشناسند. حالا شما بگوئید چگونه میخوابید تا بقول معروف بگوئیم چگونه انسانی هستید.

۱- اگر بهنگام خواب، لحاف یا پتو را تا زربل خود میکشید، حس اعتماد شما نسبت بخودتان و دیگران بسیار کم است. همیشه در حالت ترس و تشویش بیهودای پسر میبرید. در حالیکه طبیعت اجتماع پسند شما برعکس این موضوع را نشان میدهد. (عکس ۱)





از : الکساندر تورگو  
ترجمه : احمد مرعشی

### خلاصه‌ای از آنچه در این داستان خواهید یافت :

\* سرگردانی در توفان شورش  
های سال گذشته آمریکا.  
\* تلاش فرقه مخوف «کوکلس  
کلان» و سیاهان با ماسک  
سفید برای درهم شکستن  
یک عشق.  
\* و سرانجام ....

\* دو قلب در آتش ، یک  
خوشبختی ممنوع و دو  
قلب در بحران تبعیضات  
نژادی.  
\* تجلی عشق با عالیترین  
مظاهر انسانی و اجتماعی اش.

# یک عشق بالا تر از رنگها

## قسمت سوم

# بالا تر از رنگها

ورنون مک کلور



پتر اجروین



### خلاصه شماره های گذشته

دست سرنوشت پترا جروین سفید پوست و ورنون مک کلور سیاه پوست را در یکی از شبهای ماه دسامبر سر راه هم قرار داد. ورنون پترا را از دست او نجات داد و در نتیجه علاقه‌ای بیش از آن بوجود آمد. سپس پترا با ورنون برای روز بعد در پیست اسکی قرار ملاقات گذاشت. در آنای بازی اسکی بهمنی سرآزیر شد و ورنون برای دومین بار بطور راز خطر مرگ نجات داد. اما آن دو به اتفاق ایرا در دخمه‌ای محبوس شدند. دست ورنون شکست. و سرانجام گروه نجات آنان را نجات داده به بیمارستان بردند.

اجساد قربانیان بهمن را در یکی از سالنهای بیمارستان «لینس» در کنار هم چیده بودند. قربانیان عبارت بودند از سه مرد و یک دختر جوان. دخترک را از موهایش میشد شناخت، زیرا ملافه سفیدی که رویش کشیده بودند کنار رفته خرمن موهای فرمیش را بیرون انداخته بود. زیبایی حتی بعد از مرگ نیز بدست جلب توجه میکرد. دکتر ارنست واینرت به اتفاق یک پرستار بطرف برانکار رفت. روی پایه برانکار یک قطعه مقوا که به نخ آویزان شده بود باد میخورد. روی مقوا نوشته شده بود: ایراف فریدریخ. دکتر زیرلی تکرار کرد. - ایراف فریدریخ. آره، خودشه. پرستار نگاهش را به او دوخت و پرسید: - اجازه دارم حقیقتو به پتر اجروین بگم؟ آخه اون ولکن معامله نیست. پشت سرهم سراغ دوستو میگیره. - نه، نه. من خودم پیش میگم. عجالتا لازمه به آمبول بیش بزین تا خوب بخوابه. اگه دیدین بازم پرس و جو کرد، بگین که درست نمیدونین. یه گروه نجات دیگه رفتن بازم بگردن، و از اون گذشته اجساد تلف شدگانم به راست بردن مونیخ. دونستن حقیقت تا فردا براش خطر داره. فردا خودم همه چی رو براش تعریف میکنم. پرستار به تاملت قبول سرپائین انداخت، بعد گوشه ملافه را گرفت، روی سرو



صورت مرده کشیده، دوباره نگاهش را متوجه دکتر کرد و گفت: - دختر فشنگی بود. دکتر جواب داد: - آره، خیلی فشنگ. وقتی این جمله را ادا کرد، هیچیک از عضلات صورتش تغییر حالت ندادند. او بی اختیار بیاد آخرین بالماسکه افتاده بود، بیاد آن سه شب فراموش نشدنی که او و ایندختر تا صبح با هم رقصیده بودند. آری، پرستار حق داشت. «ایرا» دختر خوشگلی بود. دکتر (ارنست واینرت) از مدتها پیش باین حقیقت پی برده بود. به پرستار گفت: - خوب. شب بخیر. \*\*\*

دکتر ارنست واینرت وقتی به طبقه بالارسید، و وارد دفتر خصوصی اش شد، پشت میز تحریر نشست. عکس ایرا را از توی یکی از کتوها درآورد. ایرا فشنگ بود. زیبایی کلاسیکش جدا بی نظیر بود. هم فشنگ بود و هم وحشی. و حالا همین زیبای وحشی، در عنوان بیست و چهار سالگی مرده بود. دکتر واینرت عکس را که در آپارتمان ایرا برداشته شده بود دوباره توی کتو گذاشت. در همان آپارتمانی که سه شب تمام مورد پذیرایی قرار گرفته بود. در دل گفت: اگه باهاش عروسی میکردم آیا این اتفاق براش نمی افتاد؟ اگه زخم میشد آیا اجل دست از سرش ورمیداد؟ یا اینکه بازم دست از سرش ورنمیداشت و من در سی سالگی بی سرو هسر میشدم؟ سیگاری روشن کرد. یک عبیتی زد و چشمهایش را برهم گذاشت. اما خیلی زود سیگارش را در زیر سیگاری کشت. انگار بدینترتیب میتوانست خاطرات آن سه شب فراموش نشدنی را نیز با این حرکت بکشد و جسد «ایرا» را که در سالن طبقه پائین قرار داشت برای همیشه فراموش کند. \*\*\* هنگامیکه ورنون پیهوش آمد همجا تارک بود. سعی کرد برخیزد. اما درد

جانکاهی در بازوی راستش حس کرد. مکزیکو: این اولین چیزی بود که فکر ورنون بوشش پرکشید. نه دیگر مکزیکورا میبایست بخواب میدید. آرزوی شرکت در بازیهای المپیک را میبایست با خودش بگورمیرد. همچنین، همه آرزوها شبیه خیالی آمده و گذشته بودند. لعنت بر این ... ذهن ورنون اندک اندک روشن تر شد. توانست با وضوح بیشتری فکر کند. عجیب اینکه حالا دیگر نه به المپیک مکزیک فکر میکرد و نه به مدال طلا، نه به شهرت و افتخار، و نه به میدان مسابقات. در آن لحظه فقط صحنه‌ای عجیب برایش نظرش مجسم بود: پترا، با چشمهای بیگانه و وحشتناکش. ایرا، با موهای قرمز اسیر جنگ‌بند و بهمن با غرش رعد آسایش ... سعی کرد ببحرکت بماند. فکر کرد: منو نجات دادن. اما پترارو چطور؟ ایرارو چطور؟

درتاریکی کورمال کورمال باطرافش سائید. میز کنار تخت و بعدش تکه چرخ را پیدا کرد. چراغ را روشن کرد. در یک چشم پیهوشن اتاق غرق در نور شد. بازوی راستش نگاه کرد. در گنج قرار داشت. با کوفتگی خاصی دوباره روی بالش پس افتاد. چنان داغ بود که گوئی تب داشت. عرقی که از روی پیشانی سرآزیر بود، روی گونها و پس گردنش راه افتاده بود. از خودش پرسید: اون دوتا دختر! چه بلایی سرشون اومده؟ آنقدر قدرت داشت که افکارش را منظم کند. بیاد آورد که قبل از بیهوش شدن فکر کرده بود: اون دوتادختر! حالتشون خوبه، ما نجات پیدا کردیم. یادمه، اینو قبل از بیهوش شدنم دکتر بین گفت. نه، خدارو شکر که سرما هیچکدومونو خشک و سیاه نکرد. دستم عیب نداره. حتما استخون زود جوش میخوره و من دوباره میتونم ... دوباره چی میتونم؟ افکارش تارومار شدند و سپس واقعات بصورت یک وحشت بر او تسلط یافتند. فکر کرد: اون کجاست ... هلن؟

هلن باربادوس



ای هلن، وقتی امریکا بودم دوست داشتم. هم تورو دوست داشتم هم پوست شکلاتی تو. اما نه خیلی زیاد. تو خیلی وحشی بودی. عشقم وحشی بود عشقباربایتم وحشیونه بودن. نه، اون احساسی که من نسبت بتوداشتم به عشق نبود ... آخه که در وطن بودن و بهار رو در واشینگتن تمونا کردن چندر لطفداره ... روحمنای سزولوشدیم ... هوا اشباع شده از عطر ماگنولیا و یاسمنه. رودخونه بوتوماک تو آفتاب برق میزنه. دست هلن تو دستمه. و همه مردانی که از جلومون رد میشن برمیگردن و با حسرت به پشت سرشون نیگا میکنن. آخه باهای بلند و خوش تراش و آفتاب سوخته ... این موهای طلایی ... نه ... نه ... هلن که موطلایی نبود ... پترا موطلاییه ... هبون پترای ظریف و فشنگ ... هبون پترای که مت فرشته‌ها، موهای بور و بلند داره ... نیم خواب آلودی بر دهان ورنون نقش بست. رویاها و احساسات تازه‌ای بر جوشش غلبه کردند و او به این نتیجه

گرترو و جروین



رسید که همه چیز روبراه میشود. و آنوقت آهسته زمزمه کرد: شب بخیر پترا کوچولو ... وقتی ورنون دوباره بیدار شد فکر کرد: همیشه همینطوره، با خودم بطوری می‌بینم که انگار به تبهکارم، و یا به آدم غیر عالی و نابغه هستم. نمیدونم چرا حالا، خودمو غیرعادی حس میکنم. در باز شد دو کمک پرستار برایش صحبانه آوردند. یکی موطلایی بود، دیگری مو سیاه. چنان سیاه که موهایش در آفتاب مثل بال یک کلاغ سیاه برق برق میزد. پرستاران برویش لبم کردند و چنان کمر بضممش بستند که گوئی یکی از شاهزاده‌های مشرق زمین بود. اعتراض کرد: - اینهمه رو که نمیتونم بخورم. در آنایکه پرستار مو سیاه بالمش را مرتب میکرد، پرستار موطلایی خندید و گفت: - باوجود این بایس بخورین. مگه بقیه در صفحه ۸۴



# ناتالی وود...

## خوشگلتر از همیشه به سینما می‌گردد



**«ناتالی وود» چگونه بخاطر شکست در عشق از خود انتقام می‌گرفت؟**

**قرار بود ترانه معروف «ناتالی» را به فیلمی عاشقانه برگردانند و ناتالی زیبا عهده‌دار نقش اول این فیلم باشد.**

**چیزی نمانده بود، این ستاره محبوب جوانان بخاطر شکست در سینما و زندگی برای همیشه از دست برود.**

در چند کیلومتری هالیوود، پایتخت سینمای آمریکا، در ناحیه‌ای سرسبز و خوش آب و هوا یک عده فیلساز و فیلمبردار جمع شده‌اند تا بساط یک فیلم «کمدی - درام» را راه بیندازند. بین این عده چهره فوق‌العاده زیبا و تماشاگر «ناتالی وود» جلب نظر می‌کند، چهره‌ای که به قول طرفدارانش نبودن آن روی پرده سینما این برده نقره فام را از

جلوه و جلا انداخته بود! «ناتالی» بعد از یک غیبت نسبتاً طولانی غیبی که از زمان فیلم «بنه‌لوپ» به‌منظر طول کشیده بود بازگشته است تا سینما را با وجود دلپذیر خویش غنی‌تر سازد. فیلمی که پس از آن غیبت عهده‌دار ایفای نقش نخست‌شده «باب و کارول - تد و آلین» نام دارد و همانطور که از اسمش پیداست فیلمی است در باره دو زوج و یک سوژه نو و جسور که تا بحال سینما بان دست نزده است.

«ناتالی» خود درباره این فیلم می‌گوید: - برخلاف فیلم‌های کمدی، در این فیلم اثری از صحنه‌های فانتری و غیر واقعی کمتر دیده می‌شود. در اینجا «رابرت کالپ» (هنرپیشه سری فیلم‌های تلویزیونی «تعقیب») رول نامزد مرا بعهده دارد و اما ماهر دو سخت بی‌کدیگر علاقه‌مندیم، اما بعد «رابرت» در مسافرتی به شهری دیگر با دختری از اهالی آن شهر رابطه برقرار می‌کند، و من وقتی از این موضوع باخبر می‌شوم به تلافی با یک تنیس‌باز گرم می‌گیرم در حالی که کوچکترین علاقه‌ای با او ندارم!

آنطور که معلوم است سوژه اصلی این فیلم درام اصلی روابط جوانان امروز غربی یعنی بی‌وفایی و بی‌بندوباری در میان‌های عاشقانه است که موضوع بسیار مهم و قابل‌تعمقی است، یعنی واقعا چطور می‌شود که دو نفر در عین حال که واقعا بی‌کدیگر علاقه دارند آنقدر در برابر هوسهای خود بی‌تاب و ضعیفند که در برابر نخستین وسوسه، عشق را از یاد می‌برند... بهرحال این فیلمی است که بقول کارگردانش هرکس می‌تواند از آن به

دلخواه خویش نتیجه‌گیری کند. غیر از «ناتالی» و «رابرت کالپ» سایر رلهای مهم را «دایان کان» و «الیوت گولد» بازی می‌کنند. «دایان کان» همسر سابق «کاری گرافت» است که چندی پیش با داشتن یک بچه از شوهرش جدا شد.

«این فیلم صرفنظر از سوژه جالبش مهمترین خصوصیتی که دارد همین است که، «ناتالی وود» را با سینما آشتی میدهد چون ستاره سیاه چشم و جذاب، بعد از یک سلسله شکست در سینما و پشت پرده سینما دچار آن چنان سرخورده‌گی شده بود که بیم آن میرفت بکسره از دنیای فیلم و شهرت و محبوبیت خود را کنار بگذارد.»

«ناتالی» با اسم اصلی «ناناشا» از خانواده‌ای اصلا روس در آمریکا متولد شد. این ریشه روسی که در چشمان شوخ و پر شرار سیاه و گیسوان مشکلی و پوست گندمگون او بخوبی منعکس است باعث شده بود که چندسال قبل در اوج رواج ترانه «کاوودلوش» (سازنده فیلم معروف «یک زن و یک مرد») به فکر تهیه فیلمی به‌این نام با شرکت «ناتالی وود» بیفتند، فیلمی که مثل قصه همان ترانه، سرگذشت عشقی است که بین یک جوان فرانسوی و یک دختر راهنمای روس، در مسکو پیش می‌آید، منتها در آن موقع «لوش» هنوز شهرت امروز را نداشت و کسی حاضر نشد برای ساختن این فیلم باو کمک کند. ضمناً فیلمبرداری در مسکو نیز البته خالی از اشکال نبود!

بهرحال «ناتالی» خیلی زود موقعی که چهار پنج سال بیشتر نداشت به سینما

راه بان و برخلاف خیلی از بچه ستاره‌ها که با بزرگ شدن لطف خود را از دست میدهند و از نظرها می‌افتند او مرحله بلوغ سینمایی را خیلی راحت و آسان پشت‌سر گذاشت و بزودی در نقش دختران جوان نیز مثل رل دختر بچه‌ها جا افتاد و جای توجه کرد. شانس که «ناتالی» در این دوره آورد این بود که رل مقابل هنرپیشه‌ای مثل «جیمز دین» فقید در فیلمی مثل «شورش بی‌دلیل» نصیب شد، بازی او در این فیلم چنان جلب نظر کرد که همان سال نامزد جایزه اسکار شد. بعدها نیز فیلم‌های بسیار خوب و مردم‌پسندی مثل «شکوه علفزار»، «داستان وست ساید»، «عشق با بیگانه‌ای کامل و جیبی سبب شد ناتالی ب سرعت در ردیف سوپر ستاره‌های جهان جا بگیرد. موفقیت او را ازدواج با هنرپیشه‌ای مثل «رابرت واگنر» تکمیل کرد و همه برای او زندگی خوش و سعادت آمیزی پیش‌بینی کردند.

اما چنان‌که گوئی توفیق بیش رس و بدون زحمت این دختر قشنگ را قدری لوس بار آورده باشد بزودی بانوهرش بنای نامزگاری را گذاشت و بالاخره در مسیر هوسرانی و سبکری افتاد. رابطه‌ای که او در این موقع با «وارن بیتی» برقرار کرد سبب شد «واگنر» رسماً از دادگاه تقاضای طلاق کند و بزودی آندو از هم جدا شدند.

«ناتالی» که به خیال خود مسرد ایده‌آلش را یافته بود دیگر حساب این‌را نمی‌کرد که آیا او هم برای «وارن بیتی» دختر ایده‌آل هست یا نه! او این حقیقت تلخ را هنگامی دریافت که روزنامه‌ها عکس «وارن بیتی» را در حالاتی صمیمانه و بقیه در صفحه ۷۹





# مشکل بینی بزرگ...

فرستنده سرگذشت :  
پروین چهرهنگار (گورانی)  
از تهران  
نویسنده : شبذین

چهل طوطی

خوشگلهای خودشونو لو میدن. حالا که باونا ثابت کردم دیگر باهات کاری ندارم. برو گورتو گم کن. اینو گفت و رفت توی کارخونه. به دربان کارخونهام سپرد که دیگه اگه من اومدم صدات نکنه. پیش خودت تصور کن که من چه حالی شدم. دلم میخواد بیرم. میخوام خودمو بکشم. خودمو میکشم.

دلم برای پوری سوخت. گریهام افتاد. منم با او گریستم ولی کاری از دستم برنیامد. چه میتوانستم کرد. فقط یک معجزه امکان میداد بینی بزرگ او از بین برود و جای خود را بیک بینی بیرون و منو دند بهو سرم داد زد و گفت چرا اومدی اینجا؟ میخوای رفقام مسخره‌ام کن.

اینجا پوری بگریه افتاد و درهای‌های گریستن ادامه داد:

آره. دستمو گرفت پرتم کرد و گفت برو گمشو. من از روز اول تورو مسخره میکردم. با بچه‌ها قرار گذاشته بودیم که یکمونه تو رو بازی بدیم. یکیشون میگفت دخترای زشت خیلی غنیف و پاکدامن میشن. من خواستم ثابت کنم که دخترای زشت زودتر از

به بینی بادمجانی او دوخته بودم که سکوت را شکست و با صدائی بغض گرفته گفت:

حمید پدرمو درآورد. امروز به حرفی زد که همه امیدها و آرزوهام بیاد رفت.

چی گفت؟ همیشه شماها دعواتون میشه.

نه. امروز به روز دیگتی بود. سه روز بود حمیدو ندیده بودم. رفتم در کارخونه‌ای که اونجا کار میکنه. آخه داشتم دیوونه میشدم. از در که اومدم بیرون و منو دند بهو سرم داد زد و گفت چرا اومدی اینجا؟ میخوای رفقام مسخره‌ام کن.

اینجا پوری بگریه افتاد و درهای‌های گریستن ادامه داد:

آره. دستمو گرفت پرتم کرد و گفت برو گمشو. من از روز اول تورو مسخره میکردم. با بچه‌ها قرار گذاشته بودیم که یکمونه تو رو بازی بدیم. یکیشون میگفت دخترای زشت خیلی غنیف و پاکدامن میشن. من خواستم ثابت کنم که دخترای زشت زودتر از

فهمیدم زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست اما بروی خود نیاوردم و او را تشویق کردم که به عشق او جواب مثبت بدهد شاید کارشان بازدواج بکشد. مدتی پوری خوشحال و مسرور بود. روی پا بند نمیشد و از شادی در پوست نمی‌گنجید. عاشقانه می‌نوید و حمید چطور باو جواب میدادند و در شرایطی که دختران دیگر با بوی‌فرندهای خویش نامه و عکس ردو بدل میکردند او تنها بود و بیخج پوری فکر نمیکرد. تنها من برای او دل‌سوزی میکردم و دوستش داشتم و بعد هم که شوهر کردم رابطه‌ام را با پوری ادامه دادم. او را با محسن شوهرم آشنا کردم و از او خواستم که همه وقت بخانه من سر بزند.

اخیرا تغییر شگرفی در زندگی پوری پدیدآمده بود. یکروز خودش با خوشحالی نزد من آمد و اطلاع داد که پوری بنام (حمید) سر راهش قرار گرفته و باو اظهار عشق کرده است. من خیلی تعجب کردم زیرا خودم اگر پرسوبدم هرگز با دختری که بینی‌بان بزرگی داشته‌اش دوست نمیشدم چه رسد باینکه ابراز عشق و دلدادگی بکنم.

چیکار می‌کنی. پوزخندی زد و اظهار داشت: زن و شوهر؟ چه خیالاتی. خودم از این خیالات داشتم اما امروز همه چیز تنوم شد. روشن شد. چطور مگه؟ اول بذار به چیزی بران بیارم بخوری.

نه. نه. نمیخوام. چیزی نمیخورم. بیا یه دقه پیش من بشین. میخوام حرف بزنی بعد برم. کار دارم.

روبرویش نشتم. درانتظار آغاز سخنان او بفکر فرو رفتم. (پوری) دختر خوشبختی نبود اما من دوستش داشتم و تنها دوست صمیمی و یکرنگ او محسوب میشدم. در شرایطی که هیچکس باو روی خوش نشان نمیداد. در روزهایی که شاگردان دبیرستان از او دوری میکردند و حتی درخیابان باوی راه نمیرفتند من با پوری طرح دوستی ریختم و این دوستی را تا امروز حفظ کردم.

مادرش را وقتی شش هفت ساله بود از دست داد. پدرش چند سال بعد زن دیگری گرفت که نتوانست نسبت به پوری کوجوئو مهربان باشد. او دختر شوهرش

صدای زنگ در بلند شد. داشتم چرت می‌زدم. از خواب پریدم و بطرف پنجره رفتم. از پنجره میتوانستم توی کوچه را ببینم و بنهیم کبک که در میزند. در همان چند قدم فاصله تختخواب تا پنجره فکر کردم شوهرم (محسن) است اما وقتی ساعت لگرتیم مطمئن شدم که اون نیست زیرا هنوز تکساعت به آمدن او مانده بود. پس کبک؟ پنجره را گشودم و بخارج نگریدم. (پوری) دوستم بود. بشنیدن صدای باز شدن پنجره سر برداشتم و بین لگرتیم و تپسی کرد. چشم و صورتش بهم ریخته بود. برخلاف معمول روسری سرش را به پشتی صندلی تکیه داد و با صدای گرفته‌ای گفت:

نه. اگه با اون دعوام بشه گریه نمیکنم

پس چی شده؟ بابات حالتو جا آورده؟

نه. با حمید دعوام شد.

اینکه گریه نداره. شماها همیشه بگوتگو دارین. من فکر میکنم حالا که اینجوری هسین وقتی زن و شوهر شدین

صدای زنگ در بلند شد. داشتم چرت می‌زدم. از خواب پریدم و بطرف پنجره رفتم. از پنجره میتوانستم توی کوچه را ببینم و بنهیم کبک که در میزند. در همان چند قدم فاصله تختخواب تا پنجره فکر کردم شوهرم (محسن) است اما وقتی ساعت لگرتیم مطمئن شدم که اون نیست زیرا هنوز تکساعت به آمدن او مانده بود. پس کبک؟ پنجره را گشودم و بخارج نگریدم. (پوری) دوستم بود. بشنیدن صدای باز شدن پنجره سر برداشتم و بین لگرتیم و تپسی کرد. چشم و صورتش بهم ریخته بود. برخلاف معمول روسری سرش را به پشتی صندلی تکیه داد و با صدای گرفته‌ای گفت:

نه. اگه با اون دعوام بشه گریه نمیکنم

پس چی شده؟ بابات حالتو جا آورده؟

نه. با حمید دعوام شد.

اینکه گریه نداره. شماها همیشه بگوتگو دارین. من فکر میکنم حالا که اینجوری هسین وقتی زن و شوهر شدین

صدای زنگ در بلند شد. داشتم چرت می‌زدم. از خواب پریدم و بطرف پنجره رفتم. از پنجره میتوانستم توی کوچه را ببینم و بنهیم کبک که در میزند. در همان چند قدم فاصله تختخواب تا پنجره فکر کردم شوهرم (محسن) است اما وقتی ساعت لگرتیم مطمئن شدم که اون نیست زیرا هنوز تکساعت به آمدن او مانده بود. پس کبک؟ پنجره را گشودم و بخارج نگریدم. (پوری) دوستم بود. بشنیدن صدای باز شدن پنجره سر برداشتم و بین لگرتیم و تپسی کرد. چشم و صورتش بهم ریخته بود. برخلاف معمول روسری سرش را به پشتی صندلی تکیه داد و با صدای گرفته‌ای گفت:

نه. اگه با اون دعوام بشه گریه نمیکنم

پس چی شده؟ بابات حالتو جا آورده؟

نه. با حمید دعوام شد.

اینکه گریه نداره. شماها همیشه بگوتگو دارین. من فکر میکنم حالا که اینجوری هسین وقتی زن و شوهر شدین

بقیه در صفحه ۸۳





جالب‌ترین رویداد های جهان

# هواپیمادزدی!

## جدیدترین نوع سرقت در قرن اتم و ماشین

درمان گرفتاریهای از قبیل مسئله ویت‌نام ، خاورمیانه ، جنگ سفید و سیاه که دامنگیر امریکاست ، مسئله ظاهر کوچک و باطنی مهمی بچشم می‌خورد که روز بروز دشوارتر میشود و بر گرفتاریهای دولت و ملت امریکا می‌افزاید . این مشکل مسئله هواپیما دزدی است !

برای دولت‌ها بوجود آورده است . ابتکار هوپیماندزی از آنجا شروع شد که تقریباً دو سال پیش یک هواپیمای بزرگ مسافربری که سوی میامی و فلوریدا (جنوب امریکا) میرفت ناگهان خطسیرش را تغییر داده و بسوی کشور کوبا برای افتاد . اگر کسی در آن لحظه درون هواپیما بود میدید که مرد گردن‌کلفتی با ظاهری آرم‌آز میان مسافران برخاست و بجانب اتاقک خلبانان رفت ، خلبان بی‌خیال مشغول رانندگی و هدایت هواپیما بود که مرد هفت‌تیری از جیب درآورده ، لوله آنرا به گردن وی چسباند و گفت:

بدون معطلی راه را کج کن و سوی هاوانا پایتخت کوبا برو وگرنه شلیک میکنم !  
خلبان لحظه‌ای هاج و واج ماند پس نسیی کرده‌گفت:  
شوخی میکنی؟!  
نه جان شما جدی جدی است، اگر باور نداری میتوانی آزمایش کنی، امتحانش مجاني است!!  
مردك گردن‌كلفت این را گفت و ضامن هفت‌تیر را حرکت داد و گلنگدن آنرا نیز آماده کرد ، صدای برخورد خشك و سرد دو فلز بر روی یکدیگر بخوبی شنیده شد ، حالا دیگر با يك فشار كوچك بر روی ماشه‌كافی بود گلوله‌ای داغ از لوله آن خارج شده بغیر خلبان را متلاشی سازد و روح وی را از همانجا به طبقه‌های عالیتر آسمان بفرستد !  
ناچار خلبان اطاعت کرد و راه فرودگاه هاوانا را درپیش گرفت

لحظه‌ای بعد جریان مزبور به اطلاع همه مسافران رسید تمامی سرنشینان و مسافران و از جمله مرد هفت‌تیر کشتی در هیجان بودند و آنگاه این هیجان ادامه یافت تا هواپیما بر آسمان هاوانا رسید ، لازم به گفتن نیست که در تمام این مدت لوله هفت‌تیر بر روی گردن خلبان بود و برآستی اگر کوچکترین حرکتی میکرد خود و مسافران را رهسپار دیار عدم میکرد.

هواپیما در فرودگاه هاوانا بر زمین نشست و بیدرتنگ‌ماموران فیدل کاسترو به سرایش شافتند و پس از مدتی مدید بازجویی و بازرسی هواپیما آنرا به دولت امریکا پس دادند اما مسرد هفت‌تیر کشتی که از هواخواهان دوآتشف کاسترو ، و کمونیست بود بعنوان پناهنده سیاسی در کوبا ماند . از آن پس ماهی نبود که يك یا دو هواپیمای امریکائی بدین طریق ربوده نشود و جالب اینکه تمام آنها هم راه کوبا را درپیش می‌گرفتند.

تنها در سال جدید یعنی ۱۹۶۹ ،

بقیه در صفحه ۸۰



## تعبیر خواب

# دیدار معشوق و معشوقه در عالم رؤیا

### حدیث کهنی که همیشه باقی خواهد بود

قابل توجه دوشیزگان و آقایان :

ب . ع - ف . ش از تهران - پروین  
خ . ن - نیلوفر صابری - ا . ر . ا . ر - از تهران -  
ج . از انارک - پ . ب - منبزه از میانم -  
ا . ب . ت از اصفهان - قدرت‌اله تقی‌پور - م . م .  
ف از شاهی - افسر . ف از همدان -  
فریبا . ن - ص . ی - ف . ن از تهران -  
منبزه جلیلی - بیوک . ش - ایرن . ب -  
پروانه . ص - دری مودت - نیلو یکتا از  
اهواز - ژیل هاشمی - مینو مقدم نژاد -  
ف . م از خرمشهر - پروین - پروانه  
جهانلو .

### تعبیر

اساس و مفهوم خواب شما خوانندگان خوش‌ذوق همگی یکیت . در عالم رؤیا دیده‌اید معشوق یا معشوقه به ملاقاتتان آمده ، حتی با یکدیگر سخن گفته‌اید ، پارهای از شما فرصت خوردن میوه ، نان و شیر ، غذا یا شیرینی هم با وی داشته‌اید ، پارهای دیگر ملاقات‌خشك و خالی داشته‌اند ، معشوق یا معشوقه از شما گله کرده ، یا سخنان شیرین بر زبان آورده است . درباره‌ای از شما این ملاقات دلپذیر به بوسه شاعرانه نیز منتهی شده است .

از ما میپرسند :  
س - پایان این عشق چیست ؟  
ج - کسی نمیداند !  
س - آیا او هنوز مرا دوست دارد ؟  
ج - هیچکس نمیداند !  
س - آیا صلاح است من در عشق و خواستگاری

پیشقدم شوم ؟  
ج - از ما میپرسید ، خیر ! تا از عشق او مطمئن نشده‌اید و تا زندگی با «او» را کاملاً به صلاح خود و شایسته ندانسته‌اید دست باین کار نزنید .  
س - آیا این خواب میتواند دلیل علاقه او به «من» باشد ؟

ج - هرگز ، هرگز ! این خواب مسلماً و بطور قطع و یقین دلیل علاقه و عشق کامل شما نسبت به «او»ست ! خواب ، چنانکه گفتیم ، نامعایت از شمیر ناخودآگاه شما به خود شما و این نامه مطالبی دارد درباره شما و به زبانی نوشته شده است نه در

خور فهم شما ! ترجمه و تعبیر آن با ماست و اکنون برایتان فاش میکنیم که شما اورا واقعا دوست دارید . پارهای از شما نوشته‌اید : «من دیگر این عشق را شایسته خود ندانستم و اورا به یاد فراموشی سپردم» ما به شما جواب میدهم : «کاملاً اشتباه کرده‌اید» همین رؤیا که به حق میتوان آنرا رویای صادق نامید اخطاری است از روح شما به شما که نتوانسته‌اید اورا فراموش کنید ! شما در خواب ، نامزد یا دوست سمیمی و دیرین یا خواستگار سابق خود را دیده‌اید و از این ملاقات خوشوقت شده‌اید و بعد هم در بیداری تعجب کرده‌اید که مثلاً چگونه پس از این مدت اورا با همان وضع در رؤیا دیده‌اید .

اینها همه دلیل بر آنستکه شما اورا هنوز دوست دارید و این عشق نتوانسته از ضمیرتان بیرون رود و نکته مهمتر آنکه آرزو دارید این دوستی سابق یا فعلی به وصل و ازدواج منجر شود .

آرزوی شدید روح شما بجای خود ، اما نمیتوانید صرفاً بخاطر يك عشق و آرزویی که زائیده احساس است دست به اقداماتی بزنید که بعداً احیاناً پشیمانی ببار آورد . امکان دارد که در صورت اقدام شما ، این دوستی و عشق ، بسیار شیرین و بارور و مشروع شده منجر به ازدواجی شایسته‌گردد ، از سوی دیگر امکان آن هم هست که خلاف این ثابت شود . و این بود تعبیر ما ، توصیه برادرانه دیگری هم داریم و آن اینستکه در چنین موقعیتی که سخت دل باخته‌اید ، هرگز غنان وجود خود را بنست احساسات مطلق نسپارید!

## نجات کودک از آب

بیست و دو سال دارم ، پنج ماه است عروسی کرده‌ام ، در حدود يك هفته است که اولین بچه خود را سقط کرده‌ام . دختر خواهری دارم که در حدود ۴ سال دارد و بیش از اندازه مورد علاقه من است . خواب دیدم که باران شدیدی می‌بارد ، دختر خواهرم به حیاط رفت و در حوض آب افتاد ، من بیدرتنگ به وسط حوض پریدم

که اورا نجات دهم ، باران شدید مانع بود ، از حوض بیرون آمسدم و دختر خواهرم را سالم در خارج حوض دیدم ، باو تنفس مصنوعی دادم تا حالش بجا آمد ، بعد به حوض نگاه کردم ، بچه كوچك چند ماهه‌ای در آن دیدم که خفه شده بود و من تلاشی برای نجاتش نکردم ، تعبیر این خواب چیست ؟

ش . ش . ش از قم

### تعبیر

نجات غریق از آب (حوض - دریا - رودخانه وغیره) همیشه معرف میل زائیدن و حیات بخشدن است . این سبیل و مظهر عمومی در تمام نقاط جهان و بین تمام اقوام و ملل صادق است . برآستی هم وقتی ما کسی را از آب نجات میدهم مگر نه آنستکه زندگی تازه‌ای باو می‌بخشیم ؟

درفاشانه های ملل مختلف نیز این‌سبیل با اندکی تغییر آمده است ، رویای دختر پادشاه که نوزادی را از دریا گرفت (مربوط به اروپا و کشورهای اسکاندیناوی ) داستان‌دختر فرعون که گهواره‌کودکی (حضرت موسی) را از رود نیل گرفت و اورا فرزند خود خواند و بزرگ کرد و غیره ...

رویای شما دلیل آرزوی بسیار شدید شامت برای آوردن نوزاد ، در حقیقت از سقط بچه اول خود بسیار ناراضی هستید ، و در عالم رؤیا اورا بصورت بچه چند ماهه خفه شده در حوض مشاهده میکنید (سقط آخررؤیای شما) و چون دیگر مرده است تلاشی برای نجاتش نمیکنید .

اما دختر خواهر خود را که باو علاقه‌مندید از حوض نجات میدهم ، یعنی میل دارید این علاقه شدید شما به دختر خواهر به فرزند آینده خودتان منتقل شود ، خواب باران شدید و ناتوانی شما در نجات دادن نیز مظهر گرفتاریها و عواملی است که در زندگی باعث میشوند شما بجدار نشوید (به احتمال قوی برخلاف میل شوهرتان) بهتر آنست که به این وظیفه طبیعی تن در دهید و خواهش مشروع شمیر ناخودآگاه خویش را با آوردن نوزادی برآورده کنید .

تعبیر در صفحه ۷۵





برای بهتر زیستن

## درست فکر کنیم!

فکرهای ما ، هم میتوانند سازنده باشد ، و هم خراب کننده . فکر بطور برق آسا و ناگهانی در ذهن ما بوجود نمی آید - اگرچه اغلب چنین بنظر میرسد - عادت به تفکر صحیح ، درحقیقت نوعی سؤال است درمقابل دانش و اطلاعات شخصی ما .

شما ، در هر مقام و موقعی که هستید و با هر درجه تحصیلاتی که دارید ، باید زحمت یادگرفتن این را که درست فکر کنید بخود بدهید و این یادگیری ، باید پایه های بالا رفتن سن و سالان ، توسعه پیدا کند . همچنان که بزرگ و بزرگتر میشوید ، باید پیاموزید که چگونه فکر کنید ، چه واکنشهایی در زندگی نشان دهید و چگونه با وجود خود و مردم دوروبرتان روبرو شوید و این میسر نمیشود مگر با برداشتهای درست ، باشناخت واقعی محیط و اندیشه های منطقی و عطف با سادت اجتماع . سعی کنید از این خودآموزی ، برای کنترل فکر و نظراتان در مورد زندگی استفاده کنید .

معلمش باشید که هیچ يك از فکرهايي که در ذهن شما هست ، بی دلیل نمیتواند بود . مثلا ، از خود بپرسید چرا در معاشرت و راه آمدن با مردم موفق نمیشوید ؟ یا چرا احساس می کنید که مدام باید باین و آن بحث و گفتگو کنید ، یا تصور کنید که يك کسی مدام پشت سر شما حرف میزند ؟ طرز کار ذهنتان را که سرچشمه تفکرات شماست ، آزمایش کنید و کنترلش را بدست بگیرید و باین تدبیر ، کاری کنید که هیچگاه افکار مضر و مخرب ، نتوانند ناگهانه و بدون دخالت اراده شما ذهنتان را بخود مشغول دارند .

سعی کنید فقط از خودتان متوقع باشید ، زیرا اگر سطح توقعات و انتظاراتان از دیگران را بالا ببرید ، آنان مطمئن میشوند که با بهره برداری از این احساس شما میتوانند ایجاد یاس در شما کنند و واداراتان سازنده که بیندیشید هیچکسی نم شمارا نمیخورد و اصولا وجودتان برای کسی قابل اهمیت نیست .

با ذهن قانع ، ذهني است خرسند که سرشار از انواع فکرهايي درست و منطقی است . خوب ، پس چرا معطلید ؟ سعی کنید از خود ، بهتر از آنچه هستید بازباید ، چشم و گوشتان را باز کنید ، مغزتان را از فکرهايي ناباب خالی کنید و نگذارید دیگران از آن به نفع خود بهره برداری کنند . آرزوها و هدفهای خود را به راهی سوق دهید که در حد امکان است و قیلا تجربه شده است .

با دیگران مهربان باشید و درباره آنها مهربان فکر کنید . به جنبه های خوششان نگاه کنید و سعی کنید در آنان چیزی پیدا کنید که قابل ستایش باشد . اگر بخواهید مدام جزئیات خطاهای مردم را ببینید و زیر ذره بین فکرتان بزرگش کنید ، همیشه مورد بغض و خشم و تنفر دیگران قرار می گیرید . و آیا این صحیح است که شما ، که میتوانی مورد مهر و محبت دوستانان قرار بگیرید ، تنفر آنان را برانگیزید ؟

## مادر عزیز ، کمی هم خودخواه باشید!

پرورد ، متوجه میشوید که شما متعلق دارد زیرا شما بوجود آورده اید و پرورش داده اید . بخصوص در بیست و سه سالگی کمتر جوانی قادر به درک ارزش زحماتی است که مادرش برای تربیت کردنش متحمل شده است ، به همین جهت عجیب نیست هر بار که مادری میگوید: «بعد از تمام فداکاریهایی که برای کرده ام...» فرزندان جوانش از کوره در میروند و باختم منزل را ترک میکنند . اینرا میدانید که بچه ها خلق نشده اند تا پاداش فداکاریها و زحمات مارا بدهند . آنها بوجود آمده اند تا خودشان باشند ، با ما باشند یا بدون ما ، فرقی نمی کند . به همین دلیل ، بهتر است بیشتاریش بدانیم که آنچه برایشان می کنیم بدون جبران و بازگشت است . همان وجود خودشان بهترین پاداش همه چیز مارا از دستمان میگیرند ، تصویبی ندارند زیرا مقصود واقعی خود ما هستیم . مقصود ما هستیم که همه چیز ، حتی حقوق مسلم فرزندی خودمان را در اختیارشان گذاشته ایم و با آنها اجازه داده ایم که حتی حقوق مسلم ما را هم مورد بهره برداری قرار دهند . به همین جهت ، هر مادری باید طریقه دفاع از خود را در برابر فرزندان بداند و این کار بسیار مهمی است که مناسفانه به والدین و بخصوص مادرها آموخته نشده است . بپسر کودکی نباید قول داد که مادرش با انتخاب خود و از فرط علاقه او را پرورش میدهد و بر خلاف تصور او ، مادرها خلق نشده اند برای اینکه تا آخر عمر خدمتگذار فرزندان باشند .

شاید آنچه اکنون خواهید خواند ، شما را متعجب و حیران کند ، اما حقایق را باید شجاعانه پذیرفت .

مادرها گاهی بیش از اندازه فداکار و از جان گذشته میشوند . این بجای خود درست ، اما لازم است گاهی هم بنفر خودشان باشند و وجود خودشان را نیز بخواهند . این خودخواهی در صورتیکه بطور متعادل در هر موجودی باشد ، باعث سعادت و موفقیت او میشود . من شخصا فکر میکنم که مادرها بطور مبالغه آمیزی خوب هستند و همین «زیاد خوب بودن» برایشان گران تمام میشود ، چه وقتی که مشغول تربیت فرزندان هستند و چه وقتی که از این کار یا وظیفه فراتر یافته اند و در نتیجه تنها مانده اند .

شاید آنچه میگویم غیر عادلانه باشد ، اما مجبوریم این حقیقت را بپذیریم که همیشه فداکارترین مادرها نیستند که بهترین نتیجه ها را بدست میآورند . بسیار اتفاق افتاده که فرزندان يك مادر متوسط ، موفقترین آدم های جامعه بوده اند . یعنی اینکا پدر و مادرهای نمونه همیشه هم پاداش زحمات بی دریغ خود را نمی بینند . زیاده روی حتی در فداکاری هم مضر است و وقتی فداکاری از حد بگذرد ، مانند باری بردوش فرزندان شما سنگینی کرده آنها را عاصی میکند . پس بی بینید که فداکاری های بی دریغ مادرها ، گاه ممکن است که فرزندان را فراری دهد ، چون برای يك شخص مشکل است که يك عمر خود را مایه یون دیگری احساس کند . امکان دومی هم هست و آن اینکه کودکی به محبت های از حد گذشته مادرش چنان معتاد شود که محبت کردن زیاد را وظیفه مادرش بداند و قدر فداکاری های او را نداند .

هر کسی که برای خوشبختی و تربیت دیگری ، این همه از جسم و روح خود مایه میگذارد ، بدون شك انتظار تلافی دارد . اما اگر شما مادر نامیده میشوید نباید از فرزند خود اندک انتظار تلافی داشته باشید . تنها ثمره کار شما رشد کردن فرزندان است . فرزندی که در حقیقت بیگانه ایست عزیز در دانه ، بیگانه ای که فقط وقتی پدر و مادرند و بیگانه های دیگری را در دامن خود

بیش خدمت را صدا کند . اما اگر است برای اینکه خانم یا خانمهای پرستوران است برای اینکه خانم و با دختر خانم شخص بخوبی آداب دانی خود را نشان دهد و از دانائی و هوشیاری خود کمک بگیرد تا شخصیت واقعی اش بر دیگران معلوم گردد . نکاتی که ما در اینجا همه قواعدی که در این مورد وجود دارد نباشد ، اما هر کدام بنیاتی مهم و قابل توجه هستند و رعایت آنها در مواقعی که با نامزدتان ، شوهرتان ، دوستان و حتی مادر یا پدرتان برای صرف جای یا خوردن غذا پرستورانی میروید شمارا شخص آداب دانی و اجتماعی معرفی میکند .



آداب معاشرت

## در رستوران

رستوران ، کافه و یا هر محل عمومی دیگر ، میدان آزمایش بزرگی است برای اینکه خانم و با دختر خانم بخوبی آداب دانی خود را نشان دهد و از دانائی و هوشیاری خود کمک بگیرد تا شخصیت واقعی اش بر دیگران معلوم گردد . نکاتی که ما در اینجا همه قواعدی که در این مورد وجود دارد نباشد ، اما هر کدام بنیاتی مهم و قابل توجه هستند و رعایت آنها در مواقعی که با نامزدتان ، شوهرتان ، دوستان و حتی مادر یا پدرتان برای صرف جای یا خوردن غذا پرستورانی میروید شمارا شخص آداب دانی و اجتماعی معرفی میکند .

● در موقع ورود به رستوران صبر کنید تا مرد همراه شما در راپریشان باز کند . مطمئن باشید که اگر او متوجه این نکته نباشد تا مل کردن شما در مقابل در این وظیفه را بوی یادآوری میکند .

● قبل از ورود به سالن رستوران ، پالتو ، چتر و بسته های اضافی را (در صورتیکه قبلا خریداری کرده اید) بهتصدی رختکن بسپارید . هیچوقت با پالتو و بارونه وارد سالن نشوید . البته این امر در موقعی استثنایند است که رستوران رختکن نداشته باشد . در اینصورت نیز باید قبل از نشستن پالتو خود را درآورید و مرتب کنید و روی پشتی صندلیتان بیندازید . هرگز با پالتو ننشینید و آنرا روی دستتان نیز نیندازید .

● اگر گارسن رستوران صندلی را برای شما عقب کشید و نگاه داشت ، از او تشکر کنید (البته این وظیفه اوست ولی شما هم خانم با ادبی هستید) . در صورتیکه گارسن نزدیک شما نباشد این کار وظیفه آقائی است که همراه شماست و معلوم است که در این صورت نیز تشکر را فراموش نخواهید کرد .

● مرد همراه شما هیچگاه نباید زودتر از شما بنشیند ، بلکه باید صبر کند و بعد از اینکه شما در جای خود قرار گرفتید روی صندلیش بنشیند . در موقع برخاستن از پشت میز صبر کنید تا او بشما کمک کند .

● دقت کنید ، صدا کردن بیش خدمت یا گارسن کار شما نیست . اگر کاری دارید بهتر است مطلب را با شوهر یا مرد همراه خود در میان بگذارید تا او

## از زندگی بیشتر بدانیم...

### زن امروزی مظاهر زندگی بهتر را می آموزد

رموز شیک پوشی از : هما سرشار

## چه بپوشیم؟

## چه نپوشیم؟

تابحال هیچ دقت کرده اید که اندامتان بکدام گروه از اندامها متعلق دارد ؟ آیا خود را بدقت درآینه نگرستاید و آیا واقعا از عیب اندام خود خبردارید ؟ چاق هستید یا لاغر ؟ باستان بزرگ است ؟ ریزه هستید ؟ بالاتنه کوتاهی دارید ؟ در هر حال مهم آنست که خودتان به عیب اندامتان واقف باشید ، چون مهمترین رمز شیک پوشی يك زن در همین نکته است . بطور کلی میتوان اندامها را به هشت دسته مختلف تقسیم کرد . شما بدقت اندام خود را در آینه نگاه کنید و ببینید متعلق بکدامیک از این دسته ها هستید . سپس بنگات کوچک ولی مهمی که مادرانجا متذکر میشوند توجه کنید خواهید دید که چه آسان میتوانی عیب اندام خود را از نظر مردم پوشیده نگاهدارید .

قبل از اینکه بنگات مربوط باندام بپردازیم ، باین مساله خوب دقت کنید : برای اینکه عیوب اندام بی چشم نخورند ، دوره درپیش داریم : ۱- اگر قسمتی از بدن بزرگ است آنرا کوچکتر نشان دهیم و اگر برعکس کوچک است آنرا بزرگتر جلوه دهیم . وسائلی که مارا در این راه کمک میکند زیفت های لباس مثل کمر بند ، گل سینه ، پاپیون ، پوست و یا قسمت های مختلف خود لباس مثل آستین ، جیب و یخه است .

بقیه در صفحه ۷۶







# دختر فراری

از: شارل ژوبرت

## خلاصه شماره‌های گذشته:

« فرانسواز رقاصه فرانسوی ، با هاروی مرد پست و کثیفی ازدواج کرده . هاروی در نیویورک قصد دارد فرانسواز را مجبور به خودفروشی کند. فرانسواز در حال نزاع هاروی را با کاردار مجروح کرده میگریزد. پنهانی سوار کشتی اقیانوس‌پیمانی شده توسط سیمون غافلگیر میشود . سیمون برای بدست گرفتن حکومت کالوتانگ عازم آن جزیره است . از فرانسواز قول ازدواج میگیرد . و یکی از وکلای دادگستری نیویورک را مأمور رفع اتهام از فرانسواز میکند ، فرانسواز در کشتی با جوانی بنام فیلیپ آشنا شده باهم قرار میگذارند در ناسو که کشتی لنگر بیندازد بگریزند . اما قبل از فرار ، فیلیپ را به اتهام حمل مواد مخدر دستگیر میکنند . فرانسواز همراه سیمون به کالوتانگ می رود . پدر سیمون مرده ، سیمون سرگرم مراسم مربوط به مرگ پدرش میباشد . فرانسواز در قصر تحت مراقبت شدید سیمون قرار دارد . سیمون تاریخ ازدواجشان را بلافاصله بعد از پایان مراسم عزاداری تعیین کرده و طبق سنت‌های جزیره برای آنکه به حکومت برسد باید حتماً ازدواج کند وگرنه حکومت به دست عموزاده او کمر در ختن و بیرحمی است خواهد رسید .

فرانسواز يك روز كه با اتومبیل برای گردش از قصر خارج میشود. راننده كه برای فرانسواز ناشناس است او را از پیراهه به كنار دریا میبرد. فرانسواز متوجه میشود فیلیپ به جزیره آمده و آن مرد را برای دزدیدن فرانسواز از قصر خریده . فیلیپ فرانسواز را به كشتی برای تماشا میبرد. ناگهان، فرانسواز متوجه میشود كشتی آماده حرکت شده ... »

فرانسواز از تكانهای كشتی كه علامت حرکت آن بود احساس نگرانی كرد . فیلیپ باخونسردی جواب داد :

– نگران نباش ترا با كشتی به بندر میبرم . فرانسواز دلیلی نمیداند حرف فیلیپ را باور نکند . بااطمینان به گفته او و باتصور اینکه كشتی بمقصد بندر حرکت میکند بلند شد . و روی عرشه رفت ، چشمش به دوتفر ناوی سیاهپوست كه با بدنهای كشیده و اندام درشت مشغول كار بودند افتاد ، یکی از ملوانان سیاهپوست با قدرت بازوان ورزیده اش لنگر كشتی را بالا میکشید و دیگری زنجیر سكان كشتی را باز میکرد . فیلیپ باغرور گفت :

– این دوتفر اكیب ملوانان من هستند . فرانسواز با دقت به ملوانی كه سكان كشتی را در دست داشت نگاه كرد ، پس از لحظه ای احساس هراس كرد ، او متوجه شده بود كه ملوان سیاه سكان را در جهت مخالف بندر میچرخاند ، با نگرانی پرسید :

– فیلیپ تو قصد دزدیدن مرا داری ؟  
– فرانسواز ، عشق من ، تصور میکنم اگر خوب قضاوت كنی به من حق میدهی ترا همراه ببرم .  
– به چه دلیل ؟

– به دلیل اینکه دوست دارم . مگر در ناسو خودت موافقت نکردی باهم فرار کنیم . اگر توطئه سیمون مرا به بند كشیده بود الان دوتفتری در گوشه دنجی از دنیا زندگی پر سعادت و شورانگیز خودمان را آغاز کرده بودیم .

– توطئه سیمون؟! ...  
– بله فرانسواز ، این سیمون بود كه برای برهم زدن نقشه ما توی چمدان من مقداری مواد مخدر جاداد و بازهم این سیمون بود كه مقامات امنیتی كشتی را به اتاق من فرستاد و مرا منهدم به حمل قاچاق مواد مخدر كرد . فرانسواز با عصبانیت فریاد كشید:

– نه ، این غیرممکن است . سیمون آقدر پست و كثیف نیست كه چنین توطئه شرم آوری بكند .

فیلیپ با اعتقاد و سرسختی جواب داد:  
– تو اشتباه میکنی فرانسواز ، هنوز سیمون را خوب نشناخته ای ظاهر فریبنداش ترا گول زده . او برای پیش بردن مقاصد خودش حاضر است از هر ضربه ای استفاده كند . اگر من برای رسیدن به عشق تو دست به توطئه نزدم یا آنطور كه تو معتقد هستی ترا دزدیدم دلش اینستكه با مردی مثل سیمون ناچار به مبارزه هستم . او برای دراختیار داشتن تو نامردی كرد و من اجبارا بایستی همان شیوه را در مقابله با او پیش بگیرم . سیمون تصور کرده با اتكاء به قدرت و ثروتش میتواند مرا شكست بدهد و بجزا تو دریاورد اما من با این اقدام ثابت خواهم كرد كه شكست ناپذیر هستم .

– تو اشتباه میکنی فیلیپ ، من یقین دارم سیمون يك مرد جنگلن و شرافتمند است.

– از او دفاع میکنی فرانسواز؟! عاقل او شده ای؟ معشوقه او شده ای؟! سیمون ترا فریب داده ، با ظاهر سازی و نیرنگ ترا گول زده ، دفاع تو

ترجمه : منوچهر کی مرام

## قسمت پانزدهم

از او مرا متعجب نمیکند چون میدانم سیمون چقدر خوب بلد است زنها را فریفته خودش بکند .

فرانسواز خشمگین شد و باعصبانیت جواب داد :  
– فیلیپ بهتر است این حقیقت را بدانی كه من يك دختر بیچه نیستم كه گول کسی را بخورم ، من نامزد سیمون هستم ، او را دوست دارم ، فهمیدی؟! سیمون هرگز نخوسته معشوقه او باشم ، او میل دارد با من رسماً ازدواج كند و من افتخار میکنم زن مردی مثل سیمون باشم . این تمام حقیقتی است كه چه برای تو خوش آیند باشد چه نباشد باید آنرا قبول كنی .  
– من فقط این را میفهمم كه تو باید به من تعلق داشته باشی .

فیلیپ ناگهان مثل يك دیوانه بطرف فرانسواز حمله كرد ، باخشونت و بیرحمی سعی میکرد او را بوسد ، فرانسواز از این حرکت غیرانسانی فیلیپ خشمگین شده بسختی مقاومت نشان داد ، صورتش را عقب كشید و خودش را به زور از میان بازوان فیلیپ بیرون كشید و بانقارت گفت:  
– فیلیپ، باید خجالت بکشی ، تعجب میکنم . هرگز تصور نمی کردم رفتار تو مثل يك حیوان باشد . وقتی در كشتی با تو آشنا شدم ، موقعیكه در كنارت قدم میزدم و صحبت میکردیم ، همیشه فكر میکردم تو يك جنگلن واقعی هستی . يك جوان تربیت شده و متمدن ، حتی گاهی بنظر میآمد كه تو تحصیلات را در اكسفورد تمام کرده ای . بهمین دلیل دوستی ترا پذیرفتم . فكر کرده يك دختر تنها ، بی پناه و شكست خورده می تواند به انسانیت و عشق و هیجان تو متكي باشد ، معتقد شدم میتوانم كاخ سعادت و زندگی را بر پایه صداقت و پاکی روح تو بنا كنم . اما حالا میفهمم اشتباه میکردم آدمی مثل تو ، آدمی كه میتواند ژست يك جوان تربیت شده را بگیرد و بعد برای دزدیدن دختری نقشه بكشد ، توطئه ترتیب بدهد ، و حالا مثل يك وحشی برای بوسیدن يك دختر بدون در نظر گرفتن تمایل قلبی اش حمله كند ، حتماً میتواند در حالیکه مانند يك مسافر عادی سفر میکند در حقیقت حامل مقداری مواد مخدر قاچاق باشد . فیلیپ معذرت میخواهم این حرف را میزنم ، تو نشان دادی میتوانی يك درد ، يك قاچاقچی ، يك آدم خطرناك و حتی يك آدم دزد باشی . متاسفم از اینکه گاهی فكر میکردم تو ارزش دوست داشتن داری .

فیلیپ با لبخند مودبانه ای جواب داد :  
– ممكن است حق با تو باشد . نمیخواهم از خودم دفاع كنم ، اما فرانسواز ، خیال میکنی خودت واقعا کی هستی؟! ... چی هستی؟! ... تو فقط يك زن هستی ، يك زن جوان و زیبا ، زنی كه قلب خودش ، روح خودش و بدنش را به مردی تسلیم میکند كه آنرا گرانتر بخرد . تو اگر در كشتی قبول كردی زن سیمون بشوی دلش این بود كه سیمون پول خرج مسافرت ترا قبول كرد بدهد . بعد حاضر شدی با من فرار كنی چرا؟! ... برای اینکه فكر میکردی تحصیلاتم را در اكسفورد گذرانده ام؟! ... نه ، دلش این بود كه من حاضر شدم پولی را كه سیمون برای تو خرج کرده بود پس بدهم . انتخاب تو پایه اش پولی بود كه میتوانستهای بگیري ، تویك خودفروش هستی ، حالا به من پشت میکنی ، بطرف سیمون میروی برای اینکه قصر باشكوه و ثروت بی حساب او چشمهایت را خیره کرده .

– خدشو ، تو يك خوك كثیف هستی .  
– باشد . قبول میکنم ، من يك خوك كثیف هستم . اما تو چاره ای نداری جز اینکه با این خوك كثیف زندگی كنی . كشتی راه دریای چین را در پیش خواهد گرفت . به جای میرویم كه نه سیمون جرئت نزدك شدن به ما را خواهد داشت و نه تصور اینکه تو روی دریای چین در آغوش من هستی به مغزش راه مییابد .

فرانسواز دهانش را باز كرد حرفی نزنند ، اما فیلیپ به او مهلت نداد ، باخشونت و قدرت بازوان ظریف فرانسواز را گرفت ، او را به دیوار فشار داد و لبهایش را با بیرحمی بوسید ، بعد مثل يك دیوانه فرانسواز را به داخل اتاق كوچکی برت كرد و فریاد كشید:

– از این لحظه به بعد ، زندگی تو اینجاست ، خانه تو اینجاست ، چه بخواهی ، چه نخواهی باید این زندگی را تحمل كنی .  
\*\*\*

همان شب ، سیمون كه برای دیدن از چاه جدیدی كه به نفت رسیده بود دیروقت به قصر برگشت با آنكه كار زیاد روزانه بشدت او را خسته کرده بود بیکر به آپارتمان اختصاصی اش در قصر رفت تا لباسش را عوض كند و پیش فرانسواز برود ، از پنجره اتاقش نگاهی به اتاق فرانسواز انداخت . خاموشی چراغ اتاق فرانسواز او را متعجب كرد . زنگ زد ، یکی از پیشخدمتهای قصر وارد شد و تعظیم كرد . سیمون پرسید :  
– مادموازل فرانسواز كجا هستند ؟  
– تشریف بردند به شهر . هنوز مراجعت نکرده اند .

بقیه در صفحه ۷۱





تونی زنش را دوست داشت ، آنقدر دوست داشت که حاضر بود برای خاطر ژانت زنش خودش را فدا کند . تونی فکر میکرد با داشتن زنی مثل ژانت در زندگی هیچ آرزویی ندارد ، واگر آرزویی داشت فقط این بود که از خداوند میخواست هر وقت تقدیر بود زنش بمیرد خداوند او را قبل از زنش بگیرد که زنده نباشد مرگ زن دوست داشتنی‌اش را بچشم ببیند . تونی مرد مهربان و سربراهی بود ، روزها به کارخانه میرفت و شبها بامید اینکه تا صبح به خانه برمیگشت . يك روز بعلت اختلالی که در دستگاه حرارت مرکزی پیش آمد تونی مثل خیلی از کارگران دیگرساعتی زودتر از معمول کارخانه را ترک کرد . همکارانش خوشحال بودند که میتوانند در می‌فرشهای سر راه توقف کوتاهی داشته باشند و چند گیلاسی بزنند . اما تونی خوشحالیش از این بود که میتواند

ژانت با بی‌تفاوتی جواب داد :  
 - چیزی نیست .  
 - چطور چیزی نیست تو بهترین صدای روی زمین را داری .  
 - مباله نکن تونی .  
 - نه ، نه ، درست است من معلوماتی در موسیقی ندارم ، اما صدای خواننده های زیادی را از رادیو و تلویزیون شنیده‌ام ، خواننده‌های زیادی را میشناسم ، اما صدای تو چیزی دیگری است ژانت .  
 - حرفش را هم نزن .  
 - چطور ممکن است ژانت . صدای تو برای من شادی آفرین ، نوازشگر و روحپرور است .  
 - اما بهتر است فراهوش کنی . من هرگز برای کسی آواز نخواهم خواند .  
 - اوه ! ژانت ، من نخواسم يك خواننده حرفهای شوی ، اما برای من که بخوانی لذتهای دنیارا به من خواهی بخشید .

را روی سینه شوهرش گذاشت وبا لحن آرامی گفت :  
 - تونی ، از من عصبانی نشو . دوست دارم ...  
 تونی درحالیکه نمیتوانست لحن آرامی داشته باشد جواب داد :  
 - کی گفته من عصبانی هستم ؟ ...  
 - از تو خواهش میکنم هرگز از من انتظار نداشته باش آواز بخوانم .  
 - آخر چرا ؟  
 - برای اینکه نمیتوانم .  
 - چرا نمیخواهی برای من ، فقط برای من تنها آواز بخوانی ؟  
 - برای اینکه نمیتوانم . از من توضیح نخواه .  
 تونی با خشم غیر قابل کنترلی جواب داد :  
 - بسیار خوب ! ...  
 اما تونی هرگز نمیتوانست افکار ناراحت کننده‌ای را که به مغزش راه یافته

مشکلی داشتند با او در میان میگذاشتند و راه حل میخواستند . يك روز تونی مشکل خانوادگی‌اش را با عقل کل درمیان گذاشت . همکارش به تونی گفت :  
 - بنظر من زن تو دچار يك عقده روانی شده . با روانشناس مشورت کن .  
 - منظور اینستکه دیوانه است .  
 - هرگز چنین ادعائی نکردم ، اما اگر زودتر بفکر عقده شکافی نباشی ممکن است بعدها تظاهرات روانی عیشتری نشان بدهد .  
 تونی همانروز از يك روانکاو وقت گرفت . به خانه رفت ، لباسهایش را عوض کرد و به زنش گفت :  
 - ژانت ... عزیزم ... میل‌داری با هم بیرون برویم .  
 - البته . کجا میخواهی برویم .  
 - امیدوارم ناراحت نشوی ، از يك روانکاو وقت ملاقات گرفتم .  
 - برای چی تونی ؟

# دختر بابا!...

داستان جنائی کوتاه

ترجمه : شادی

زودتر به خانه برگردد و ساعتی بیشتر با زنش باشد .  
 همیشه تونی به آپارتمان نسبتا بزرگ خودش وارد شد صدائی بگوشش رسید ، صدائی که تا آن لحظه هرگز نشنیده بود صدای ملایم وروح نواز آواز زنی ، صدائی با ظنین کریستالی‌های خالص ، آوازی به لطافت نسیم ، تونی بنظرش رسید دچار اوهام شده ، فکر میکرد فرشتگان آسمانی درخانه‌اش فرو آمده‌اند و آوای خدائی سرمیدهند ، هرگز در زندگی آوازی‌اینطور لطیف و روحپرور نشنیده بود ، آهنگی که بگوش تونی میرسید ، روح نواز ، شادی آفرین ودلچسب بود . تونی همانجائی که این آواز نا آشنا و روح‌پرور را شنید ایستاد ، میترسید جلوتر برود ، میترسید فرشتگان بگریزند ، او میخواست هرچه بیشتر از این نوای شیرین لذت ببرد ، اما نتوانست تحمل کند و در جای خودش بایستد ، دنبال نوای آسمانی نا آشنا حرکت کرد، هرچه جلوتر میرفت ، آواز پرطنین‌تر ونزدیکتر میشد . تا اینکه به اتاق خواب نزدیک شد . تونی شك نداشت صاحب این نوای نوازشگر شادی آفرین در اتاق خواب آنها میباشد . اما نمیتوانست تصور کند چه کسی ممکن‌است به اتاق خواب آنها راه یافته باشد . بالاخره حس کنجکاوای وادارش کرد در اتاق خواب را باز کند . آنجا ، با تعجب زنش را دید که تنها روی لبه تختخواب نشسته بود و آواز میخواند . همیشه تونی وارد اتاق خواب شد ژانت آوازش را قطع کرد .  
 تونی با شگفت و ذوق‌زدگی پرسید :  
 - ژانت . من هرگز تصور نمی‌کردم تو صدائی باین گرمی و گیرائی داشته‌باشی .

نه تونی حرفش را هم نزن .  
 تونی به زنش نگاه میکرد ، به زنی که از جان خودش بیشتر دوست داشت . اما فکر میکرد ژانت چطور توانسته است بعد از ده سال زندگی مشترک صدائی به این دلنوازی را که داشته از او پنهان کند . اینهمه خویش‌داری ژانت شوهرش را به تعجب وامیداشت . تونی هرگز نمیتوانست تصور کند که زنش آنقدر نودار باشد . تونی از اینکه متوجه شده بود تا آن روز همه چیز را درباره زنش نمیدانسته ناراحت بود ، ناراحتی بیشترش به اینجهت بود که فکر میکرد ژانت قدرت اینکه ده سال صدایش را از او پنهان کند داشته ، بنابراین تونی فکر میکرد ممکن است چیزهای دیگری هم در زندگی ژانت وجود داشته باشد که با همین قدرت از او پنهان کرده باشد . این تصور جدید اندوه تازه‌ای به قلب‌تونی میریخت و تحمل این اندوه برای تونی آسان نبود چون تونی در زندگی زناشویی روحش با اندوه آشنا نشده بود . تونی برای اولین بار با عصبانیت به زنش پرخاش کرد و گفت :  
 - به جهنم که نمیخواهی برای من آواز بخوانی ؛  
 بعد با دلخوری به حمام رفت . برای تونی اینکه زنش میخواست او را از شنیدن آوازش محروم کند غیر قابل تحمل بود فکر میکرد چطور میتواند این بی‌مهری ژانت را تلافی کند ...  
 وقتی تونی مشغول خشک کردن‌بدنش بود ، ژانت وارد حمام شد ، نگاهش به بدن ورزیده وسینه های پهن تونی انداخت ، بظرفش رفت ، دستهایش را بسا مهربانی دورگردن تونی حلقه کرد ، سرش

بود فراهوش کند . از آتش به بعد ، همیشه به زنش ، به صدای روح‌پرور او و به ساجی که ژانت نشان داد فکر میکرد . تاثیر ظمین آواز ژانت بر روح تونی آنقدر زیاد بود که هرچه زمان پیش‌میرفت عطش بیشتری برای شنیدن صدای ژانت احساس میکرد و از طرف دیگر امتناع ژانت او را ظنین و مشکوک میساخت . تونی چندبار دیگر ، در موقعیت‌های مختلف اززنش خواهش کرد برای آواز بخواند ، اما همیشه ژانت با سرسختی خواهش او را رد میکرد .  
 يك روز تعطیل ، تونی زنش را به سینما برد ، بعد با هم برای شام به رستورانی رفتند ، بعداز شام به چند دانسینگ سر زدند . تونی مجدداً با زنش مقداری مشروب داد و او را نیمه مست کرد . وقتی آخرشب بطرف خانه حرکت کردند ، تونی پشت فرمان شروع کرد به زمزمه کردن و آهسته خواندن آهنگ‌های قشنگ روز ، میخواست به این وسیله هوس خواندن را در زنش بیدار کند ، اما ژانت همچنان دم فرو بسته بود . بالاخره به خانه رسیدند ، داخل آپارتمان تونی از شدت خشم و عصبانیت با صدای دورگه‌اش بلند بلند آواز میخواند وآنقدر به‌خواندن ادامه داد ، تا صدای فریاد یکی از همسایه‌ها بلند شد : «ممکن است خواهش کنم خفه بشوید بگذارید بخوابیم ...» ژانت درحالیکه سعی میکرد جلو خنده‌اش را بگیرد شوهرش را بوسید و گفت :  
 - عزیزم ، بهتر نیست مزاحم خواب همسایه‌ها نشوی...  
 \*\*\*  
 تونی در کارخانه همکاری داشت که

همه او را عقل کل میشناختند و هر وقت - برای اینکه عقده آواز نخواندن ترا معالجه کند .  
 ژانت خشمگین شد و فریاد کشید :  
 - بین تونی ، قرار بود راجع به آواز خواندن من حرفی نزنی .  
 - من فقط میخواستم کمک کنم .  
 - هیچ احتیاجی به کمک تو ندارم .  
 ژانت حاضر نشد همراه تونی به‌دیدن روانکاو برود . اختلاف تونی و زنش سر مسئله آواز خواندن یا نخواندن روز بروز بالا میگرفت . کار به جائی رسید که یکبار تونی زنش را سیلی زد . اما بلافاصله از حرکتی که کرده بود پشیمان شد . و بالاخره توانست با خریدن یکسخت لباس مورد علاقه ژانت با او آشتی کند .  
 تونی شخصا مشکل زندگی‌اش را با يك روانکاو درمیان گذاشت و به این نتیجه رسید که بایستی عقده درونی ژانت را در زندگی گذشته اویابد .  
 تونی تصمیم گرفت شخصا اقدام به جست‌وجو درباره پیدا کردن علت سماجت ویکندگی ژانت کند .  
 یک‌روزبهمین قصد نزد فیلیپ برادر ژانت رفت .  
 فیلیپ به تونی توضیح داد :  
 - ژانت تقریبا از سیزده سالگی دیگر آواز نخواند . به‌ن‌عقلش انگفته ، اما تقریبا درهمان سال بود که پدرمان مرد .  
 - فکر میکنی مرگ پدر در این تصمیم او موثر بوده .  
 - ممکن است . اما چرا از مادرمان نمیپرسی ، ممکن است مادر بهتر بتواند جواب ترا بدهد .  
 بقیه درصفحه ۷۲



## نامزدم با خواهرم رابطه دارد

دختریست ساله‌ای هستم ، یکسال است نامزدشده‌ام وخواهری دارم که دوسال از من کوچکتر است و ازدواج نکرده‌است ، بعداز چندماه متوجه شدم که نامزدم باخواهرم رابطه دارد وقتی موضوع را سؤال کردم گفت: «این جریانحقیقت دارد، اما مندیگراورا دوست ندارم وگذاشته بآینده مربوط نیست» حالامی‌بینم که این رابطه هرروز شدیدتر میشودوگاهی همنامه‌هایی ردوبدل میکنند ، وقتی موضوع را بانامزدم درمیان میگذارم میگوید : «فکرکندتکن، من ترا بعدپرستش دوستدارم» نمیدانم حرفهای او را قبولکنم یا اعمال آنها را ، شما رابخدا راهنمائیم کنید . آیا صلاح است بااین مرد ازدواجکنم یا نه .

پ . ک

جواب :

خانم پ . ک . اعمال او را باور کنید نهمحرفهای را. بشرط آنکه اعمالش راخوبی ببینید نه آنکهخیال کنید وبعد خودرا واقعبت تصور کنید. چشم وگوشتان را بازکنید. ازخواهران هم بدنسبت جویا شوید.

بهرحال اگر دیدید که روابط آن دوواقعبت دارد ، بیدرتک نامزدی خودرا لغو کنید ، بدون آنکه سروصدا راه بیندازید . درنصورت هیچ نابخه‌اید، بلکه برعکس برده‌اید ، چرا ؟ برای آنکه هنوزازدواج نکرده‌اید ، صاحب اولاد نشده‌اید ، وگرنه آنوقت مشکلاتتان بیشترمیشد.

یکدختر بیست ساله برای ازدواج هنوز خیلی وقت دارد وبهیقین خواستگاری‌سراغش خواهند آمد. پس دادن حلقه نامزدی آسانتر ازبهم زدن خانواده‌پس از ازدواج است. شماحالا ازنامزدتان احساس نفرت میکنید وهمین بزرگترین خطریاست که زندگی زناشوی فردای شما واو را تهدید خواهد کرد.

ازهمه گذشته ، اگر فرد ثالث درین روابط مثلی شکل‌تان خواهران نبود ، تازه توصیه من شما فرق میکرده آنوقت توصیه دیگری شما میکردم. اما اکنون پای خواهران درمیانست . خواهر را نمیشود ترک کرد . عمری باهمرابطه خواهید داشت . لذا بهتر است درمورت اثبات روابط آنها نامزدی‌تان را بهملامت پس بگیرید.

### چگونه خوشبختی‌ام را تثبیت کنم ؟

بانوئی هستم ۲۱ ساله که یکماه‌است زندگی‌تازه‌ام را شروع کرده‌ام ، یعنی بخانه بخت رفته‌ام شروع زندگی‌ما با عشق بیهم پیوسته شده‌است ، خودم دانشجوی رشته روانشناسی هستم. شوهرم مرد بسیار خوبی است آنچه را باکمربد یعنی تمام معنی باید داشته باشد این مرد تنها دارد ، آنچه برایم قابل‌اهمیت است اینست‌که در خانه مادرانظورکه باید آداب شوهرداری را نیاموخته‌ام ، نه‌تنها من بلکه ۹۹ درصد دختران‌دردمرا دارند، بخصوص ازمسائل جنسی هیچ نمیدانم و میدانید که‌این مسئله برای‌ادامه زندگی زناشویی‌خیلی قابل‌اهمیت است و متأسفانه در مملکت ما چانی‌که بتوان آداب ورموزلامز زندگی‌راآموخت وجود ندارد، می‌ترسم درآئرنده‌ام کاری خوشبختی‌ام پا برجانمانده، از شماخواش میکنم برایم آشکارا بنویسید کالوظیفه‌یک زن جوان‌باشوهر وخانه وپچه چیست ، منتظر راهنمایی شما هستم و قول میدهم دستورات شما را کاملاً عمل‌کنم.

دوستدار شما ف . م

جواب :

خانم ف . م . شما خانم جوینده و متفکری هستید ، راست‌است ، من کاملاً باشما همعقیده‌ام که دختران‌ویسران مازمانی ازدواج می‌کنند که برای ازدواج آمادگی ندارند وهمین ندانم‌کاری‌ها گناه میشودکه آمار طلاق رادرجامعه بالا می‌برد.

شما ازمن در چند مورد راهنمایی خواستید، یکی درمورد هر جنسی بود، سریحا شما میگوییم کهدریغ نکنید و بهخواستهای معقول شوهرتان اگر قلبا بدان

راضی هستید تن دردهید وبدانیدکه‌آن حرف‌هاکه در ذهن‌تان است کداگرثان کم شوهرم سیرمیشود وگر بهمان کم تنه میشود وغیره تاآنجاکه بطور خودکار وغریزات‌ش خوبست ، اما وقتی‌که ازروی حسابو کتاب شد ویرای اطاعت از دستورالعمل فلان آدمی‌که صلاحیت اظهارنظر نداشته و نمیحثی‌کرده باشد، نتیجه خوبی به بارنخواهد آورد.

امور غریزی خودکارند و تا موقعی‌که‌جنبه مرضی پیدا نکرده و منحرف نشده‌اند ، مظلوبند و بطور خودکار بدون‌آنکه احتیاج به‌پادگیری داشته باشند . تحقق می‌یابند البته‌این خودکاری در مورد انسان چندان صادق نیست. البته طنازی غریزمزنیست، درهمه جانوران ماده نیز بنحوی ازانحاء وجوددارد ومعمولا در دوره‌ای که جانوران باید تولید مثل بکنند تجلی میکند . مثلاً همین ماهی به این سادگی تخم‌ریزی‌نمی‌کند. ماده طنازی میکند ، نرطنازی را میخرد.



## مشکل گشا

باری در مورد انسان باید بگویم که بزرگترین خصلت یک زن سالم آنست که زن باشد ، یعنی‌همه خوامی را که‌برای زن می‌شناسیم دارا باشد، خانه‌دار باشد، بخودش برسد ، در گرفتن تصمیم ها مجال بیشتری برمد بدهد ، هدفش آن‌باشد که برای‌شوهرش درجمع جهاث یک عنصر خواستنی باشد. جای مادرا برای شوهر نگیرد، جای معلم‌را برای‌اونگیرد، جای اندرزگو و مصلح را برای او نکیرد ، بی‌غفل‌اوکاری نداشته‌باشد . استعناقش نکند. از کسی که موردعجبش هست، اعم از آنکه مادرش باشد پادشش ، دوستش یا رئیسش ، بدنگوید . مزاحم آزادیهائی که مرد بدان احتیاج دارد ، نگردد . خلاصه شخصیت یک‌زن را داشته‌باشد : یک زن هتاک نیست، خشن نیست ، در اخذتصمیمات مهم دخالت جدی نمیکند ، ادای مردهارا درنمی‌آورند ، بخودش میرسد ، به خانه و زندگی‌ش می‌رسد هرچند که‌اهل اداره‌باشد . خلاصه یک زن کامل خودش را همیشه دراختیار شوهرش میگذارد وسیعی نمی‌کند شوهرش را دراختیار خودبگیرد.

یک‌زن کامل حتی نحوه جمله بندی ولحن صدایش زنانه‌است ، هرچند که وکیل مجلس باشد یاوزیر دولت . در دنیا بسیاری اززنانندکه مقامات سیاسی واجتماعی هم دارند، ولیکن‌زن‌بودن‌و«زنانگی» خودراهم زیاد نبرده‌اند . یکی از آنها همین خانم گاندی‌نخست‌وزیر هنداست ودیگروزیر فرهنگ‌قبلی فرانسه ، باری ، درخصوص‌آنکeshوهرتان خرج دیگران

را میدهد لاپداینکاررا درست میداندوگرنه نمیداد و درمورد افراد خانواده شوهرتان نیز بهتراست باآنها گرم‌باشید.

خلاصه خودتان باشید . سعی نکنیدمصنوعازندگی کنید . هر آنچه دلشان میخواهد باشوهرتان بگوئید، دست ودل‌باز باشیدوازین نهراسید که او سیرخواهد شد ، سیری یک امر موقت است ، مگر آنکه سیری روانی باشد که اسم دیگزش تنفراست. البته اگر شخصیت‌تان جالب‌است سعی کنید خودتان باشید واگر شخصیت‌تان جالب نیست سعی کنیداولشخصیت‌تان جالب باشد. خلاصه بهرصورت خودتان باشید بهتراست تا ادای دیگری را که در خیال دارید درآورید.

توصیه آخرمن آنست‌که احساس‌خوشبختی‌تان را گاه و بیگاه بشوهرتان بگوئید تا او بدانند که در خانه‌اش خوشبختند وهمین یکی از بزرگترین خصیصه یکزن کامل‌است.

ازخصایص دیگر زن کامل آنست‌که همواره‌این حس را درشوهرش پرورش دهد که ازآواالتراست. برفرض‌که دررشته‌ای سواد ومعلومات یا شایستگی‌زن بیشتر ازشوهرباشد ، خیال ندارد. یک زن کامل از اینکه حس کند شوهرش ازآو مقتدرتر وداناتر است لذت میبرد . آنها که‌ازین حیث رنج میبرند زن کامل نیستند.

البته ماتعریف هایتان را درباره شوهرتان درست قبول‌کردیم و او را آدم سالم ویک‌مردی‌نقص و عیبی فرض کردیم ، وگرنه ، اگرچنین نباشد همه آنچه‌ا بشما توصیه کردیم مشروط میکنیم و باره‌ای ازآنها را نیزس میگیریم.

### دختر را نذر من کرده‌اند

جوانی ۱۸ ساله ودانش آموزکلاس پنجم طبیعی هستم، دختری‌را که از کوچکی نذرمن کرده‌اند ندیده عاشقمن شده‌است . پدرومادر دختریه هرچوساگاری برای دخترشان پیدا میشود جواب رد میدهند و میگویند ما دخترمان را جز به فلانی (که من باشم) نخواهیم داد. من تا بحال این دختررا ندیده‌ام واوهم مرا ندیده است وازاین متعجبم که چطور عاشق من شده‌است.

پدرش پیغام میدهد که باید هرچه زودتر این دختررا عقد کنی ومن هیچوجه آمادگی برای ازدواج ندارم ، چون خودم تحصیل میکنم ودرآمدی ندارم، ضمناً پدرم از این دختر بدش نمی‌آید وعقیده‌دارد دختر خوبی‌است، شماره بخدا-جواب بدهید‌اگر آنها دخترشان خوششان نمی‌آید. در واقع از اوفرت داشتند.

روزری یکی از خواهباش را برای نقل کرد . دراین خواب نقش تماشاگر را بازی کرد . مردی را میدید که‌تازه او را از خانه بیرون کرده بودند ، و داشت لباسش را صاف میکرد تا آثارمشت و لگدهائی را که به او وارد شده‌بود، از لباس محوسازد . می‌کشید متانت و آرامش خودرا در این اوضاع واحوال تحقیرآمیز حفظ کند ، وخواب به‌هیچینجا پایان یافت.

این موضوع را فراموش نکنید که هر کسی را که در خواب می‌بینیم مظهر و نماینده یکی از خصوصیات خودمانست. ودراین خواب هم قسمت آخر در حقیقت مبین هدف و آرزوی ناخودآگاهانه خود خواب بیننده بود.

به عبارت دیگر ، خواب بیننده مضطرب درحقیقت داشت شخصیت خودش را تماشا می‌کرد ، زیرا او نیز مورد بی‌التفاتی دوستان و همسایگانش قرار گرفته بود و داشت خوشتن را با اوضاع واحوال خوار کننده‌ای که در آنواقع بود، سازگار میکرد. (بآن راضی شده بود).

اما موضوعی که مهم است اینست

که هنوز بفکر ازدواج نیستید، سریحا بگوئید که‌فلا قادر به‌ازدواج نیستید ومیخواهید تحصیل‌تان را ادامه بدهید . یقین بدانید آنها هم که یقین انسان‌های فهیمی هستندکلازه خوششان از قاضی خواهند کردو سرانجام ، ولواندگی باتانی ، درخواست یافت که‌حق باشماست ودیگر بافتاری نخواهند کرد و دخترخودشان را بیکی از خواستگاران که مناسب ببینند شوهر خواهند داد.

بقیه درصفحه ۷۹

## یک نسخه شفابخش

### کجا باید به سراغ عشق و محبت بروید ؟ همینجا – در وجود خودتان ....

هر چه بیشتر خودتان را دوست داشتنی بدانید ، کار تداوی روحی خودرا آسان کرده‌اید و بالعکس

### وجود شمارگز قدرتهای بیشماراست و باید بکشید آن قدرتها را به ثمر و نتیجه برسانید

درمقاله ریز ، یک نسخه نسبتاکامل برای انواع واقسام حالات عصبی وروانی رایج گنج‌نایده شده‌است . مهم‌نیست به‌چه کاری دست می‌زنید ، در هر کاری دچار دلواپسی و تلاطم عاطفی میشوید، وبدتر از همه آنکه می‌بینید قادر نیستیدخودتان را از این حالات ناخوشایند نجات بدهید. خودرا دچار اوضاع و احوالی می‌بینید که بی دربی تکرار میشود. خوب چرا چنین‌است ؟

زنی را میشناختم‌که با وجودیکه نیکوکاربودن ، همیشه دلواپس ومضطرب و متلاطم بود دلش میخواست به‌همسایگان و دوستانش یاری کند . اما همه‌ازآو خوششان نمی‌آمد. در واقع از اوفرت داشتند.

روزری یکی از خواهباش را برای نقل کرد . دراین خواب نقش تماشاگر را بازی کرد . مردی را میدید که‌تازه او را از خانه بیرون کرده بودند ، و داشت لباسش را صاف میکرد تا آثارمشت و لگدهائی را که به او وارد شده‌بود، از لباس محوسازد . می‌کشید متانت و آرامش خودرا در این اوضاع واحوال تحقیرآمیز حفظ کند ، وخواب به‌هیچینجا پایان یافت.

این نوع ارضاءعاطفی را بوع‌احساس خوشبختی و رضایت خاطر و آرامش نیست، زیرا ازهم‌ازوزگارکودکی ازچنین تجاربعلیوی محرومانده‌ایم،پس ارضاء عاطفی کج و موج مذکورچاشین‌ارضااث مطلوب میشود و درما این باورواحساس را در مقابل محیط زندگی پدیدمی‌آورد که احتیاج ما به عشق و محبت وحمیویت برآورده شدنی نیست.

### مثال دو بیمار

مثالی بزنیم. یکی از بیماران که دستخوش بیماری های مختلف وانواع و اقسام دلواپسی ها و تشوش بود داستان زندگی‌ش را چنین حکایت کرد. من‌سومین فرزند پدر وامردم بودم که مادرم سیری زائید ، هرچند که در آن هنگام نیز از احساس امنیت زیادی برخوردار بودم، ولیکن همزمان باتولد پدرم که سخت مورد محبت پدرم قرار گرفت ، دنیای کودکانام تلاشش شد . زیرا آن مختصر احساس امنیتی را هم که می‌کردم از دست



همچنان که بزرگتر شد و توانست

خوب را از بد تمیز بدهد ، رفتارش را طوری کرد که محیط از او انتظار داشت وکوشید که خوب باشد. اما در دوره نوجوانی که دوره بحرانی عمر هر آدمیزاده‌است همه کوشش های وی برای سازگاری با محیط به یکشم دیوانگی وبیماری منجر گردید بدون آنکه آگاهانه متوجه باشد ، چنانکه دیدیم ، همان‌عکس- العمل نمونه دوران کودکی‌ش را دنبال می‌کرد.

واینهم یک مثال دیگر ، مرد جوانی شکوه داشت که ترس و بی‌قراری‌دست از سرش برنمیدانزد . می‌گفت «یقین‌دارم‌که یکی از همین روزها بکلی دیوانه‌خواهم شد.»

ازگفته هایش اینطور فهمیدیم که در روزگار کودکی پدر و مادرش لاینقطع باهم مشاچه میکردند وپه ندرت در پرستاری از او هم آواو همعقیده‌میشدند. پدرش بیوسه باقادات کودکانه او لبخند تسمخ میزد و مادرش که‌از پوزخندهای‌پدر سخت ناراحت میشد مرتباً به پرسش توجه میکرد که هرچه میخواهد بکندبکنند ، و لیکن چیزی نگوید ، ساکت باشد ، خوب باشد.

سرك خودرا میان آنها در فشار میدید. وچون هرکاری میکرد مسوره ریشخند واقع میشد این بود که از اقدام بهر کاری بازمانده بود ، امادر عوض در درون مثل آب جوش ، غلغل میکرد وبالاخره هم دچارحالات‌بقراری‌واضطراب گردید.

درنتیجه وقتی‌که بزرگ شد وخواست زندگانی منتقلی داشته باشد، هروقت‌که میخواست دست بکاری بزند ، بایک‌مانع درونی روبرو میشد . همیشه با یکشم قیاح عاطفی مواجه میگردید ، زیرا حس می‌کرد که مردم دارند از این کاری‌که بدهد. اما پدر وامادر به هیچ روی بدو توجهی نداشتند ، گویی چنین فرزندسی اصلا در خانه‌شان وجود خارجی ندارد. آنوقت به حربه دیگری متوسل شد.

گوشه‌گیری ییشه کرد و اعتصاب غذاکرد وتب شدیدی عارضش گردید وگرفتار حمله شد. آنوقت دیدکه توجه پدروامادرش بدوجلب شده‌است ولاقفل در مدتی‌کاتیش خیلی بالاست یا حمله باو دست میدهند و باعث نخوردن غذا از ورزش کاسته‌میشود، سخت مورد توجه واقع میشود . البته این وضع بهتر از وضع قبلی بود که گویی اصلا وجود خارجی نداشته‌است‌پس دررفت که هنوز زنده‌است . بدین‌موال بیماری و حمله وسیله‌ای شده بود که خودرا بدگران بقولاند . عبارت‌علنی‌تر این‌عکس‌العمل‌ها عوجب شد که بزندگی ادامه دهد.

البته آنچه گذشته بهیچوجه تحت نقشه خودآگاهانه معین و مرتعی طرح‌نشده بود. بخودی‌خود چنین عکس‌العمل‌هائی برای مقاله با دشواری های محیط زندگی دراو پدید آمده‌بود.

بقیه درصفحه ۹۶



# «عسجدی»

شاعری که با همه شهرت، ناشناخته است

تنها چند شعر و قطعه باقی مانده از «عسجدی» برتری او را به «عنصری» نشان می دهد.

**صبحست و صبا مشك فشان می گذرد دریاب که از کوی فلان می گذرد برخیز چه خسبی که جهان می گذرد بوسی بستان که کاروان می گذرد**

**دل دوش هزار چاره سازی میگرد با وعده دوست عشقبازی میگرد تا بر کف پای تو توانماید دلراهمه شب، دیده نمازی میگرد**

«عسجدی»

«ابوظهر عبدالعزیز» پسر «عنصری» مروزی، ملقب به عسجدی (ع عسجد) به فتح ع و ج به معنی طلاست) با همه شهرتی که نزد دوستانش شعر کهن پارسی دارد، سرگذشتش چندان شناخته نیست، نه از سال تولدش خبری هست و نه از سال مرگش. همینقدر می دانیم که عسجدی در اوایل قرن پنجم شاعر سرشناسی بوده - به این دلیل که محمود غزنوی را به سبب فتح سومات هند (۱۰۱۶ هجری) در قسیده ای منح گفته و از او قدر بسیار دیده است. شاید اگر از «عسجدی» بیش از این چند قسیده و قطعه که در دست

است، شعر می ماند، بهتر می شنیدیم تاریخ و اجتماعی او را ترسیم کرده، اما بررسی سبک کار او با همین اشعار موجود، امکان پذیر است، چرا که عسجدی در واقع بنیان گذار سبکی خاص نیست و مانند منوچهری زبانی بدیع و غریب نیافریده است، آن شور و سرور فرخی را ندارد. اما از عنصری حساس تر است و جوهر شاعرانه شعرش غنی تر. از لحاظ سبک نیز به شاعران نیم قرن پیش از خودش نزدیک تر است تا با شاعران هم زمانش. شاعران نام آور پارسی زبان - جز چند شاعر و منتقد بزرگ اغلب جهان بینی پذیرفته عصر خویش را می پذیرفتند و منعکس می کردند. ریشه های تسلیم و رضا به قضا و قدر، از همان آغاز در شعر پارسی انعکاس یافته، منتها این اندیشه اندک اندک بر اثر حمله ترکان و مغولان و آشتکی ها و ناسامانی هایی که در این سرزمین روی داد، گسترش یافت. شعر اخلاقی عسجدی تصویری است از سیمای اخلاقی جامعه ای که خود را در امان نمی بیند و سلامت را در گوشه گیری

## احساس

رنگ لیمویی خورشید بهنگام غروب

تیرگی را می جست کوچه پر همه بود... و نسیمی ولگرد - عطر بکر تن دخترها را می دزدید...

م - ایزدآبادی

## شام سرد ابر آلود

شب است و باز براه اوقدهام غمگین درون کوچه و پس کوچه های شهر خوش ز باد سرد که با سوز برف همراه است سرود یخ زده تلخ آیدم در گوش زعق چشم من آهسته میتراود اشک ندانم از غم است یا که از سرماست کجاست ماه من امشب؟ نمی فشانم نور به پشت توده انبوه ابر ناپیداست

زمین (بخواب فرو رفته تا نوید بهار) بزیر فشر خیمی ز برف پنهان است دوباره زوزه غمگین باد میخواند ز راه دور بگویم که این زمستان است

نوی زمزمه می میرد ز دور بگوش صدا - زمیکده بر گشتگان نیم شب است: «بیا! بیا! که درین شام سرد ابر آلود زحمت توها! جان خستادم نلپاست»

کرامت (رهگذر)

# هنر

## در طلوعی تازه

تو در من نیست خواهی شد ترا روزی درون خویش خواهم کشت ترا روزی که در من خشم انگیزی و دیوار سکوت را فرو ریزی

تو در من نیست خواهی شد. سکوت سنگی من در تو خواهد ماند و عمری آبه های تلخ بودن با نبودن را درون پر زخ تهنات تکرار خواهی کرد و در خود آرزوی مرگ را سرشار.

تو در من نیست خواهی شد نگاه مهربانم در طلوعی تازه خواهد زیست طلوعی تازه کاندر رویش احسان من جاریست....

محمد تقی خانی

## رؤیا

خواب بودم خواب دیدم با ناز میانی از میان هاله مهتاب گیسوت چون برگ گل آرام میرقصید از نسیم شوخ بازیگر پریشان بیکرت از شرم می لرزید ساختن از صد ستاره سینه ریزی از برای تو ناگهان از خواب جستم آه! تو نبودی، آن ستاره. اشکهایم بود....

پروین ضرابی مجد

نقاشی روی پوست از «مهرنوش شریعت پناهی» (یکی از تابلوهای نمایشگاهی است که از این نقاش در انجمن ایران و آمریکا اخیرا به معرض تماشا گذاشته شد)



## شعر-نقاشی-تئاتر-موسیقی- نقد کتاب و...

## ترجمه شعر به شعر

از : شللی

## سوگوار زمستان

مرغی بر شاخساری زمستانی سوگوار است باد سوزان فراخزید و جوی یخ زده فرو خزید

دیگر نه برگی در جنگل عربان ماند و نه گلی بر زمین و در هوای کمتر جنبشی است مگر آوای چرخه ها.

## ماهتاب اسفندماه

«روت نلن» R. Eelson بانوی شاعر و ناقد بیوانگلیسی در ۱۹۳۴ زاده شد. شعرش سرشار از ظرافت است، ظرافتی زنانه. گرایش او به طبیعت، به شعرش شادابی و زندگی بخشیده است: من ماهتاب اسفندماه را می بینم که بر آسمان شفاف فیروزه فام،

بر چمنزاران زمستانی، چمنزاران پر نیلان بیکرت از شرم می لرزید ساختن از صد ستاره سینه ریزی از برای تو ناگهان از خواب جستم آه! تو نبودی، آن ستاره. اشکهایم بود....

زیبایی های طبیعت، میشها را مجلوب کرده است پشم های سیاهشان می درخشد، چون مرجانها، شفاف و پاک ..

من آن کلام جادویی را می دانم، که ما را طالع تر می کند و به اوج می کشاند من پیش از فرارسیدن خزان در بهشت

## از «بل الوار»

## خواب می بینم

عشق من. تو سوداهای مرا جلوه گر ساخته ای لبانت چون ستاره ای در آسمان کلمات

وبوسه هایت در شب زنده و بازوان تو گرداگرد من چونان شعله ای به نشانه پیروزی است

روبا های من، بر جهانیان، روشنست و ابدی و هنگامی که تو اینجا نیستی من خواب می بینم که در خواب من خواب می بینم که خواب می بینم

## «دختر خاکستر نشین»

بهترین قطعه می بود که اجرا شد

در یک مورد ویولن سل ها لغزش داشتند.

## خواننده، رمانس «ادسان توتسا» را خوب

## اجرا کرد

نقدی بر برنامه ارکستر سمفونیک تهران همراه با آواز «پری ثمر» برنامه: اوورتور ایمپرسیو از «موزارت» و قطعاتی از اپراهای موزارت- برلیوز - ماسکانی- روسینی، و سمفونی چهارم «دورژاک» جای اجرا: تالار رودکی



«ماسکانی» که غالبا نامش با معروفترین اپرایش «کاولریا - روستیکانا» همراه است، منکر شیوه جدیدی در اپراست بنام «Verismo» وی در این شیوه، تم های طبیعی را که با تماشاگر صمیمیت بیشتری دارد، وارد اپرا کرده است. بدنیال ماسکانی، آهنگساز دیگری نظیر «لئون کاولو» و «پوجینی» رهبری این شیوه را در ایتالیا به عهده گرفتند. «ماسکانی» خود در باره اپرای کاولریا گفته است «برای من جای تأسف است که ابتدا کاولریا را نوشتم، زیرا که این همان آنت که ابتدا تا جلداری کنم و آنگاه نه تخت سلطنت نشتم.»

«برلیوز» موسیقیدان فرانسوی را بنیانگذار مکتب رمانتیسیم می شناسند. وی در نگارگفتن و ترکیب سازهای مختلف مهارتی کامل داشت. از برلیوز در این برنامه ها مارمانی از اپرای «محکومیت فاست» اجرا شد، برلیوز خود این اپرا را یک «افسانه دراماتیک» خوانده است. اپرا در سه قسمت است.

بقیه در صفحه ۹۳

بقیه در صفحه ۹۳

بقیه در صفحه ۹۳

# اپرا و مردم

«اپرا» دیگر هنر خاص نیست و به میان مردم آمده است



در فرنگ دیگر با اسموکینگ و لباس شب به اپرا نمی روند، اما در ایران ...

## آهنگساز اپرا باید به ادبیات کشورش مسلط باشد

این هفته با خانم «وحیده فتوره چی» خواننده اپرا که در اپرای «امادم باترفلای» نقش «سوزوکی» را به عهده داشت گفت و گویی داشتیم. رشته آواز را در هنرستان عالی

موسیقی در ایران به پایان رساندم و در چند کنسرت شرکت کردم، از جمله در انجمن ایران و آمریکا و تلویزیون چند صحنه از اپرای «کارمن» و «لاتر اویانا» را اجرا کردم. سپس به ایتالیا رفتم و دوره هایی را با دو استاد معروف «خاوارنو» و «چینوبکی» گذراندم. در آغاز تالیس تالار رودکی در تابلو «جشن دهگان» و «آتوسا» و «کاولریا روستیکانا» و بالاخره «امادم» با ترفلای، شرکت داشتم.

بهترین نقشی که تاکنون داشته اید کدام بوده است؟ - «سوزوکی» بهترین نقشی بود که اجرا کردم. این اپرا را از قبل میشناختم و خیلی بآن فکر میکردم. شاید یکی از دلایل علاقه من شرقی بودن این اپراست و کارگردان ژاپنی در ایجاد این آتسفر شرقی خیلی موثر بود.

چطور شد که تکار اپرا برداختید؟ صدای شما عاقل اصلی بود با علاقه تان؟ - من به اپرا خیلی علاقه داشتم، شاید یکی از دلایل این بود که در یک خانواده علاقه مند به موسیقی متولد شدم. البته آنوقت که من شروع به تمرین کردم هیچ نمیتوانستم موقعیت امروز را حسم بزم، مخصوص که یادگیری موسیقی فرنگی خیلی مشکل است و صدایم با قدرت و وسعت بعدی کافی برخوردار باشد.

سوالا طرز خواندن اپرا با آواز ایرانی خیلی فرق دارد. آواز خوان ایرانی توی سینه میخواند و صدا جانی برای طنین ندارد، اما آواز فرنگی را از حیث تکنیک باید در جاهای خالی گذاشت، یعنی «زیر چشم» پیشانی و پشت سر» وسالها

طول میکشد تا صدا در این جاهای خالی جایگزین شود، بهر جهت برخورداری از يك صدای مناسب خوانندگی اپرا و علاقه زیاد، هردو مشوق من بودند.

شما که در چند اپرای ایرانی شرکت داشته اید نظرتان را در این مورد و لزوم یا عدم لزوم اپرای ملی بگوئید؟ - قبل از هر چیز لازم است راجع به آهنگسازان ایرانی يك مسئله را متذکر شوم و آن تسلط است که باید آهنگسازان ما به ادبیات ایران داشته باشند و حتما در زمینه این ادبیات غنی مطالعه بکنند. از طرفی باید توجه داشت آهنگسازان که باید بهر صورت تحصیل موسیقی فرنگی داشته باشند يك موسیقی صد درصد ایرانی خلق نخواهند کرد، در عوض دنیا پسند و علمی خواهند بود، و اگر اپرای ایرانی بوجود بیاید (البته نه اینکه فقط اپرای فرنگی به زبان فارسی اجرای گردد) ما صاحب يك هنر اصیل و کامل در این مورد خواهیم شد.

و حالا که اپرا در ایران تا حدی شناخته شده و وجود اپرای ملی نیز لازم است، بهترین فرصت برای کسانی است که از توجه مردم باین هنر استفاده کنند و حداکثر کوشش را برای ایجاد و خلق آثار جالب ایرانی بکار برند.

بنظر شما برای موفقیت یک برنامه اپرای، نقش چه کسانی از کارگردان و کمپوزیتور و خواننده اهمیت بیشتری دارد؟ - صرف نظر از کمپوزیتور و اهمیت او که اگر کلاسیک باشد ارزش عینا اجرا میشود، بنظر من مسئله مهم همکاری خواننده ها با هم و با کارگردان است و حسن نیتی که باید هنگام اجرای برنامه نسبت بیکدیگر داشته باشند. چه در يك کار گروهی مثل اپرا، هیچ چیز با اندازه این همکاری و حسن نیت در موفقیت دسته جمعی اهمیت ندارد. در اینجا لازم است به نقی کارگردان اشاره کنم که بیشك در شکل دادن و حیات بخشیدن به اثر نقش بزرگی را ایفا میکند و يك کارگردان متبحر و با تجربه در یک محیط صمیمی بهتر و بیشتر میتواند موفق باشد.

اگر اپرا يك هنر کلاسیک است و باید در اجرا، سنت های مخصوص آن رعایت شود، اما بنظر شما اجرای آن در زمان حاضر نباید با تغییرات و ابتکاراتی که بیشتر ناسلیقه و خواست مردم نزدیکتر است همراه باشد؟

بله، باید حتما اینطور باشد، بیشك اپراهایی که امروز اجرا میشوند

بقیه در صفحه ۹۳





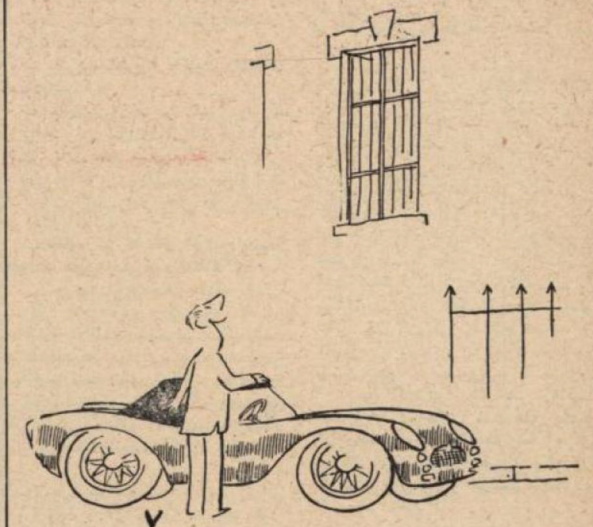
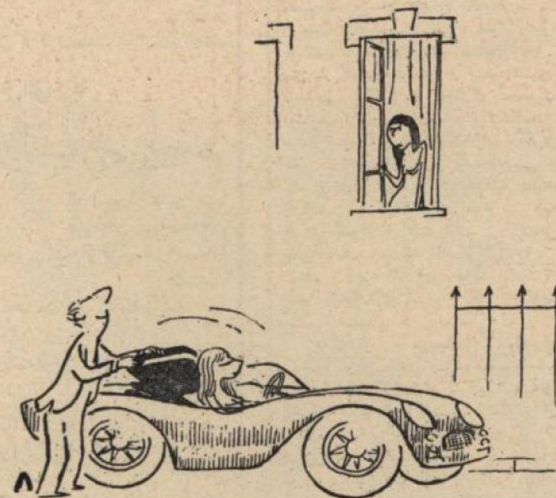
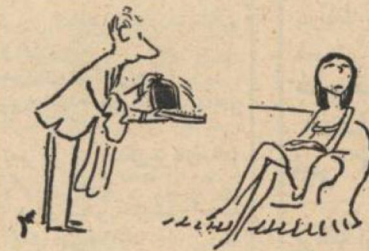
۱

## لباس اسپرتی

یک کت چرمی قرمز  
با بلوز بافتنی زرد  
شلوار پشمی قرمز  
رنگ مناسب اسپرت  
و گردشهای عید

## شوخی

دختری که خیلی فاز میکند!





دولباس  
زیبا برای  
اوایل بهار

— يك لباس از پارچه کرب سبز چینی با یخترگردان بزم ایستاده. دوربندی، چاقو لباس و روی دهانه چپها چرخدوڑی شده است. کمر با قلاب فلزی جلب نظر میکند.

— يك لباس مهمانی از پارچه کرب بژ رنگ. سرشاهه ها بزم هفت بریده شده. يك برش ستاری عمودی در طرف چپ لباس دیده میشود. کمر و قلاب آن از پارچه لباس است.

دوپیس و لباس مناسب  
ایام عید

۱ - يك دوپیس از پارچه توبه بشی سفید و قهوه‌ای روشن. یخه آن انگلیسی است. سه دهانه جیب که بزم کج است روی کت سفید میشود. دکمه بزرگ و يك کمر با فکل این کت را میآرید. دامن چهار تریک است. چرخ دوزی های زیادی بر زیبایی این دوپیس میفزاید.

۴ - يك لباس از پارچه پشمی کرم رنگ. یخه بزم کلودین است و تکه یخه که روی آنرا چهار تکه میآرید جلو بالاتنه جلب نظر میکند. کمر آن با قلاب بزرگی بر زیبایی لباس میفزاید. بالاتنه این لباس بلندتر از معمول است و در محل درز بالاتنه دامن دو برگردان جیب دیده میشود.





## بهار

# ۱۳۴۸

۱ - يك لباس از توید بسیار نازك و بی آستین برای جای بعد از ظهر . بالاتنه بلندتر از معمول است و دو دهانه جیب عمودی روی بالاتنه دیده میشود . هشت دکمه بالاتنه را میآراید .

۲ - يك لباس از پارچه سرامه ای رنگ برای شب . یخه یقرم هفت است و سه دکمه بابتدینك برای زینت دادن لباس میباشد و ۵ دکمه با بند دینك جلو بالاتنه بطور بسته میباشد . جلو دامن يك پلی از داخل دارد .



يك مانو پشمی از درآ . یخه و برگردان جیبها از پارچه مشكی میباشد كه روی آن منجوق دوزی شده است .

يك لباس از پارچه مشكی بفرم یكسره . پائین دامن از دوش مشكی رنگ است .

پائین دامن لباس گلدوزی و منجوق - دوزی شده است .

يك لباس از مخمل زرشکی بزرنگ كه بالای لباس و آستینها و لیه دامن بفرم راه راه منجوق دوزی شده . گلهای تك از منجوق اهری لباس دوخته شده است .





خلاصه شماره های گذشته

یکی از دوستان خبرنگارم اطلاع‌داد خانمی را یافته که چهل و سه شوهر کرده و چهل و سومین شوهرش گریخته و او را تنها گذاشته است. این خانم تعریف کردند در آبادی ... نزدیک تهران بدنیا آمدم. پدرم مردی روستائی بود که چند زن گرفت. زن پدرم مرا آزار میداد و کتک میزد. يك زن شهری که برای تابستان اتاق‌های ته باغ ما را اجاره کرده بود مرا با خود به شهر برد ، در خانه آقای مدیر خواندن و نوشتن آموختم . حسن پسر بزرگ آنها یکروز باتاق من آمد و حادثه‌ای که نباید اتفاق بیفتد واقع شد . وقتی آقای مدیر و خانمش از این ماجرا مطلع شدند همراه پسر مردی هفتادساله بنام حاجی‌رجب‌حلوائی شوهر دادند که دوزن دیگر و تعدادی فرزند داشت . من در خانه حاجی توانستم سوکلی بشوم بطوری‌که پس از چند ماه حاجی مبلغ قابل توجهی پول و لیره های طلا و يك باغ بزرگ در شیران و خانه مسکونی‌ام را بمن بخشید. تصادفا دوسه‌ماه بعد از این واگذاری بیمار شد و مرده . من پس از مرگ او در واقع زنی ثروتمند شدم. یکروز برای سرکشی به باغ شیران رفتم و آنجا با همسایه باغ که مردی جوان و زیبا بود آشنا گردیدم . او باورخسروخان نام داشت و از يك خانواده اشرافی بود. عاشق من شد ، قبول کردم با او ازدواج کنم اما بشرطی که برای من معلم بگیرد و بمن تعلیم دهد تا منم يك زن تربیت شده و اشرافی بشوم . ما باهم ازدواج کردیم. بزودی من با سواد شدم و نواختن پیانو را نیز آموختم ، یکروز شازده خانم ، مادرش و دوخانم دیگر بخانه من آمدند من فهمیدم باور مجبوراست مرا طلاق بدهد از باور طلاق گرفتم و بعد بهمسری مردی درآمد که به بیماری سرع مبتلا بود و در خواب راه میرفت و حرف میزد صداهائی و مشتتاک از گلوئی خود خارج می‌کرد بزحمت وکیل و دادن حق معالجه از او ملاقا گرفتم. چندی که گذشت يك (خان) سی‌وشش ساله که به بیماری قلب مبتلا و برای معالجه موقتا به تهران آمده بود از من خواستگاری کرد. بهمسری (خان) درآمد و باهم به سفر خارج ایران رفتم. دوروز قبل ازاینکه حرکت کنیم بمن گفت که هر لحظه ممکن است من بمیرم. بعد از مرگ من افراد عثیره چیزی بتو نمیدهند پس همین حالا سهم ارت ترا میدهم. باهم به سفر خارج از ایران رفتم و خان در آنجا فوت شد. در لبنان يك مرد هندی که خونرا راجا معرفی میکرد عاشق من شد و تا تهران بدنقالم آمد . از من خواستگاری کرد. بهمسری او درآمد و باتفاق کوک‌خانم و دمشقی رانده‌ام بطرف هندوستان حرکت کردیم ، اما وقتی بانجا رسیدیم معلوم شد شوهر من شخص دیگری است که راجای واقعی اوست . من بگریه افتادم . در همین موقع دریاز شد و راجای واقعی که جوانی خوش هیكل بود وارد اتاق شد او شوهر من بود . قیافه‌اش را پسندیدم اما نمیدانستم عییش چیست که هیچ زنی با او زندگی نمیکند . این حقیقت چند شب بعد در شب زفاف ما معلوم شد . راجا مردی سادیک و منحرف بود که بهنگام هم آغوشی دست و پای مرا با طناب می‌بست و کتک میزد اما بعد عذرخواهی میکرد و مرا غرق بوسه و پول و جواهر میکرد . چندی که گذشت احساس کردم نمیتوانم با او زندگی کنم. موضوع را با او در میان نهادم دست مرا گرفت و همراه خود به سرداب قصر برد. اینک بقیه داستان ...

— رفت ؟ راحت .

بفکر فرو رفتن و به جرز تکیه‌ادم. خودم را ملامت میکردم . چرا باید اینقدر سنگدل و بیرحم باشم ؟ چرا باید انسانی را اینگونه از خود برنجانم ؟ انسانی که همه دلخوشی و شادکامی زندگی و امیدش بمن بود . چرا ؟ برای او دیگر چه باقی ماند ؟ هیچ . باز در تاریکی و ظلمتی که قبلا حیانتش را فرا گرفته بود فرو رفتم . مسیب این تیره روزی و بدبختی من بودم . از این بابت خوشبختن را سرزنش میکردم . کوک‌ب خانم که سکوت و افسردگی مرا دید بازویم را فشرد و پرسید :

— به چی فکر میکنی ؟

آهی کشیدم و گفتم : — به راجا ، اعتراف میکنم که من آدم بدی هستم . بهش ظلم کردم . اون صادقانه منو دوست داشت اما من امیدشو قطع کردم زندگیو تاریک کردم . میتونستم اون وضعی که پیش اومده بود تحمل کنم . کم‌کم عادت میکردم . برای هر آدمی در بیست و چهار ساعت نیم ساعت یا یکساعت شکنجه و ناراحتی قابل تحمله . منم قدرت تحمل فاراحتی رو داشتم . در عوض محبوب راجا واقع میشدم . همه ثروتشو زیر پای من میریخت . بانوی قصر میشدم . قدرت و اهمیت و اعتبار پیدا میکردم . مگه به آدم از زندگی چی میخواه ؟ خود من دنبال چی دارم میرم ؟ امیدم چیه ؟ اینکه به روزی بولداری بشم . خوشبخت بشم . شوهرم دوستم داشته باشه . همه دنیا یکجا برام فراهم بود . بدرکدم بشیونم .

حالت خاصی داشتم . ندامت تمام رگهایم را پر کرده بود که کوک‌خانم تکانی بمن داد و گفت :

— چته بانو ؟ این مزخرفا چیه میگي ؟ توی همین چندروزه نصف شدی . پوستو استخوانت باقی مونده . خیال میکنی میتونستی تحمل کنی ؟ حالا ملاحظه تورو میکرد اما وقتی مطمئن میشد که دیگه نمیری و همیشه پهلویش میمونی بیچاره‌ات میکرد . روزگارتو سیاه میکرد . چه با چند صباح دیگه ازت سیر میشد و با خفت و خواری باهات رفتار میکرد . عاقل باش. درست فکر کن خداوند یارو یاورت بسود که باین زودی دست از سرت برداشت و ولت کرد . شهبازو در نظر مجسم کن . اون طناب آبیئه اون کتکها ، اون گازها ، اون حالت وحشیانه‌اش وقتی که می‌بوسیدت اینارو پیش چشمت بیسار بعد دچار احساسات بشو .

مثل این بود که سخنان او مرا از خواب بیدار کرد .

براستی منظره شیها را در آن اتاق ، با دست و پای بسته پیش چشم مجسم کردم و دچار اشمز از شدم . برخود لرزیدم و روی را برگردانیدم و گفتم : — حالا که اون رفت حرف زدن ما دیگه بیخوده . گذشت و رفت . کوک‌ب خانم برای اینکه مرا دراتخاذ تصمیم آزاد بگذارد و تا بعد احوالنا مورد مواخذه من قرار نگیرد خودش را کنار کشید و گفت :

— حالام نگذشته . هنوز دیر نشده.

همین حالام میتونی سوار ماشین بشی و به دمشقی بگی راه صفا آبادو پیش بگیره و تورو بانوجا برسونه . لبخندی زدم و گفتم :

— من تنها ؟

— آره دیگه . تنهای تنها . من نمیام . من هرگز بانو جنهن‌دره برنمیگردم . اونجا قصر با شکوهیه خیلی مجله . خیلی قشنگه . اما جای من نیست . جای توام نیست . من و تو ههون خونه شمرن را میخوایم . اون زیرزمینهای خنک تابستون ، اون گرمی گرم زمستون ، اون حمام مخصوص خودمون گرم با (بی‌بی‌جان لالاک) که با کسه و روشور کسه‌هون بکته و بعدشم کوفته برنجی و ترشی لینه باد همچون بخوریم و بالاخره اون آبگوشت بزباش و شامی نخودچی . زندگی ما اینه . من نه زیون اینارو بلدم ، نه اون غذاهای تند و تیزشونو میتونم بخورم و نه بسا این آمدها که موی سر و تشونو روغنهای بدبو میمالن میتونم زندگی کنم . قریون مملکت خودهون و اون مردم که زیونشونو بلدییم و اون غذاها که از بچگی بهشون عادت کردیم .

این را گفت و راه را برای عبور من باز کرد . وقتی از کنارش میگذشتم دستی به پشتش زدم و گفتم :

— نه جونم . شوخی کردم منم اینجا موندنی نیستم . برمیگردیم ایران و بازم میریم سرخونه و زندگی خودهون . اونوقت هرچی دلت میخواه آبگوشت و خورشت قرمه سبزی و مسی باد همچون بخور . خوشحال شد . صورتش شگفته گردید .

لبخندی زد و پرسید :

— کی میریم ؟

— باید از دمشقی بپرسیم که کی اتومبیلش حاضره . دمشقی درحیاط قدم میزد و باگللهای باغچه ورمیرفت . چشمش که بما افتاد تبسم

بقیه در صفحه ۶۶



# زن صد ستاره





بیت المقدس در سال ۱۹۴۷ میلادی در جریان جنگ مقدس فلسطین ویران شد. در آن زمان، مسلمانان فلسطینی در آنجا زندگی می‌کردند. در آن زمان، مسلمانان فلسطینی در آنجا زندگی می‌کردند. در آن زمان، مسلمانان فلسطینی در آنجا زندگی می‌کردند.

### شرح صفحه مقابل

منظره‌ای از مسجدالحرام که خانه کعبه در میان آن نمودار است. طواف گذاران در اطراف کعبه بطواف مشغولند. مناره‌ها و ساختمان‌های اطراف مسجدالحرام در عکس نمودار است.

مطابق آنچه در قرآن آمده، اول بارخانه کعبه را حضرت ابراهیم خلیل بنیان نهاد و زیارتگاه اقوام شد. مسجدالحرام در زمان حضرت یغیبر و پیش از بعث ایشان یکبار از سیل خراب شد و تجدید بنا گردید. در زمان عبدالملک مروان نیز خراب شد و باز ساخته شد.

مسجدالحرام در دوران‌های مختلف تغییر و توسعه یافته‌است و بخصوص در پنجاه ساله اخیر تغییرات و توسعه زیادی در آن راه یافته‌است.

### بمناسبت عید قربان

این آلبوم رنگی از مراسم حج و زیارت خانه کعبه برای اولین بار در مطبوعات ایران منتشر میشود.



مسجدالحرام که خانه کعبه در وسط آن نمودار است و نمازگذاران تمام مسجدالحرام را پر کرده‌اند.

# در زیارت کعبه

## عقل و احساس آدمی چه می‌بیند؟

آقای ابوالقاسم پاینده، نویسنده و محقق و روزنامه‌نگار و نماینده مجلس شورای ملی، در رشته تاریخ اسلامی تبحر دارد. و تالیفات ایشان در این زمینه بی‌شمار است. مرجع و استناد دانش پژوهان است.

بهمین جهت ریتر زنروز، بمناسبت عید قربان و ایام حج، برای تهیه یک مقاله کوتاه تحقیقی پیرامون «سفر مکه و زیارت خانه خدا» بایشان مراجعه کرد و طی گفت‌وگویی اطلاعات جالب و خواندنی زیر گردآوری شد.

### حج بمعنای امروزی از چه تاریخی و چگونه آغاز شد؟

آقای پاینده: حج بمعنی زیارت است. در قرآن است که هر کس استطاعت دارد حج بر او واجب است. حج بصورتی که امروز معمول است، خیلی پیش از اسلام معمول بوده است، اصولاً مراسم زیارت یک بنا بعنوان مظهر موجود والاتر، یا به تعبیر دیگر



این هم منظره‌ای از کوه حرا و غاروحی است.

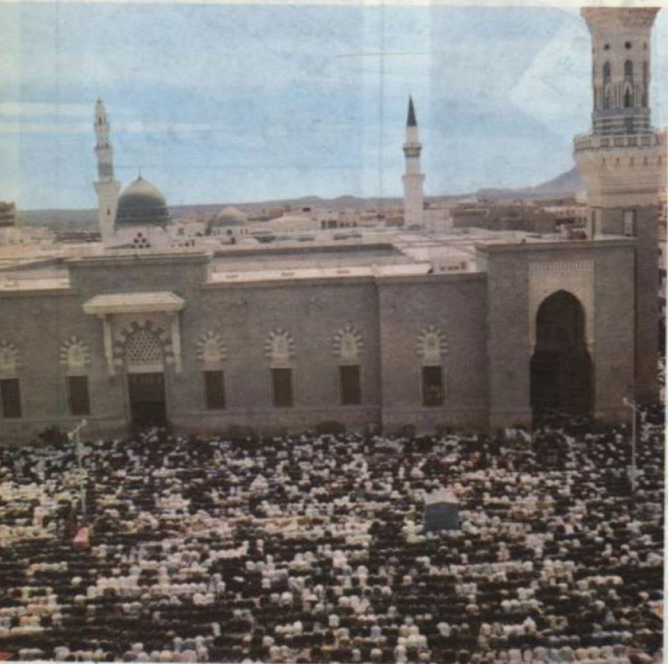
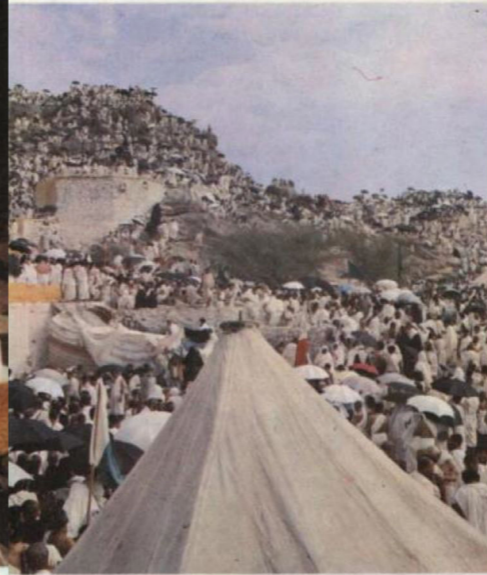




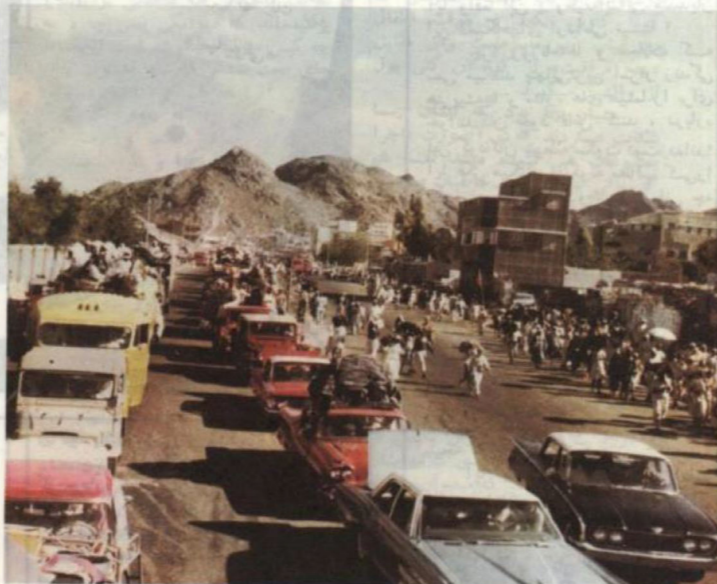
چاه زمزم از مکان‌های مقدس است. مطابق روایات، خداوند این چشمه را برای حضرت اسمعیل که با مادر خود در صحرا مانده بود بوجود آورد. برچاه زمزم بنای جدیدی ساخته‌اند که در عکس دیده میشود.



۲ - کوه حرا که غار وحی در بالای آن است. برطبق روایات، حضرت پیغمبر پیش از بعثت هرسال یکماه رمضان را در غار حرا عبادت مشغول بودند. این غار بهمان صورت حفظ شده است و از چند سنگ بزرگ که از بالای کوه افتاده و روی هم چیده شده، تشکیل شده است. در داخل غار برای ایستادن و خفتن يك نفر بخوبی جا هست و مطابق روایات، اولین آیات قرآن در این محل بر پیغمبر بزرگوار ما نازل شده است.

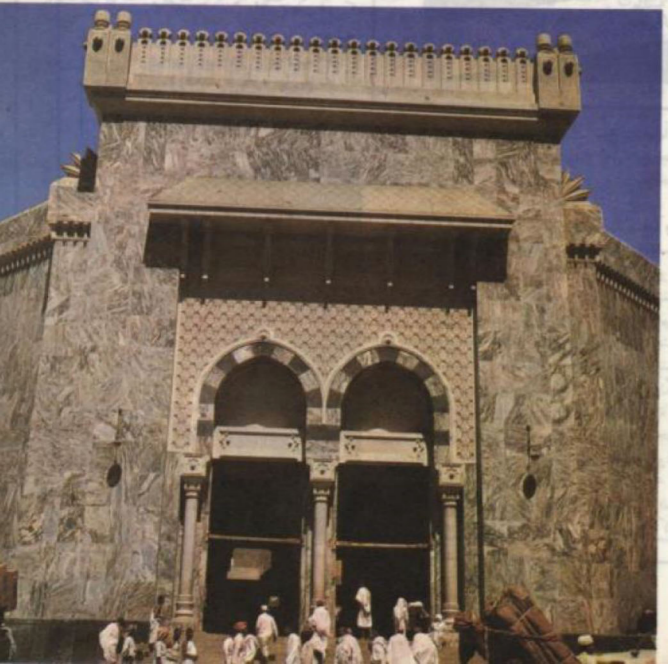


۳ - منظره‌ای از دهکده منی که در فاصله هشت کیلومتری مکه واقع است. اقامت در منی جزو مراسم حج است.



۴ - حاجیان پس از اقامت عرفه، روز بعد بسوی منی حرکت میکنند. دو تصویر فوق مراسم باشکوه حرکت حاجیان را نشان میدهد. یعنی با اتوبوس و بعضی پیاده و بعضی با چارپایان میروند.

۵ - «رمی جمره» یعنی پراندن سنگ جزو مراسم حج است و در ایام اقامت در منی حاجیان باید سه بار تعدادی سنگ در محل مخصوص پرتاب کنند.



۶ - مراسم نماز در مسجدالحرام، در ایام حج مراسم نماز ظهر و عصر در مسجدالحرام بجا میشود و چند هزار نفر در آن شرکت میکنند.

۷ - یکی از درهای مسجدالحرام. این درها در چهل ساله اخیر با سنگهای گرانقیمت و معماری تازه بنیان شده و بسیار باشکوه است.

۸ - حجرالاسود، سنگی است که در گوشه بیرونی خانه کعبه بردیوار نصب است. مطابق روایات این سنگ را جبرئیل از آسمان آورده است. این سنگ از کثرت تماس دستها و صورتها در طی قرون سائیده شده است و آنرا در قابی از نقره نهاده‌اند. زائران ممالک مختلف علاقه شدیدی بپوسیدن حجرالاسود دارند ولی مأموران سعودی مانع از اینکار میشوند، زیرا مطابق عقاید مذهب «وهابی» پوسیدن سنگ نشان بت‌پرستی است.





## نامه یک دختر زشت به پروردگارش

این روزنامه ارگان رسمی آدمهای است که حرف حساب و زبان خوش و نقل و روایات با مزه دارند .

# روزنامه خودتان



عقاید ملل درباره زن

کمی که تصور میکند با زور یا ساجت میتواند تصمیم زن را تغییر دهد یا اسحق است یا خودخواه! «مالزیایی»

زنی که ظلمت ملو از عشق با نفرت باشد ، قدرت آنرا دارد که هر کاری بست بزند . «لاتین»

چانداران زیادی در دریا و خشکی می بینیم ، اما زیباترین آنها يك زن است . «اسپانیولی»

زشتی محافظ زن است ! «عبری»

زن را با چکش بکوب و در کوره بگذار ، حاصل کارت طلا خواهد بود! «روسی»

زن و آسیا همیشه در طلب هستند ! «ایتالیایی»

لشک زن بیوه زود خشک میشود «دانمارکی»

این هم مساله ایست

## برای نیکوکاری تبلیغ کنید!

اول اجازه بدهید يك سؤال از شما بکنم : آیا شما میدانید در شهر بزرگ ما چند پرورشگاه وجود دارد و چند هزار کودک در این پرورشگاهها زندگی میکنند ؟

قطعا نمیدانید . چرا ؟ در حالیکه حتی بچه دهساله شما بخوبی میتواند اسامی سینماهای تهران را بشمارد و محل يك يك آنها را تعیین کند ... در حالیکه اکثر شما با کوچکترین مسائل زندگی خصوصی هنرپیشهها و ستاره های سینمایی آشنایی دارید . علت معلوم است . برای اینکه هیچکس نبوده یا شما از این اطفال بی پناه و زندگی آنها حرف بزنند ، هیچکس شما گفته که در این پرورشگاهها هنوعان کوچولوی شما چشم پراه محبت و کمک شما هستند ... وبالطبع شما نیز آنها را بدست فراموشی سپرده اید .

چرا آنقدر که درباره فلان روغن نباتی یا تیغ صورت تراشی یا فلان سابون وگرد لباسشویی تبلیغ میشود ، درباره نیکوکاری و لزوم کمک بهمنوعان با مردم گفت و گو نمیشود؟ چرا رادیو و تلویزیونها وظیفه خود نمیدانند که در این باره با مردم حرف بزنند و بخصوص مردم را با زندگی کودکان پرورشگاهی و محرومیتهای عمیق آنها آشنا کنند؟ آیا واقعا این ، وظیفه انسانی متصدیان این دستگاههای ارتباطی نیست ؟

چرا روزنامهها و مجلات که سعی میکنند پنهانیترین اسرار زندگی هنرپیشهها و ستاره های سینما را برای خوانندگان خود فاش کنند ، درباره این کودکان بنوطه سکوت دست زده اند؟ آیا فکر میکنند اینگونه مطالب کسی را جلب نمیکند ؟ اما وظایف انسانی چه میشود ؟ آیا تنها مساله ، جلب درآمد است و بس ؟

من مطمئنم که اگر مردم بسا مشکلات این بچهها آشنا شوند ، آنها را تنها نیکنگارند و دیگر این بچهها بی تن پوش و بی پایوش نمیمانند ، چون مردم ایران انسانهای خوش قلب و مهربان هستند و بارها نشان داده اند که در کمک بهمنوعان خود بیضایقه گام بر میدارند . پس بفرم بگوئید تا نتیجه مطلوب حاصل شود .

آیا بهتر نیست مدارس دیررنامه های باز دیدی که برای دانش آموزان ترتیب میدهند ، دیدن از پرورشگاهها را هم منظور کنند تا بچه ها ضمن آنکه در موزهها با آثار ایران باستان و لباسها و طرز زندگی مردم دورههای قدیم آشنا میشوند ، در زندگی و درد دل همسالان همعصر خود نیز آگاه شوند . این دیدار ، روح گذشت و نیکوکاری تیره پختانی چون من که تنها گناهانم فقدان زیبایی ظاهر است نگرسته اند . من هرگز نخواهم که یکی از آنها عاشق زن زشتی شده باشم !

خدایا ! منهای زیبایی ، مفهوم زن چیست ؟ من چیست ؟ خدایا ! من دیگر قدرت تحمل اینهمه سختی را ندارم . من امشب باستان

روزم را با نوشته های آنها پر کردم .

بقیه در صفحه ۵۸



## گوئیم و بشنویم

آقای هرمزس - نوشته اند که در آرزوی خانه کوچکی هستند که قیمت آنرا با قسط ماهانه ۲۵۰۰ ریال بپردازند . انشاء الله که ایشان به آرزویشان برسند!

آقای حسن رهروان - نوشته اند که دو برادر با سامی علی و حسین میر - احمدی دارند که ۲۵ سال است از آنها بیخبرند . نام پدرشان محمد حسین حسینی و نام مادرشان سکینه عاقبتی است و اهل چترود کرمان هستند . ایشان از کسانی که از برادرانشان اطلاعی دارند خواهش کرده اند به نشانی ( کرمان - خیابان ولیمهد - کوچه بهشتی کاشی ۸۲ ) مکاتبه کنند و او و مادرشان را از نگرانی برهانند .

خانم عنرا فغانی - ازساری - از مردم کوچشان که همه عمرشان را با ایستادن دم در خانه تلف میکنند گله کرده اند ... والحق گله ایست بجا . خانم شیده رب - هم نامهای نوشته اند که رسیده و خوانده ایم و نظرشان را پسندیده ایم .

خانمها : نرین سهران انصاری - زهرا افضل الدینی و آقایان : م. ش. - داریاغیبی - تحصیل کریمی و غلام داود گودرزی اصطلاحات محلی شهرهایشان را فرستاده اند ... همچنین بانو هایزاده و آقایان : فتحعلی نارنجی - حسین سنگلزاده - قاسم مصومی - حسین پسیان و سید حسین سیدی مطلق اشعاری فرستاده اند که همه رسیده و از لطف همه دوستان سپاسگزاریم .

● آقای جلال خبیری فرد - شرحی نوشته اند از مزاحمتهای لاینها و ولگردهای جلو سینماها نسبت به هوشیارگان و بانوان و اینکه يك مامور پلیس با خونسردی ناظر جریان بوده و عکس العملی نشان نداده ... که این رشته سر دراز دارد ...

● آقای دکتر علوی - شرحی نوشته اند در شکایت از يك موزه خصوصی که گویا کارش نگهداری موقت اطفال در غیاب پدر و مادرهاست و در مقابل «عدم مراقبت» از کودکان کلی پول از والدین میگیرد ...

● بسیار بجا بود که ایشان رسماً شکایت میکردند که در آن صورت ماجرا بیطبوعات هم کشیده میشد که هم گوشمالی بود در حق خطایان و هم هتاداری برای پدر و مادرها ...

● دوشیزه سودابه اسدی - از شاهی - درباره اختلافی که بین مدیر جدید دبیرستان ناموس شاهی و دبیران آنجا وجود دارد و بی توجهی اداره آموزش و پرورش محل به اداره شکایت کرده اند ... که امید است مورد توجه مقامات مسؤول آموزش و پرورش قرار گیرد .

● دوشیزگان افسانه ، افروز ، نرین و آرزو - دانش آموزان یکی از دبیرستانهای رشت از سردی کلاسهایشان شکایت کرده اند ... که امیدواریم حالا دیگر بخاریهای مدرستان روشن شده باشد .

● آقای غ . د . د - از دلجیان - از معلمش گله کرده که بیهوده او را مردود کرده است برای اینکه نشان بدهد میتواند ... امیدواریم مردم دورههای سوء تقاضی رخ داده باشد ، و گر نه يك دبیر تحصیل کرده و شریف نظرات شخصی خود را در نرشت شاگردانش دخالت نمیدهد .

● بانو ش . الف - از درگر - از طرف مادران دانش آموزان دبیرستان بروین این شهر از رفتار و حرکات مریبان این دبیرستان بخصوص خانم ناظم بدت انتقاد کرده اند .

## باسخ به يك مقاله ماهم از آموزگاران گله داریم!

چند شماره پیش مقاله ای در زن روز چاپ شد زیر عنوان «آموزگاران از پدران و مادران گله دارند» این هفت نامه ای داشتیم از يك مادر که با اشاره بآن مقاله ، درخواست کرده بود گله پدران و مادران را نیز در مجله منعکس کنیم ، و اینک متن نامه : چندروز پیش از طرف مدرسه بنده را برای انجام کاری خواسته بودند . من که تا بحال - در عرض مدتی که دخترم بمدرسه میروم - بمدرسه او نرفته بودم ، از این موضوع خوشحال شدم که موقعیتی پیش آمده و میتوانم از وضع تحصیلی بچم آگاه شوم ... و چون مقاله شمارا هم خوانده بودم با جرات زیادی وارد مدرسه شدم ، اما چشمتان روز بد نبودند ! اول خیال کردم که عوض مدرسه بيك مجلسی مهمانی وارد شده ام ، چون سرو وضع خانم معلما درست مثل شرکت کنندگان در يك شب نشینی بود .

خلاصه بعد از سلام و انجام کار اصلی ، خواستم از وضع تحصیلی دخترم سؤالی بکنم ، اما هیچکس حاضر نشد جوابی بمن بدهد . متوجه فخر و افاده

بقیه در صفحه ۵۸

## در این دنیای عوضی جن زدگی و داغ!

متمدن شهر بزرگی با نفعتهای فراوان است . متأسفانه هنوز خرافات و فکرهاي عجیب و غریب دست از دامن عده ای از مردم این شهر و بخصوص مردم روستا های اطراف آن برنداشته است . باورندارید؟ باین ماجرا گوش کنید :

شش سال پیش زنی بنام فاطمه در خانه ما خدمت میکرد که از مردم یکی از روستاهای نزدیک شهر بود . او شوهر داشت و صاحب بچه ای هم شد و بعد از دوسال به ده خود برگشت پس از چندی مطلع شدیم که فاطمه بچه دیگری بدنيا آورده و بعد مبتلا به درد سینه شده ، زنهای ده چنین تجویز کرده اند که چون او «جن زده شده» باید بچشم برود و چند توله سگ بیآورند تا سینههایش را مک بزنند و چند دواي دیگر ... فاطمه این دستورات را انجام داد و مرض سختی شده بود که او را بشهر آوردند و پس از چند روز معالجه از خطر مرگ جست .

چند ماه پیش خبر شدیم که دختر فاطمه که پنجسال دارد مریض شده است و بار اهالی ده بیماری او را «جن زدگی» تشخیص داده اند و گفته اند باید او را بشهر بیآورند و دانش کنند! فاطمه دخترش را بشهر آورده و بخانه پسرزن خودی که گویا معناد بتریاك هم هست برده است و پسرزن ضمن تأیید تجویز مردم گفته :

چون بچه سیداست باید او را سه چهارشنبه پیش من بیآورید تا داغ کنم! اما جریان داغ کردن از ایتقرار است که چند میل و مقداری پنبه نسوز

صفحه ۵۵

صفحه ۵۴





# EXPRESSION

نگاهی که تا اعماق دل ها نفوذ می کند

<p><b>Lancomatic :</b> لانکوما نیک ، ریل ماتج ، برس لانکوما نیک با طبع جدید مخصوص اثرهای شمارا پرشت ، با حالت و کشیده ترینها ۴ رنگت .</p>	<p><b>Traceur compact</b> خط چشم فشوده ، رنگت آی لاینر بمراه با طم فوق العاده ای از سوی سمورک بشما امکان میدهد خطوط تمنا زو بی نظیر کشی ۴ رنگت .</p>	<p><b>Ombre Mate :</b> امبرومات ، سایه چشم جدید که به لطفت برس خاص خود آسانی و بطو بجزوخت در پشت پیکمانش می پذیرد . ۷ رنگت .</p>	<p><b>Duo Ombres Mates :</b> دو امبرومات ، سایه چشم دو رنگت همراه با برس مخصوص «در فرم» بهمین مولتی امبرومات ، سایه چشم ۴ رنگت بمراه با جان برس .</p>	<p><b>Fard à cils :</b> ریمل شوره ، فرمول جدید این ریل شوره جینه بی نظیر و برس مخصوص آن تمنا از این محصول رفوق العاده راحت آزاد بی رقیب ساخته است . ۴ رنگت</p>
---	--	--	---	--

# اکسپرسیون اکسپرسیون لانکوم ، خالق نگاه جذاب

سایه و نشین پاکت .... خطوط ظریف  
پشت چشمان .... شرکان مطیع و کشیده ....  
برای چنین آرایش خیره کننده ای لانکوم  
۵ محصول جدید و بی نظیر سری اکسپرسیون را در  
۵ جعبه زیبا بشما تقدیم میکند تا نگاه شما  
۵ برابر گیرا تر باشد .  
۵ معجزه گر که نگاه شما را گویا و افسانه ای میکند

LANCÔME

لانکوم



# مامی شورت خوشبو

(نوع جدید)

## برای نوزادان و کودکان

بدون حساسیت . در دو نوع کشدار و دگمه‌دار

مرکز پخش - بازار جامع شرکت پلاستو تلفن ۵۴۴۸۸

### کارون پاریس

فلوردوروکای

گرانترین عطردنیایا

به خانمهای

بالا ترازیست سال

تقدیم میدارد



FLEURS DE ROCAILLE

**CARON**

PARFUMEUR  
PLACE VENDÔME - PARIS

## استیل برنز

تهیه کنندگان انواع آرایشی و بهداشتی و پراچهار استیل برنز  
خیابان شمیران ریسکاه عورضی تلفن ۷۶۵۱۲۱

دکتر قیصر ۷۶۵۶۱۴  
متخصص فیزیوتراپی از کیهناک  
درمان فلجها - دردهای عصبی-  
عضلانی و رماتیسم - سیاتیک  
تخت جمشید چهارراه بهار کوچه آفتاب

آموزشگاه آرایش آریان  
جهت دوره جدید هنر جو میبذرد  
لشکر - خیابان غفاری تلفن ۹۵۳۳۴۰

### مامم از آموزگاران بقیه از صفحه ۵۵

خانم معلمه در برابر خودم شدم که گویا بخاطر چند کلاس درس بیشتر که خوانده‌اند خیال میکردند اتلاطونی هستند . در برابر یک فرد عامی ! تازه این رفتارشان در مقابل بنده بود که سر و وضع چیزی کمتر از آنها نداشت و از لحاظ سواد هم چندان پایتینتر از آنها نیستم . وای بحال مادر کارگری که بخواهد برای اطلاع از درس و تحصیل بچه‌اش بمدرسه‌ای برود و با این خانمهای پرافاده روبرو شود ! اگر خانمهای معلم مدارس تهران وسایر شهرستانها هم چنین خود خواه و خوداراء باشند ، دیگر چه جای گد

از پدران و مادران ؟ طبیعی است که در چنین شرایطی همکاری میان خانه و مدرسه بوجود نیاید ویرما و بچه‌های بیگناه ما همان میرسد که تاکنون رسیده است ! البته ما از تمام آموزگاران قدردانی میکنیم و زحمت آنها را هم نادیده نمیگیریم ، اما باید این اجازه را بمادران و پدران بدهند که مانند یک دوست با آنها بصحبت بنشینند و مشکلاتشان را با هم در میان بگذارند و گر نه چگونه میتوان انتظار بهبود در وضع اخلاقی و تحصیلی نوباوگان این کشور داشت ؟

«پری . آ - از اهر»

### «اطلاعیه»

#### موسسه عالی آموزش آرایش فتن

وابسته بقدراسیون بین‌المللی مدارس

تنها موسسه منحصرا بفرآرایش ایران که در دنیا مدرسه شناخته شده نمونه ترقیات جدید که طی این سیستم و مطالعات طولانی بدست آمده در اینجا شما طی دروس مختلفه برای گذراندن امتحانات آمادگی پیدامیکنید و با جدیدترین مدل‌های بین‌المللی آرایش وزیبائی آشنا میشوید و با تکنیک و متد دروس ما که بوسیله فیلم و اسلاید بطریقه سعی و بصری تدریس میشود ، میتوانید جوابگوی مشتریان خود باشید ، در پایان از دو دیلم رسمی وزارت آموزش و پرورش و دیلم بین‌المللی برخوردار میشوید در صورتیکه مایل باشید از کاروان اعزامی ما برای مطالعه رشته آرایش به اروپا میتوانید استفاده نمائید.

خیابان پهلوی نرسیده به چهار راه تخت جمشید شماره ۱۰۴ تلفن ۶۱۱۳۳۸

### آموزشگاه آرایش موج

بامتیاز رسمی وزارت آموزش و پرورش دوره تکمیل آرایش مو و صورت و کیسوی مصنوعی را آموخته و به‌اخذ گواهینامه رسمی نائلشوید شماره مقابل دانشگاه خیابان فخر رازی پائین تر از چهارراه ناهید

### نامه یک دختر زشت بقیه از صفحه ۵۴

تو بر میگرم تا در خلقتم تجدید نظر سینمخشک مرا تبدیل به برجستگی بلورین و رخسار زشتم مبدل به صورتی دلپذیر و دلارا سازی . هر چه زیبائی در قلب و روح هست بگیری و تبدیل بزبائی و جلوه ظاهر کنی چون در

عصر ما تنها زیبائی صورت و اندام دلها را بزنجیر مهر و محبت میکند نه زیبائی قلب و روح ! خدایا ، مرا بخاطر گناهی که ندارم بیخش ندرام بیخش نوشتہ : گلپانوطاهری - از مسجد سلیمان

# دختر بلهوس

قسمت دوم

خلاصه شماره گذشته

مارسل دکتر جوان و عوقتی است که دختری بنام مارگریت را دوست دارد و نازد شده‌اند . لکن مارسل خواهری بنام کلودین دارد که مایل است قبل از ازدواج زندگی خواهرش را سر و سامانی بدهد . یک شب کلودین برای برادرش اعتراف میکند که وقتی به جنگل رفته بودی مرد ناشناسی او را با ضربهای بیهوش کرده و به او تجاوز کرده مارسل متوجه میشود که خواهرش آبتن شده.



۳۸

ایان هم خیال میکنم بجز مرگ چاره دیگری ندانم بازم اگر پایا بنهد با قلب بیماری که دارد حتما سکنه میکند.



۳۷

چرا همانوقت جریان را به من نگفتی . میتوانستی به من اعتماد کنی و از من کمک بخواهی.

خجالت میکشیدم . میترسیدم . حادثه چنان ناگهانی اتفاق افتاده نبود میتوانستم آنرا باور کنم . بعد که حقیقت تلخ و وحشتناک را درک کردم ، میخواستم خودم را بکشم.



چطور به پاریس برگشتی ؟

با اتوبوس یک نانشی که بطرف پاریس می‌آمد . هیسکه به خانه رسیدم ، برای دوستانه تلفن زدم که از شیت من تکران نشده باشند.

۳۶



فکرش را نکن ، در این بوفیتی که روبرو ت قند دارد از منم خواستگاری کند ، روبرو که آرزویم ازدواج با او میباشد . اگر بنهد چه وضعی دارم به صورت نف خواهد انداخت . باید خودم را بکشم.



بخاطر حفط موقعیت خودت جانبری من بپریم و پایا دق مرگ بشود ؟

نه کلودین . ترا دوست دارم . پدرم را میبوسم ... اما ... کمک میکنم . حالا فرصت فکر کردن به من بند.

۴۱



مارسل ، اگر میتوانی مرا ببخشی ، اگر میتوانی ارمن بشتر باشی . کمک کنی ، تو دکتر هستی ، میتوانی مرا لجات بدی و نگداری امید به زندگی را از دست بدهم.

کلودین ، هیچ میدانی ارمن چه انتظاری داری . شرافت پزشکی من ..

۴۰



حرف احتمانه نزد کلودین.

۳۹



از من دلگشا شو مارگریت . بخصوص ایان بیشتر به محبت تو احتیاج دارم.

تو عشق بزرگ من هستی . اگر غم خودت را با من در میان نگداری اندوهت کمتر خواهد شد.

۴۴



خیال میکردم عشق ما به آن حد رسیده که همه چیز را بتوانیم بهم بگوئیم . نیدانستم هنوز مرا یک بیگانه ، و یک آدم غیر قابل اعتماد میدانی.

گر رفتاری من یک مسئله خانوادگی مخصوص خودم میباشد.

۴۳



ناراحتی فکری مارسل تا چند روز مانع میشود که به ملاقات مارگریت برود . مارگریت وقتی مارسل را می‌بیند متوجه اضطراب درونی او میشود.

مارسل خیلی مضطرب هستی . چی شده . به من بگو ...

بعدرت میخواهم مارگریت . مرا ببخش ، نمیتوانم بگویم.

۴۲





مارسل جریان حادثه‌ای را که خواهرش تعریف کرده بود برای مارگریت بازگو میکند.

مارسل، تو خیلی ساده هستی، این داستان مسخره را باور کرده‌ای. جطور ممکن است دوسان کلودین او را تنها در جنگل بگذارند و بدون اینکه به گارد جنگلی و با زاندارم‌ری گم شدنش را اطلاع بدهند به پاریس برگردند. آنها تصور کرده‌اند که کلودین تنها به پاریس برگشته.



بدون اینکه به آنها خبر بدهد... یاده، بدون دلیل، من فکر میکنم کلودین نخواست به پدر حقیقی کودکی را که در تنم دارد به تو معرفی کند و این داستان را ساخته.

ای نسی حق دانستم چیزی به تو نگویم، بجای اینکه مرا دلداری و تسلی بدهی سعی میکنی نسبت به خواهرم در من ایجاد سوءظن کنی.



من فقط میخواهم حقیقت را ببینم... سعی کن خواهرت را وادار به معرفی پدر کودکتی کنی. در اینصورت میتوانی قانونا او را ملزم از ازدواج با کلودین کنی.

میخواهی از خواهرم انتقام بگیری... نواز او مستر هستی، اما من کنکشی میکنم تا بتوانم با پسرارون ست‌لوک که مورد علاقه‌اش میباشد ازدواج کند.



ببینم خانواده دخترک خیلی ثروتمند هستند؟

بله خیلی. پدرش در پاریس یک پزشک خیلی مشهور است، اما کلودین همیشه به من میگفت عشق طیفه نمیتواند... معتقد بود آدمهاییکه پول کمتر دارند فلشان یا تتر است.



زیرا، تو نباید نجویای عاشقانه را خیلی جدی بگیری.

او مرا دوست داشت... مطمئن هستم... یکشب مرا همراه خودش بطرف ساحل برد. به تپه‌های تنها و دورافتاده، گفت مرا دوست دارد و حاضر است برای اثبات عشقش فدای کاری کند.



من او را دوست داشتم... او با هوس بوسه‌خاش بین فیس‌های چه تصمیمی گرفته، خودش را در اختیار من گذاشت. شب فراموش نشدنی و شورانگیزی بود. به من قول داد همیشه خدمت وظیفه‌ام تمام شد با هم رسماً ازدواج کنیم... صبح روز بعد به پاریس رفت.



مارسل، عاقل باش. تو نباید دیوانگی کنی. تصمیمی که تو گرفته‌ای، جنایت است.

بسیار خوب. تو میتوانی یک جانی را فراموش کنی.



مارسل، تو نباید این دیوانگی را کنی. نباید شرافت پزشکی و خوش‌نامی خودت را به بازی بگیری، نباید بارگناه یک جنایت را بدوش کنی.

تو بیش از آنکه بفکر من باشی میخواهی کلودین رسوا بشود. اما من او را نجات میدهم... زندگی را، عشقش را و آینده‌اش را نجات میدهم. حتی اگر تو از کادری که من میکنم متنفر باشی.



تو نباید، شرافت پزشکی و آینده خودت را بخاطر اشتباه و یا بهوسیله خواهرت از من ببری.

مارگریت، این گفتگو بین من و تو هرگز به نتیجه نخواهد رسید... من در باره خواهرم حرف میزنم، در باره زندگی کسی که دوستش دارم و تو از او متنفر هستی... من حاضرم ترا ترک کنم، اما خواهرم را تنها نخواهم گذاشت.



و دیگر از تو خبری نگرفت!..

چرا، مدتی برای نامهای عاشقانه و پراحساسی مینوشت. نامه‌هایش برایم لذیذ و امیدوارکننده بود... روز بروز احساس میکردم او را بیشتر دوست دارم و در انتظار پایان خدمت روزشمار می‌کردم. لکن مدتی است نامه‌اش نرسید.



تا اینکه این نامه پاش او را دریافت کردم.

«زیرا عزیزم... از تاخیر در ارسال نامه معذرت میخواهم. در اینصورت خیلی رنج کشیدم... خیلی مقاومت کردم، اما ناچار باید در مقابل خودخواهی و بیرحمی پدرم تسلیم شوم. پدرم به زور مرا برای رویت ست‌لوک نایزد کرده. از این مرد متنفرم، اما باید با او ازدواج کنم همیشه در قلب من خواهی بود. خواهش میکنم فراموش کن. خدا حافظ زائران...»



باور نکردنی است... تصور نمیکردم در زمان ماهم پدری باندگی دخترش را به زور شوهر بدهد.

توانستم الا چند روز مرخصی بگیرم به ملاقاتش بروم وقتی فکر میکنم باید برای همیشه او را از دست بدهم دیوانه میشوم.



چرا اینطور درباره من قضاوت میکنی.

تأسف من از اینستکه اصلاً چرا جریان را برای تو تعریف کردم. الان هم از اینکه راز مرا فاش کنی و مرا رسوا کنی هیچ ترسی ندارم.



مارسل، اگر واقعا فکرمیکنی من آفت‌زد پست و کثیف هستم باید بین ما همه چیز تمام باشد.

در هر صورت بی‌تراست مدتی از هم جدا بشویم. من راه خودم را بروم و تو هم به راه خودت برو، امیدوارم سعی کنی از پشت بهمن خیره بزنی.



کسی که دوست دارد و عاشق میشود، نمیتواند نفرت‌انگیز باشد. مناسقم که تو عشق مرا درک نکردی.

من عشق ترا بابت فدا کردن خواهرم نمیتوانم بپذیرم. امیدوارم مرا ببخشی... فرصت اینکه وقت زیادی با تو بگذرانم ندارم.



در اینصورت مارگریت از شدت انزوا اغلب در اتاقش تنها بسر میرود.

مارگریت، دخترم... خواهش میکنم یک بار چیزی بنویس، تو نباید سلامت خودت را بخاطر بینداری... فراموش نکن که من بجز تو در زندگی هیچکس را ندارم.



گوشه‌گیری و انزواطلبی مارگریت مادرش را ناچار میکند بانگی از دستان دختر او تلفن بزند.

گریستن... تو باید به مارگریت کمک کنی... مارگریت از ناپوش مارسل جدا شده و در غم و تهاهی بسر میرود. خواهش میکنم یا و او را تنها نگذار.



گریستن بنا به سفارش مادر مارگریت به خانه آنها می‌رود و مارگریت را همراه خودش به دانشکده میبرد.

دانشکده دارد



زائران، تازگیها چی شده، خیلی بد فکر هستی.

چقدر به آن دختر اعتماد داشتیم... خیال میکردم همانقدر که من عاشق او هستم او هم مرا دوست دارد.

در همین مدت دو نفر جوان که خدمت وظیفه خودشان را در دهکده کوچکی نزدیک پاریس میگذرانند با هم مشغول صحبت هستند. یکی از آنها سخت در فکر است و ناراحتی خیال افکارش را آشفته



کور خونری جونم، عشق دخترها مثل بارون بهاری تند وزودگذر است.

با او در جریان عید باک آشنا شدم. پدرش در دهکده زادگاه من یک ویلا دارد... آنجا با هم آشنا شدیم، دختر خون‌گرم و بی‌ریایی بود.



دوستی ما خیلی زود میل به عشق آتشین شد.

عشقه‌های آتشین خیلی زود خاموش میشود. مطمئن باش آن دختر قصد خوش‌گذرانی با ترا داشته... سعی کن فراموش کنی.



مارگریت، بخصوص حالا، بیشتر از همیشه باید بفکر درس و تحصیل خودت باشی. نباید بخاطر جوانی که لیفت عشق ترا نداشت رفتاری داشته باشی که مادر را غمگین و نگران سازی.

راست می‌گویی.



حق با تست گریستن... اما نمیتوانم مارسل را فراموش کنم... یقین دارم الان مارسل نگرانی خاطر زیادی دارد.

دنباله دارد



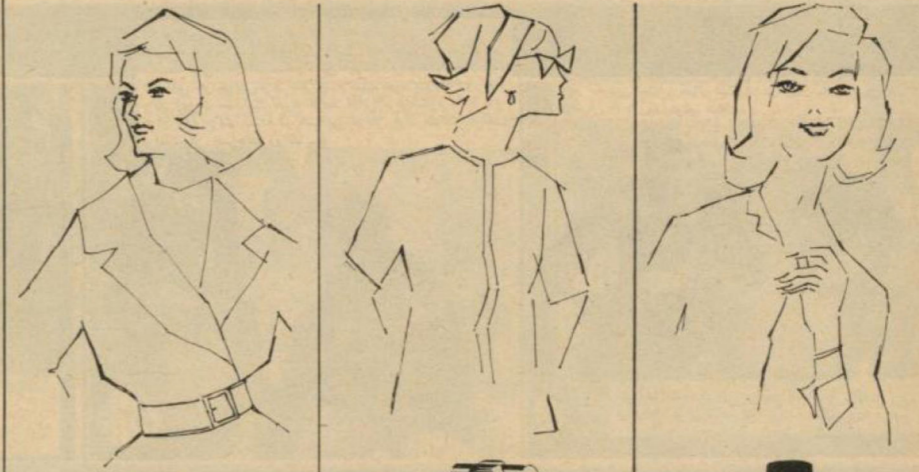
اگر آدم باند خودش باز هم به سراغ تو خواهد آمد، همه میدانند که تو در عشق خودت وفادار هستی.

دنباله دارد



# سیکو

برای خانم های خوش سلیقه و شیک پوش



ضد ضربه ، شیک



اتوماتیک ، واترپروف  
تقویم دار ، ضد ضربه



ضد ضربه ، ظریف

**SEIKO**  
Modern Masters of Time

سیکو بزرگترین سازنده ساعت در جهان

## زن صد ستاره ..

بقیه از صفحه ۴۸

کمان نزدیک آمد و گفت :  
- خانم تیراک میگویم . کار بخوبی  
و خوشی تمام شد .  
- آره . نمود شد اما نه اونطور  
که شماها فکر میکنید . چون من هنوزم  
زن راجا هستم و تا طلاقم نده رسماً آزاد  
نمیشم .

انجام میگیره . شانس شما خوبه . خدا  
شمارو خیلی دوست داره . هرچی بخواین  
فورا اتفاق میفته و فراهم میشه .  
از او سؤال کردم :  
- کی میتونیم حرکت کنیم ؟  
جواب داد :  
- والا خانوم ما تا به ساعت بیش  
قصداشتم اتومبیلو بفروشیم و یا کنار  
خیابون بذاریم و فرار کنیم بهمین علت  
دستگارش نکردیم . بهخوردن باید بهش ور  
هرم . چون میدونین ؟ راه خیلی زیاده .  
توخی نیست . ما باید از چند مملکت  
بگذریم تا به ایران برسیم . اتومبیل باید  
ازهرجهت آماده باشه . که ماروتوی بیابون  
نداره . خطرناکه . مخصوصاً اینکه حالا من  
بکنفر مرد تنها با شما هستم . موقع اومدن  
دونفر بودیم . من و اون راجا قلابیه .  
دوتائی بهتر میتونستیم از خودمون و شما  
دفاع کنیم اما حالا من تنها موندم . اگه  
راهرنیای بیابونی حمله کنن باید فاتحه  
همهچیزو بخونیم چون از من بهتر

هیچکاری برنمیاد مگه ماشین روندن .  
- ایستالا هیچ اتفاقی نمیشه . پس  
زودتر دست بکار بشو . هر وقت حاضر شد  
بما خبر بده . برو .

دمشقی با سرعت رفت . خودش هم  
از اقامت در آن سرزمین راضی نبود . او  
نیز مثل کوکب خانم دلش هوای ایران را  
کرده بود . با اینکه ایران وطن خودش  
محسوب نمیکردید ، با اقامت و زندگی در  
تهران اشتیاق فراوان داشت و گاه و بیگاه  
این موضوع را افشا میکرد . کوکب خانم  
پیشنهاد کرد که جامد آنها و بسته هارا باز  
کنیم و ببینیم چه چیزهایی برای من گذاشته  
اما من مخالفت کردم و گفتم :

- باز کردن و دوباره بستن ایناسخته .  
باشه بهبارکی تهران باز می‌کنیم .  
باین ترتیب موضوع باز کردن بستهها  
منتفی شد . من بقدر کافی لباس همراه  
آورده بودم و احتیاجی بگشودن جامد آنها  
نداشتم لذا فکر باز کردن بستهها را که  
خیلی با دقت و استحکام بسته بندی شده  
بود از سر بیرون کردم . از این گذشته  
دوست داشتم با لباس ساری وارد ایران  
شوم در حالیکه البته داخل جامدان همه  
لباسهای معمولی بود که از تهران با خود  
برده بودم .

من و کوکب خانم روی پلگان نشستم  
و به صحبت مشغول شدیم . یکساعت بعد  
دمشقی برگشت و خبر آورد که :

- خانم ماشین حاضره . هیچ ایراد  
و اشکالی تو کار نیست . موتورش مثل  
ساعت کار میکنه . من با همین اتومبیل  
میتونم شمارو بکدورتنام دوردنیابرجخونم  
و سالم بجای اول برگردونم .

خوشحال شدم و دستور دادم بکنمک  
سرایدار و مستخدم جامد آنها را باز کند تا  
همان ساعت حرکت کنیم . راه را یکبار  
پیموده بودیم و میدانستیم که کجا باید  
برویم و کجا باید استراحت کنیم . دمشقی  
جامد آنها را باز کرد و خوب با طناب بست  
و اطلاع داد که همه چیز برای عزیمت  
مهیاست . من مقداری پول به مستخدم و  
سرایدار دادم و سوار شدیم و حرکت کردیم .

آنشب را در هنلسی در شهر مجاور  
سری کردیم . هرچه بیشتر از صفا آباد و  
محل زندگی راجا دور میشدیم من خود را  
آرامتر و خوشتر احساس میکردم . اگر  
چه هنوز رسماً مرا طلاق نداده بود معیناً  
راضی بودم و میدانستم حتی بوسیله مکاتبه  
از او طلاق میگیرم و کار متارکه را انجام  
میدهم . این بنظر من چندان اهمیتی  
نداشت .

راه بازگشت طولانی‌تر و خسته‌کننده‌تر  
بنظر میرسید . هرچه میرفتیم تمام نمیشد .  
بالاخره دو روزونیم بعد به مرز هندوستان  
و افغانستان رسیدیم . ماموران مرزبانی  
دستور توقف دادند . میخواهند بر طبق معمول  
گذرنامهها را ببینند و جامد آنها را  
بگردند . دمشقی ماشین را بداخل محوطه  
مرزبانی راند و متوقف گردید . من پیاده  
شدم اما همین که پای خود را زمین گذاشتم  
از حیرت بر جای ماندم زیرا اتومبیل راجا  
را در آنجا دیدم . او در مرز چه میکند ؟  
این سؤال را از خودم کردم و جوابی  
برای آن نیافتم . دمشقی هم متوجه شد و  
سرس را از پنجره ماشین بیرون آورد و  
گفت :

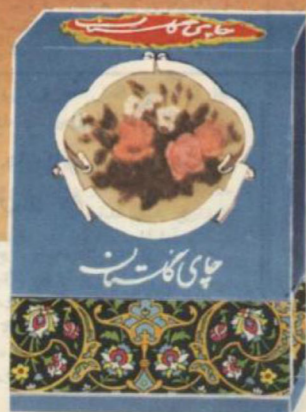
- خانم . راجا اینجاست . اگه تصمیم  
داشت شمارو برگردونه چیکار می‌کنین .  
دلیم فرو ریخت و در پاسخ او گفتم :  
- چاره‌ای ندارم . من مجبورم برگردم  
چون همسر قانونی‌اش هستم . اما شماها که

بقیه در صفحه ۶۷



صبحانه خود را با یک فنجان چای گلستان شروع کنید  
چای گلستان با جایزه

ساعت‌های تمام طلا





این حرفها و خبرهای  
حالب و شنیدنی هفته  
گذشته، در چهار گوشه  
عالم بر سر زبانها بود.

# سر زبونا



**يك زن، ۸۰ سگ، ۱۰ گربه**

وقتی خانم مارگارت هوتز ۶۷ ساله، با ۸۰ سگ و ۱۰ گربه‌اش از ناحیه مایکل‌چرچ کورت انگلیس‌اسپانگ کتی کرد، تمام همسایگان بدون استثناء نفس راحتی کشیدند و بخودشان وعده دادند از آن پس دور از غوغای هشتاد سگ و میومیوهای ده گربه خانم خوشی بکنند اما اسباب‌کشی خانم هوتز بخاطر شکایت های مداوم آنان به پلیس نبود، بلکه بخاطر سنگینی مالیاتی بود که هر سال دولت انگلیس از سگ و گربه هایش میگرفت. خانم هوتز در فرودگاه بخیرنگاران گفت: «مالیات آنقدر سنگین بود که من باین نتیجه رسیدم که یا باید عنز حیوانات را بفروهم یا با آن ها به جای

## دختر بچه خوشبخت

«کارمن گراسیا فراننز» یا نوزادی که اخیرا در اسپانیا بدنیا آمد، هیچ از سعادت بزرگش خبر ندارد، و از جمله نمیتواند بفهمد که با بدنیا آمدن او جمعیت مادرید پایتخت اسپانیا درست سر راست شد و به سه میلیون نفر رسید. در نتیجه این امتیازات ضعیف شد:

- \* شهرداری مادرید از هم‌اکنون حساب پس‌اندازی بنام کارمن باز کرده و ۶۰۰۰ تومان بحسابش ریخته.
- \* تا وقتی که زنده است شهرداری يك آبارتمان لوکس و مجانی در اختیارش میگذارد.
- \* یکی از فروشگاههای معروف مادرید تعهد کرده است تمام لباسهای لازم را تا سن بلوغ مجانی بختیارش بگذارد.
- \* از هم اکنون در بهترین مدرسه مادرید اسم او برای شش سال بعد ثبت شده است.
- \* کلیه مخارج تعلیم و تربیت او را شهرداری میپردازد.
- \* شرکت تلفن مادرید از هم اکنون يك شماره تلفن مجانی به کارمن کوچولو داده است.

## تبلیغ امریکائی!

امریکائی‌ها به تبلیغ ایمان عجمی دارند و برای فروش کالاهاى خود، در راه تبلیغات از هیچ کاری‌روگردان نیستند. مدرن‌ترین این نوع تبلیغات، تبلیغی است که یکی از کارخانه های کسروسازی کرده. آگهی تبلیغاتی این کارخانه بقرار زیر در مبلوعا:

«در هر قوطی کسرو کارخانه، يك علامت فلزی قرار داده شده. هر کسی مدتها از این علامت‌های فلزی‌زا برای ما بیاید، ما از دختر خوشگل، شیک و لوندی برای او رانده‌وو میگیریم! واقعا که کار دنیا به چه جاهائی کشیده‌است!

## رام کردن بچه‌های سرکش

خانم «فرانسیس داج» در آمریکا شغل جدیدی ابتکار کرده. این شغل عبارتست از تربیت کردن بچه های شیطان و سرکش و بی تربیت. او آگهی داده «من بچه هارا با دست خالی تربیت میکنم نه با چوب و تهدید و تنگ. بچه‌هايتان را در ازای هر ساعت يك دلار من بسایرد و نتیجه‌اش را ببینید».

## منشاء بوسه

«دو گلاری والکینگتون» شیمی‌دان کانادائی، درباره بوسه، تئوری جدیدی را عرضه کرده. او نوشته است: «بوسه از وقتی بوجود آمد که بدن بشر احتیاج به نمک پیدا کرد. بشر اولیه که هنوز نمک را کشف نکرده بود، برای رفع احتیاج بدنش، عرق‌چهره و صورت دیگری را می‌لیسید، زیرا بطوریکه میدانید عرق بدن شور است. تازه قرن‌ها بعدبود که لیسیدن مبدل به بوسه شد و انسان فهمید که گونه‌ها و لب‌ها، غیر از شوری، طعم دیگری هم دارد!

## پیراهن

پاریس: خیلی کوتاه، پرچیپ، یخه ایستاده، دورنگ  
رم: دامن زنگوله‌ای، مینی‌ژوپ، تکه های نظامی، پرچیپ و چند رنگ.  
بلوز

پاریس: از جنس جرسی پشمی، یا پارچه پشمی، کمربند دار، روی دامن میافتد.

رم: پولور دستیاف پشمی، جلیقه زنانه جای بلوز را گرفته.

## رنگها

پاریس: مشکی، خاکستری همه رنگ، سفید، قرمز شرابی، قهوه‌ای.  
رم: سفید، مشکی، قهوه‌ای همه رنگ، طلوسی روشن، قرمز شرابی، سبز پررنگ.

## جوراب

پاریس: هرنگ لباس، پامشکی، قهوه‌ای، سفید، اکثر جوراب‌شلواری.  
رم: گلدار، گلدوزی شده، راه‌راه دار.

## کفش

پاریس: چکمه چرمی به بلندی جوراب شلواری.  
رم: به فرم کفشهای جگانه با روبان و منگوله.

## زن و جواهر

خانم دکتر «گردا توکمن» روانشناس مشهور آلمانی عقیده دارد، روحیات هر زنی را میتوان از جواهراتی که زیب پیکر خود میکند بخوبی تشخیص داد. خانم توکمن میگوید: «زن با وجودیکه دم از تساوی حقوق میزند هنوز فکرش در دوران کتیزی و پربریت پسر میبرد، زیرا علاقه به زینت آلات ازان ایام بما اרת رسیده. بطور کلی هر زنی که در زندگی زناشوی‌اش بدبخت‌تر باشد بیشتر النگو، گوشواره، گردنبند، دستبند، انگشتر، کمربند، سنجاق‌سینه وغیره حمل میکند.

اززنهاییکه حلقه طلا به فوزک پایشان می‌اندازند باید ترسید، زیرا که در عقبتاری خیلی وحشی و پرشور هستند. جواهری هرچه براق‌تر و پر جلالت‌تر باشد بهمان نسبت هم محرومیت جنسی زن بیشتر است.

## معامله برای خرید خانه

«من یعنی الیزا اینکه ۴۹ ساله و ساکن «پرتوریا» واقع در افریقای جنوبی هستم. بدینوسیله اعلام میدارم که حاضریم یکی از کلبه‌هایم را به یک‌بیمار کلیوی ویا هرسکس دیگری که علاقه‌مند باشد به مبلغ یکصد هزار تومان بفروشیم. من این پول را برای خود نمیخواهم، بلکه قصد دارم با آن برای شوهرم و سه بچهام يك خانه بخرم، زیرا ما از دنیای زناشویی هیچ چیز کم نداریم بجز خانه».

بدانیت بدانید «الیزا» خیلی هم حاتم بخشی نمیکند، زیرا او درجهان تنها زنی است که سه کلبه دارد و اگر یکی را بفروشد با دوکلبه دیگر بخوبی میتواند زندگی کند.

## تاکنون بچه‌دار نشده‌ام

عردی هفتم ۴۲ ساله. مدت ۸ سال است ازدواج کرده‌ام و تاکنون بچنخار نشده‌ام در آزمایشی که اخیرا با حداقل غذا درس هم میخوانم من خیلی بی‌حوصله هستم کافیت يك صفحه کتاب را بخوانم، دیگر حاضر بادامه دادن مطالعه‌نیستم و از طرفی مطالب کتاب را فراموش میکنم لطفاً بن جواب دهید. که بیماری من خوب خواهد شد؟

— همه ناراحتی شما بهم مربوط است ممکن است اعصاب شما ضعیف شده باشد، یا اختلالی در دستگاه گوارش دارید که بی اشتها شناید و این بدی تغذیه باعث بی حوصلگی و عصبانیت شما شده، باید هرچه زودتر به وسیله يك نفر پزشك متخصص داخلی معاینه شوید تا علت بیماری شما معلوم شود. ادامه این وضع اعصاب شما را خسته‌تر خواهد کرد.

## دندانهای نامرتب در دوران شیرخوارگی

دختر یکسال‌و نیمه‌ای دارم که دندانهای يك درعیان روئیده. ابتدا دو عدد دندان نیش بالائی در آمد و مادر

بزرگ من معتقد است این طفل دندانهایش را در جوانی از دست خواهد داد. آیا واقعا این حرف راست است و دختر من در اول جوانی باید دندان مصنوعی داشته باشد؟

— نه خانم، چنین حرفی صحت ندارد. یعنی کودکان دندانهای خود را دیر درمیآورند و عندهای بجای درآوردن دندان ازرفتی پائین از بالا درمیآورند. جای نگرانی نیست. دندانهای کودک شما درخواهد آمد البته میدانید که این دندانها موقت و شیری هستند و بعد دندانهای دائم درخواهد آمد بنابراین بدنیست طفل خود را به دندان پزشك هم نشان دهید.

## آبله کوبی از کی مصونیت میدهد

دکتر. لطفاً بنویسید که مایه آبله از چند روزیست از تلقیح مصونیت میدهد؟  
— دوازده روز بعد از آبله کوبی مصونیت برقرار میگردد، بنابراین خانه باید درینمورد دقت کامل کرد.

## بی حوصله شده‌ام

دختر ۱۹ ساله‌ای هستم بی‌حوصله عصبانی — خودخور و همیشه تیش قلب دارم از دوامه قبل بی‌اشتها شده‌ام و با حداقل غذا درس هم میخوانم من خیلی بی‌حوصله هستم کافیت يك صفحه کتاب را بخوانم، دیگر حاضر بادامه دادن مطالعه‌نیستم و از طرفی مطالب کتاب را فراموش میکنم لطفاً بن جواب دهید. که بیماری من خوب خواهد شد؟

— همه ناراحتی شما بهم مربوط است ممکن است اعصاب شما ضعیف شده باشد، یا اختلالی در دستگاه گوارش دارید که بی اشتها شناید و این بدی تغذیه باعث بی حوصلگی و عصبانیت شما شده، باید هرچه زودتر به وسیله يك نفر پزشك متخصص داخلی معاینه شوید تا علت بیماری شما معلوم شود. ادامه این وضع اعصاب شما را خسته‌تر خواهد کرد.

دندانهای نامرتب در دوران شیرخوارگی  
دختر یکسال‌و نیمه‌ای دارم که دندانهای يك درعیان روئیده. ابتدا دو عدد دندان نیش بالائی در آمد و مادر بزرگ من معتقد است این طفل دندانهایش را در جوانی از دست خواهد داد. آیا واقعا این حرف راست است و دختر من در اول جوانی باید دندان مصنوعی داشته باشد؟

## علائم دیفتزی چیست؟

میخواستم بدانم علامت مهم دیفتزی چیست و از کجا بدانیم کسی دیفتزی گرفته؟

— دانستن علائم مختصر يك بیماری، آنهم بیماری مهمی چون دیفتزی، گاهی باعث وسواس میشود. وقتی يك مرض را میشود کاملاً مشخص کرد که پزشك آنرا تشخیص داده‌باشد همین قدر بدانید که بیماری دیفتزی از گلو و حلق شروع میشود. گلودرد وتب و گاهی تورم غدد گردن، غشاه سفید داخل گلو رنگ پریدگی از علائم عنده دیفتزی است. اما بیماری های دیگری هم هستند که تشبه دیفتزی میباشند و با آزمایش ترشش گلو و معاینه پزشك ازهم تشخیص داده‌میشوند.

## دردکمر در دوران حاملگی

زنی هفتم ۴۵ ساله برای اولین‌بار حامله شده‌ام من در دوران دومین ماه بارداری هفتم مدتتست دچار درد کمر میباشم آیا این دردکمر من طبیعی است یعنی منظورم اینست که همه زنان باردار دچار دردکمر هستند یا من بان مبتلا هستم؟

— کم‌رود کم‌وبیش در زنان باردار دیده میشود. این دردها اغلب زنی هفتم ۴۵ ساله برای اولین‌بار حامله شده‌ام من در دوران دومین ماه بارداری هفتم مدتتست دچار درد کمر میباشم آیا این دردکمر من طبیعی است یعنی منظورم اینست که همه زنان باردار دچار دردکمر هستند یا من بان مبتلا هستم؟  
— کم‌رود کم‌وبیش در زنان باردار دیده میشود. این دردها اغلب

پزشك زن روز به سوالاتی کنسا جواب میدهد که فقط در چند سطر بطور فشرده تنظیم شده‌باشد.



# در مطب دکتر

ملايم و مختصر است و در اثر خستگی و راه رفتن زیاد ایجاد میشود و با استراحت و داروهای مسکن معمولی اغلب بهبود مییابد ولی گاهی این دردها شدت یافته و بیمار را ناچار مجبور به بستری شدن میکنند. در صورت باید از پزشك زنان و ماماى کمک گرفت.

## آئزین چیست؟

دکتر ممکن است بطور خلاصه شرح دهد آئزین چیست؟ ما این کلمه را خیلی شنیده‌ایم آیا آئزین تورم لوزه‌هاست یا چیز دیگری است؟

— آئزین یعنی تورم حاد مخاط حلق.

آئزین ممکن است به وسیله میکربهای مختلف بروز کند عنده مذکبی از بیماریهای عفونی و وخیم ممکن است با آئزین شروع شوند مثلاً آئزین مربوط به دیفتزی — آئزین مربوط به مصلک و آئزین مربوط به بیماریهای خونی. گاهی آئزین با تورم لوزه‌ها توام

است. خوشبختانه با کشف پنی‌سیلین و داروهای دیگر آئزین یا گلودرد در مدت کوتاهی بهبود مییابد و در مورد تشخیص نوع آئزین فقط پزشك صلاحیت دارد که قضاوت کند. آئزین يك علامت است و گاهی مقدمه شروع يك بیماری عفونی است از این‌رو متخصصان بیماریهای کودکان جزو معاینات اساسی خود باینموضوع توجه دارند و حتا گلوئی طفل را معاینه میکنند.

## جذب (آی-یودی) بدن

بانوئی هفتم ۴۰ ساله مدتتست برای جلوگیری از باروری از (آی-یودی) استفاده میکنم یکبار (آی-یودی) افتاده است. میخواستم بدانم آیا امکان دارد آی-یودی جذب شده و وارد بدن شود؟

## جذب (آی-یودی) بدن

— آی-یودی گاهی ممکن است تغییر محل دهد و بیفتد ولی هیچوقت جذب بدن نمیشود و نمیتواند از رحم وارد مثلاً جریان خون شود! البته این کار امکان ندارد. شما بهتر است بدون اینکه غافلگیر شوید و حاصمه گردید هرچه زودتر به پزشكي که (آی-یودی) را بکار برده مراجعه کنید تا ترتیب گذاشتن (آی-یودی) دیگری را بندهید.



# اسپیرین

شکن نوری درد، تب و سرماخوردگی



بایر آلمان

درجبه های ۲۰ قرصی در دسترس شماست

## اطلاعیه ناتالی

زیاترین پارچه های پشمی فصل از شهرتین مزون های اروپا وارد شد . ناتالی تخت جمشید

### اطلاعیه گیسوی بلا

قیمت های جدید این موسسه شرح زیر اعلام میشود :

- ۱- پوستیژ تولید موسسه بلا ۶۵ تومان
  - ۲- بافت پوستیژ ۳۵ تومان
  - ۳- شستشو و میز آمیبی پوستیژ ۱۰ تومان
- نشانی : خیابان شاه جنب سینما نگار آ تلفن ۶۱۱۴۶۹

### آموزش آرایش هدیه

هنرجو جهت تعلیم آرایش می پذیرد  
سید خندان خیابان مطهری مقابل  
خط ۱۱۱ پلاک ۲۴

### دکتر امیر پاشا محقق

استاد بیماری های پوست و زیبایی  
دانشگاه تهران  
نشانی : دروازه دولت مقابل پمپ بنزین  
داخل خیابان مطبوعی شماره ۳۵ تلفن :  
۴۴۳۰۰۹ پذیرائی : بعد از ظهرها

## زن صد ستاره .. بقیه از صفحه ۶۲

حاجار ندرین . من باهش به صفا آباد مراجعت میکنم و شماها براه خودتون ادامه میدین و فرست میرین تهران ...  
کوکب خانم معترضانه گفت :  
- او! مگه همیشه مگه اینجایمونه؟  
دمشقی نیز اظهار داشت :  
- نه خانم . من نمیرم . منم با شما برمیگردم .  
- حالا این حرفا بيمورده . باید ببینیم خودش چی میگه ؟ چی میخواد ؟ چرا تا اینجا اومده .  
یکی از ماموران مرزبانی آمد و سلام نظامی داد و گفت :  
- بفرمائین توی سالن .  
پرسیدم :  
- مگه چمدونارو نمیردین ؟  
سری جنبانید و پاسخ داد :  
- نه خانم . لزومی نداره .  
با خود حس زدم راجا گفته بخاطر اینکه میخواستیم برگردیم از جست و جوی جامدانها خودداری کنند.  
از این اندیشا بیشتر ترسیدم و دچار دلهره و تشویش بیسابقه شدم . زانوانم میارزید . تب کرده بودم . اما از خودم می پرسیدم اگر او قصد بازگردانیدن مرا داشت چرا اجازه داد که تا اینجا بیایم .  
پوروزلویم برای رفتن و همین مدت برای بازگشتن . رویه رفته پنج روز وقت را بیهوده تلف کرد . برای چه ؟  
داشتم با مامور مرزبانی صحبت میکردم . میخواستم زیر زبان او را بکنم که خودم (راجا) در لباس خوشبوختی باعصاهای برنگ زرد لیمویی از در بیرون آمد و با گام های بلند خودش را بمن رسانید .  
مامور مرا تنها گذاشت و رفت . من از دیدن او یکبار دیگر دچار ترس و وحشت شهبای گذشته شدم و با لکتت زبان سلام کردم و حالتش را پرسیدم . دست مرا بنوازش گرفت و گفت :  
- بریم توی سالن . میخوام باهات حرف بزنم .  
مثل مرده ای بیروح بدنال او راه افتادم . زیر بازویم را گرفت . سعی میکرد خیلی مهربان باشد . هر دو وارد سالن شایم . ماموران و کارکنان مرزبانی بدیدن او از جای برخاستند و تعارف کردند اما راجا اعتنائی نشان نداد . دست مرا گرفت و بگوشه خلوتی از سالن کشید و گفت :  
- عزیزم . من خوشبختی و سعادت تورو میخوام . هرچوری راحتی هونجور زندگی کن ازت انتظار نداشتم کفداکاری نشون بدی و با اینکه منو دوست نداشتم کنارم ببنوی .  
حرفش را بریدم و گفتم :  
- من تورو دوست داشتم . حالام دوست دارم . تو مردی نیستی که یک زن دوست نداشته باشه . فقط اونجور زندگی برام غیر مقدور بود . تصدیق بکن که .... جمله مرا ناتمام گذاشت و توضیح داد :  
- آره . میدونم . دیگه لازم نیست منو سرزنش کنی . منم نیومدم اینجا که بازم از این حرفا بزنی . هرچی گفتیم و شنیدیم کافیه . خیلی مناستم .  
- پس واه چی اینهمه راه اومدی .  
- اومدم که طلاقنامه تو بیارم بیهت بدم .  
شنیدم این جمله نفسی براحتی کشیدم و از شدت شوک دستش را که در دست من بود فشردم . او برای بازگردانیدن من نیامده بود . دلم میخواست همان لحظه به کوکب خانم و دمشقی نیز این مژده بزرگ

## ساعت عصر خود را انتخاب کنید ساعت کرنوستاپ امگا

برای کسانی است که جوان فکر میکنند و مدرنی پسندند  
ساعت کرنوستاپ امگا شکفت افکین و جدید است وقت دقیق  
با بطور معمول دقیقاً تعیین میکند و سنجش زمان را  
حق تا یک پنجم ثانیه نشان میدهد.  
کرنوستاپ امگا ساعتی است که در عین زیبایی ، مدرن ،  
محکم ، ضد آب و ضد ضربه است .  
کرنوستاپ امگا برای کسانی طرح شده که زندگی  
با جابجیش و هیجان دوست دارند



امگا در سال ۱۹۶۸ شل به دوروی اپیک  
رکورگیری رسمی مسابقات اپیک  
بعده داشت





## زن صدستاره..

دمشقی مثل اینکه به کشور و مین خودش وارد شده باشد شادی میکرد و باحرص و ولع به مردم و به بیابان و کوه و صحرای می‌نگریست. کوکب خانم پرسید:  
 - اینجا خاک ابرانه؟  
 - بله. چند دقیقه‌ای میشه که وارد خاک خودون شدیم.  
 باشادمانی اظهارداشت:  
 - چندر خوشحالم. وقتی در هندوستان بودیم فکر میکردم که دنگه خاک ابرانو نبینم. دنگه آب وطن خودونو نخورم. الهی شکر که بازم برگشتیم. خدارو شکر که زنده‌موندم و باز مملکت خودمو

دو روز گذشت. ما روزها خانه‌را خالی نمیگذاشتیم. موقعی بهدمشقی اجازه گردش و زیارت میدادم که من و کوکب خانم در خانه بودیم و وقتی ما بحرم میرفتیم دمشقی در خانه بود و ما عورت داشتیم که از جامدانها بخصوص از کیسف پول و جعبه جواهرات من محافظت بعمل آورد. یکروز من و کوکب خانم برای خرید و زیارت از خانه خارج شدیم و دمشقی را باقی گذاشتیم. اونیز گوشه‌اتاق نشست و قلم و کاغذ فراهم آورد که برای نوشتن او دانش در سوره و لسان‌کاغذ بنویسد.  
 ما به خیابان رفتیم. مقداری خرید کردیم و بعد راهی حرم شدیم. تازه زیارت کردیم

گفت:

- چرا مزخرف میگی؟  
 - مزخرف نمیگم خانم. تهائی بین اوید نیومد داره. هیچوقت منو تنها نذارین دچار فکر و خیال میشم.  
 - منظور تا امروز سابقه نداشت.  
 این سؤال را من کردم. دمشقی بر حالی که می‌ریزد و دستهایش را بهم گرفته بود گفت:  
 - نه. سابقه نداشت. امروز اینطوری ندیدم. خانم. بدادم برسین. بیچاره ندیدم. دارم دیوونه میشم.  
 - آخه واه چی؟ از کجا فهمیدی که ناری دیوونه میشی؟  
 در آن ازدحام و جمعیت نمیتوانستیم حرف بزیم. صدای یکدیگر را نمی‌شنیدیم.

اورا بکناری کشیدم و گفتم:  
 - حرف بزین. جواب سؤال منو بده. پیشانی‌ش را فشرود گفتم:  
 - میدونین خانم. هونطور که گوشه اتاق نشسته بودم داشتم فکر میکردم که چی بنویسم بهوتی چشم به جعبه جواهرات شما افتاد. دیدم جعبه داره میرقصه. تکون میخوره. اینطرف و اونطرف میشه. یکطرفش بیوا بلند میشد و میفادت زمین دوباره اینطرف حرکت میکرد. چشم‌های خودمو مالیدم. خیال کردم دارم خواب می‌بینم اما این حقیقت بود. جعبه شما حرکت میکنه و راه میره. شاید تا الان ازاناق هم خارج شده باشه.  
 با خونت برسینم:  
 - مگه در اتاق و از گذاشتی اوامدی؟

- نه خانم. بستم اما اون جعبه که من دیدم در اتاقم میتونه واز بکنه. من و کوکب خانم بهم نگاه کردیم. من از قیافه دمشقی هم خنده‌ام گرفته بودم. دچار حیرت و ترس شده بودم. چطور امکان داشت جعبه جواهرات برقصد. این بی علت نمیتوانست باشد. فکر کردم که شاید دمشقی دچار فکر و خیال شده. خودش هم این عقیده را داشت میگفت:  
 - یواش یواش دارم دیوانه میشم. پرسعوی منم هیبتوری شد بعد زبیرش و اونو بردن دیوونه خون.  
 بدون درنگ و معطلی و برای اینکه باین ماجرا خاتمه دهم و به دمشقی بفهمانم که دیوانه نمیشود گفتم:  
 - بریم خونه. مرد حسابی. چطور

ممکنه جعبه جواهرات باون سنگینی برقصه و حرکت بکنه؟  
 شتابان خودرا بخانه رسانیدیم و وارد اتاق شدیم. جعبه جواهرات که دمشقی می‌گفت گوشه اتاق قرار داشت حالا وسط قالی بود. ابتدا تکون نمیخورد اما چند ثانیه که گذشت در کمال تعجب مشاهده کردم که جعبه حرکتی کرد و جابجا شد. همانطور که دمشقی ادعا میکرد یکطرف جعبه از زمین بلند میشد و باز در جای حرکت میکرد.  
 کوکب خانم جیغ کشید و عقب رفت. دمشقی نیز چنان ترسیده بود که بارای حرف زدن نداشت. با انگشت جعبه را نشان میداد و دعا میخواند و با زبان عربی چیز هائی میگفت.  
**ناتمام**

## در زیارت کعبه بقیه از صفحه ۵۰

نظم و حکومتی نبوده، طی قرون، نظم و انضباط خاصی بصورت حرم بوجود آورده‌اند. چهار ماه مدت تصادم و جنگ متروک میشده و محیط امنی بوجود می‌آمده‌است. حرم مکانی را نیز در اطراف کعبه خانه خدا و بنای ابراهیم بوجود آورده‌اند که در داخل حرم تصادم و کشتار نبوده است و در این محوطه قبایل مختلف با فراغت خاطر زندگی و دادوستد می‌کرده‌اند. همین قضیه زیارت کعبه را رواج داده است که از اقصای عربستان و محتملا ممالک مجاور برای زیارت می‌آمده‌اند و این سیدوست‌بنی که بگفته روایت در خانه کعبه و اطراف آن بوده از خلوص و علاقه قبایل عرب به کعبه بوده است. به تعبیر دیگر یک نوع گروگان برای رعایت نظم حرم و رعایت ترتیبات آن بوده است که «ایلاف قریش» و قراردادهای تجاری نیز باتکای آن بوجود آمده است، درحقیقت خانه کعبه مرکز سیاسی و اقتصادی و مذهبی عربستان قدیم بوده است.  
**- در مراسم حج یک زائر چه میکند؟ برنامه سفر و زیارت او چیست؟**  
**آقای پاینده:** مراسم حج بسیار ساده است، سفر حج که سابقا با مشقت فراوان انجام میگرفت و واحیانا یکسال تمام رفت‌وآمد آن طول میکشید،

اکنون سرعت انجام میگردد. سابقا مسافر حج پیش از سفر کارهایی انجام میداد که از جمله وسعت بود، چون اطمینان نبود که در این سفر دراز بلاست باز گردد. پسر بزرگ من وقتی پسر حج رفت تا وقتی بازگشت نه ماه طول کشید. اکنون هواپیما های جت مسافر خود را در عرض سه ساعت از فرودگاه مهرآباد به جده می‌رسانند. مسافرانی که در جده پیاده میشوند، در محوطه خاصی که بنام «مدینه‌الحاج» معروف است، توقف میکنند. مدینه‌الحاج در واقع یک رشته ساختمانهای مخصوص و چند طبقه است که دولت سعودی برای اقامت حاجیان ممالک مختلف در جده ساخته است و نباید آنرا با مدینه منوره اشتباه کرد. از مراسم حج یکی بستن احرام است. معمولا باید از حدود حرم، محرم شد، ولی اکنون که همه حاجیان ایران از جده میروند، از همان جده احرام میبندند، زیرا محرم شدن در آنجا مشکل است. احرام دو قطعه پارچه‌ای است که یکی را تقریبا لنگه مانند از کمر به پائین می‌بندند و دومی را روی شانه‌ها می‌اندازند. در حال احرام قیود ریاضت مانند خاصی هست، مثلا محرم نباید چیز دوخته همراه داشته باشد، کندن غلف، کشتن موجودات زنده و حتی حشرات موزی قدغن است. مثلا کشتن یک مورچه تقصیر تلقی میشود که باید در مقابل آن کفاره مخصوص را تحمل کرد. کفاره‌ها در مقابل تقصیرات مختلف، قربانی، اطعام مساکین و روزه داشتن و نظایر آنست.

پس از احرام حاجیان در حال «تلبیه» یعنی گفتن لبیک سوی مکه روان میشوند، لبیک بمعنی جواب دادن و اجابت کردن است و در حقیقت زیارتگر دعوت خدارا اجابت میکند. وقتی حاجی بمکه رسید اول طواف میکند، ترتیب طواف اینست که هفت بار دور کعبه بگردد. این طواف معمولا از مقابل «حجرالاسود» آغاز میشود و شرکت زیارتگر در این موج عظیم انسانی، (چهل یا پنجاه هزار نفر) چون سیلی عظیم بدور کعبه چرخ میخورد. در آن لحظه یک حالت روحانی وجود دارد که باید رفت و دید در آنجا حالت خلوص، تسلیم، اطاعت و مساوات تجلی میکند و زیارتگران از هر شهر و دیار و از هر قوم و طبقه باهم برابر میشوند.  
 طواف اول را معمولا «طواف قدوم» نیز می‌گفتند، پس از طواف «مستحب» است یعنی شایسته است که در مقام ابراهیم که همان مجاور خانه کعبه است، دو رکعت نماز خوانده شود. پس از آن «سعی» یعنی راه رفتن و دویدن میان صفا و مروه انجام میشود، صفا و مروه دو تپه سنگی کوتاه است که در بیرون مسجدالحرام با فاصله تقریبا چهارصد متری از هم قرار دارد و زیارتگران باید هفت بار میان آن رفت و آمد کنند و قسمتی از راه را دوان طی کنند و طی این مسافت برای پیران و بیماران عملی نیست و بعضی‌ها در سندهای چرخ‌دار و بعضی دیگر در سندهائی که وسیله دیگران حمل میشود این مراسم را انجام میدهند.

پس از انجام «سعی» زیارتگر باصلاح تقصیر میکند یعنی قسمتی از موی سر را می‌چیند و احرام باز میکند و به لباس معمولی درمی‌آید و در حقیقت مراسم یک «عمره» را بر سر برده است. پس از آن روز هشتم باز مراسم حج آغاز میشود و زیارتگران دوباره احرام بسته برای اقامت عرفة یا عرفات میروند. عرفات دشت وسیعی است که در شمال به فاصله تقریبی بیست کیلومتر از مکه جای دارد و زیارتگر باید شب هشتم قبل از غروب آفتاب در آنجا باشد. و روز بعدا که روز عرفة نام دارد تا بعد از ظهر در آنجا بماند. در دشت عرفة کوه کم ارتفاعی هست که آنرا «کوه رحمت» مینامند و در روز عرفة این کوه از انبوه زائران موج میزند. طبقات مختلف مردم از اقوام گوناگون در هم آمیخته و یک جامعه ملل واقعی را بوجود آورده‌اند. بعد از ظهر روز نهم از عرفات سوی «منی» حرکت میکنند و شب را در «مشعرالحرام» می‌مانند. مشعرالحرام دوه وسیعی در راه عرفات و منی است و چون اقامت در آنجا یکسبه است، وسائلی در آنجا فراهم نمیشود و تقریبا همه زیارتگران شب را در بیابان باز بسر میبرند. اینجا دیگر مساوات مطلق است، همه قیود و تعینات و امتیازات از میان می‌رود. حتی چادر نیست که چادر متمکن از فقیر ممتاز باشد، امیر و وزیر، آقا و نوکر همه کنار سنگها، در میان شنها و کنار خارها شب را می‌گذرانند و صدای لبیک و دعا و مناجات تقریبا تا صبحگاه بلند است.

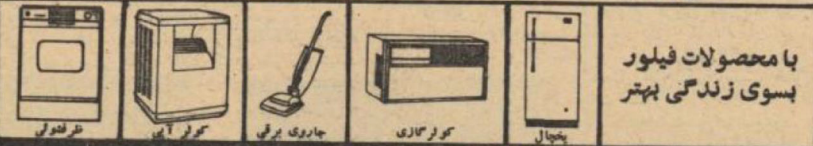
صبحگاه که روز عید قربان است، همه زیارتگران بسوی منی حرکت میکنند. منی دهکده‌ایست که هشت کیلومتر با مکه فاصله دارد و مراسم «رمی جمره» در آنجا انجام میشود. در «رمی جمره» در تاریکی باید در سه محل در هر یکی هفت سنگ پرتاب کرد. جمعا میشود بیست و یک سنگ و اینکار بغیر از روز قربان روز یازدهم و دوازدهم نیز تکرار میشود. برای اینکار وکیل هم میشود گرفت. مراسم قربان نیز در همین روز انجام میشود و زیارتگر دست کم باید یک گوسفند قربانی کند. قربانگاه نزدیک منی است و چند صد هزار حاجی در آنجا قربان میکنند و بولدوزورهای نیرومند لاشه‌ها را زیر خاک پنهان میکنند. پس از مراسم «جمره» و قربان، طواف دیگری وجود دارد و روز دوازدهم کمی بعد از ظهر مراسم حج بسر میرسد و زیارتگر احرام میکشاید و طواف را مکرر کند و پس از ختم مراسم، طواف دیگری نیز بنام طواف وداع انجام میشود.  
**- فلسفه‌ها و فوائد این کتبه بزرگ اسلامی چیست؟**  
**آقای پاینده:** فلسفه بزرگ مراسم حج این است که ضمن آن سادگی و اخلاص و توجه به حق و چشم پوشیدن از امتیازات انسانی تجلی میکند. بجز این، **لطفاً ورق بزیند**

## چهارهای شما به محبت شما نیاز مندند

صدیق میکنیم که مسئولیت نگهداری یک خانه کار بسیار سنگین و خسته کننده است ولی فراموش نکنید که تربیت چها و توجه و محبت نسبت با آنها از همه چیز مهم تر است از خانه نباید شما را از انجام وظایف مادری بازدارد شما ید کد با نوبی مبتکر باشید و با استفاده از وسایل مدرنی به زندگی را آسانتر میکنند در زندگی، خویش تحول زرمی ایجاد کنید.  
**بنک هوور اتوماتیک با تمام مزایای خود در خدمت ماست.**



صب، سرویس و لوازم یدکی مجانی  
 روش در کلیه فروشگاههای معتبر و با  
 ایشگاه کارخانجات تولیدی فیلیور  
 بان شاهرها - چهار راه کالج شماره ۲۰۰  
 ۲-۲۹۲۶۱ ۲۶۰۳۲



با محصولات فیلیور  
 بسوی زندگی بهتر



## حساب پس انداز بانک ایران و هلند

# با ۱۰۰۰۰ ریال

## جایزه ممتاز

## ودهاها جوایز بزرگ نقدی دیگر

بزودی قرعه کشی میشود

تأفرست باقی است برای افتتاح حساب و یا تکمیل موجودی به

# بانک ایران و هلند

- شعبه مرکزی
- شعبه بازر
- شعبه کاخ
- شعبه شمالی
- شعبه شاه عباس
- شعبه اهواز
- شعبه رودکی
- شعبه شاه عباس
- شعبه اهواز
- چهارراه دامپزشکی
- خیابان شاه عباس
- اهواز - میدان مجسمه

مراجعه فرمائید



# ساندرا

بزرگترین کارخانه تهیه پوشاک و تزئینات مخصوص بچه ها در ایران

در موفت خرید مقصد پوشاک ساندرا بخواهید

شرکت دوخت تلفن ۷۴۷۷۹

خیابان شاهرضا جنب جاده قدیم شمیران شماره ۷۴۲

## در زیارت کعبه

زیارتگران میتوانند بسیاری آثار قدیم و متبرک اسلامی را بدست آورند زیارت کنند از جمله «غار وحی» است که در نزدیکی مکه ، بالای کوهی بارش بارش میسند متر واقع شده است و رفت و آمد آن از پای کوه تا بیلا بتقریب دوساعت و نیم طول میکشد . دیگر «غار ثور» حضور پادشاه و ارکان دولت و اشخاص معینی انجام میشود . یعنی نهانگاه حضرت پیغمبر در سفر هجرت است که آن نیز بالای کوهی به ارتفاع تقریبی چهارصد متر جای دارد و از این جهت اهمیت دارد که نام آن در قرآن آمده و اقامتگاه سه روزه پیغمبر اکرم بوده است . توفیق ورود به مدخل خانه کعبه نصیب همه کس نمیشود . هر سال مراسم شست و شوی داخل خانه با حضور پادشاه و ارکان دولت و اشخاص معینی انجام میشود . در مدخل خانه کعبه ، حالی و خلسه های هست درون خانه جان

انسان شوری و حالی دیگر پیدا میکند و همه نیروهای درونی و ماورای درونی که «یونک» آنرا شعور باطنی جمع نام میدهند ، جستن میکند واقع دور چنان پرنور و وسیع میشود که انسان يك لحظه ارتباط با روح بزرگ کائنات را بنحوی احساس میکند درفا که این لحظه کوتاه است و کمتر مکرر میشود .

مقره خدیجه و ابوطالب اولین زن و مردی که به اسلام ایمان آوردند نیز در سر راه مکه از جاهای دیدنی است . مولد حضرت پیغمبر هنوز بیجا است و بصورت کتابخانه ای در آمده است . دره ابوطالب که سه مسلمان در آنجا محصور بودند ، هنوز مشخص است و در آنجا مسجدی بنام مسجد علی وجود دارد . بسیاری آثار نیز البته از بین رفته اند ، از جمله خانه «ارقم مخرومی» است که سال پنجم هجرت مجتمع مسلمانان بوده است ، و احتمالاً این خانه داخل مسجد الحرام شده است جایگاه مکه نو بسیاری از خصوصیت های خود را از دست داده و بناهای آهن و سیمانی ، که هت یا نه طبقه بالا رفته ، بنسبت زیاد ، صفا و رونق و سادگی این شهر قدیمی را که در هر گوشه اش خاطره ای از بزرگان صدر اول زنده است ، از میان برده است . یعنی محلات مکه را ساختمانهای تازه و مرتفع چنان پوشانده است که آنرا به گوشه ای از بندر نیویورک شبیه ساخته است .

پس از مراسم حج ، زیارتگران بمدینه ، شهر هجرت حضرت پیغمبر میروند . مدینه بتقریب سیصد و پنجاه کیلومتر از مکه فاصله دارد ، در آنجا مسجد و مقبره حضرت پیغمبر را زیارت میکنند .

محل مسجد همان است که حضرت رسول اکرم پی افکنده اند اما تغییراتی در آن داده شده . اثری از بنای اولی بیجا نگذاشته است . خانه های پیغمبر اکرم نیز که مجاور مسجد بوده ، در آن فرو رفته است اما محل خانه ها و منبر قدیمی را میتوان تشخیص داد . محل صفا یعنی سکوی ایوان ماندنی که فقیران مسلمان در آن جای داشتند هنوز قابل تشخیص است . شهر مدینه قیافه قدیمی خود را بهتر حفظ کرده و زمانه عجزول کمتر بدان دستبرد زده است . محل «مسجد قبا» که پیغمبر ، اول بار در آنجا وارد شدند ، بیجا است . مسجد دو قبله که در آنجا میان نماز جهت قبله از جهت اتمتدس به کعبه تغییر یافت مشخص است . در نزدیکی مدینه عرصه جنگ معروف احد و مقبره شهیدان جنگ و مخصوصاً مقبره «حزبه» را میتوان زیارت کرد . «قبرستان بقیع» پراز آثار متبرک است . قبر حضرت فاطمه (ع) و امام دوم و چهارم و پنجم و ششم آنجا است . متأسفانه بناهای یادگار آن دستخوش دهر آشوبگر شده است و بر روی هر قبری سنگی علامت است .

**خود شما در سفر حج از دیدگاه عقل و احساس چه دیدید ؟**

آقای پاینده : سفر حج پیر از يك وظیفه دینی يك تجربه عظیم روحانی و انسانی است . حقا برای کسانی که زبان تاریخ را میدانند مسافرت سرزمینی که دوران معتبری از تاریخ جهان در آنجا بوجود آمده است و یکی از بزرگترین انقلابهای دینی و سیاسی اقتصادی و معنوی جهان در حلقه آن انجام گرفته ، که هنوز هم موجهای حوادث توانسته آثار آنرا محو کند ، توفیق بسیار بزرگی است . روزهای را که من در این سفر پر پرکت روحانی گذرانیدم . حقا خلسه ای عمیق بوده است . مخصوص در «غار وحی» آنجا که نخستین رابطه پیغمبر ما با فرشته خداوند برقرار شد ، لحظاتی بهشتی داشتم و گویا از قید زمان و مکان آزاد شدم . در غار ثور حالی داشتم که تفصیل آنرا در جای دیگر گفتم . بطور کلی در سفر حج و روزهای اقامت در مکه و مدینه ، که هر گوشه و کوچه آن نشانی و یادگاری است از تلاش عظیم دوران اول اسلام برای تغییر جریان تاریخ جهان و محو امتیازات طبقاتی و ایجاد مساوات اقتصادی و همبستگی معنوی جماعات ، آدمی فقط به معنویت و انسانیت میاندیشد .

در این سفر لحظه ها هست که برای وصف آن کلماتی نمیشود یافت و من واقعا سعادتمند بودم که از این لحظات بهشتی و رؤیائی مکرر داشته ام

## دختر فراری بقیه از صفحه ۳۵

چوقت رفتند ؟  
بعد از آنکه جای وشیرینی عصرانه را میل فرمودند .  
چطور ؟ ... برای شام برگشتند ؟  
خیر قربان .  
اتومبیل هم برگشته ؟ شاید تصادف کرده اند ؟  
خیر قربان ، اتومبیل برگشته اما مادموازل تشریف نیاوردند .  
سیمون با تعجب و خشم پرسید :  
با کدام راننده بشیر رفتند .  
متوجه نشدید قربان ، فقط اتومبیل را دیدم که به قصر برگشت .  
مادموازل در اتومبیل نبودند .  
سیمون احساس نگرانی کرد . بدون درنگ به قسمتی از ساختمان قصر که مخصوص خدمه بود رفت . مستخدمین هرگز تصور نمیکردند ، سیمون ، مردی که قرار بود حکومت جزیره را به دست بگیرد سرزده به اتاق مستخدمین وارد شود . در قصر عادت بر این بود که همیشه خدمه را احضار میکردند . این حرکت غیرعادی سیمون مستخدمین را متعجب کرد ، حس زدند باید اتفاق فوق العاده ای افتاده باشد . همگی در مقابل سیمون با ادب مخصوص بخودشان ایستادند و با چشمان از حیرت گردن شده قیافه عصبانی و ناراحت اربابشان را نگاه میکردند . سیمون با لحن آمرانه ای گفت :  
خوب گوش بدهید . من مایل هستم ، مادموازل فرانسواز ، دختر موطلائی را که همسان ما بوده هرچه زودتر پیدا کنم ، او با کادیلک مشکی رنگ بقصد گردش در شهر از قصر خارج شده ، بعد کادیلک بدون مادموازل برگشته . کدام يك از شما رانندگی کادیلک را به عهده داشته ؟  
تمام مستخدمین با تعجب یکدیگر را نگاه کردند و هیچکدام حرفی نزدند .  
سیمون خشمگین شد و فریاد کشید . چه کسی وظیفه رانندگی کادیلک را به عهده داشته ؟ باشما هستم . چرا حرف نمیزنید ؟  
مستخدم پیری از میان خدمه خارج شد يك قدم بطرف سیمون پیش رفت و با کلمات بریده جواب داد :  
سُقریان ، پسر من راننده کادیلک مادموازل بودند ، هر روز پسر من مادموازل را سواری میدادند و برای گردش به شهر میبردند ، اما امروز پسر رانندگی کادیلک را به عهده نداشت . امروز پسرم در قصر نبود .  
سیمون موقع لینگتو ، پیر مرد کارکنته مورد اعتماد سیمون که متوجه وضع غیرعادی قصر شده بود خودش را به اتاق مستخدمین رساند ، سیمون همیشه چشمش به لینگتو افتاد او را مخاطب قرار داد و گفت :  
متشکرم اینجا آمدی لینگتو ، حتما متوجه هستی مادموازل فرانسواز ناپدید شده . از يك يك اینها بازجویی میکنی . من به آپارتمانم میروم ، بلافاصله نتیجه کارت را به من گزارش میدهی . برای روشن کردن راز ناپدید شدن فرانسواز خیلی روی تو حساب میکنم .  
سیمون از اتاق خدمه خارج شد ، لینگتو با چشمان ریز و مورب و نگاه نافذ و مرموزش مستخدمین را با دقت و کنجکاوی از نظر گذراند ، بعد از لای دندانهایش بالحن سرد و بیرحمانه ای گفت :  
دلم میخواهد کسی که چیزی میداند و خبری دارد زبان گنبدنش را حرکت بدهد و گرنه تمام شما را به روز سیاه میشانم . اگر کسی که حقیقت را میداند باز هم برای پنهان کردن واقعیت سماجت نشان بدهد ، همه شما را میفهمید !! همه را يك به يك .. به درک میسپارم .  
لینگتو با آخرین جمله اش حرفی ناگهانی بدستش داد ، حرفی که منظور او را میفهماند ، و نشان میداد که قصدش گردن زدن آنها میباشد . مستخدمین از ترس صورتشان کبود شده بود و تمام بدنتان میلرزید .  
نیمساعت بعد لینگتو ، پله های قصر را با سرعت و دو پله یکی بطرف اتاق سیمون بالا میرفت . سیمون مثل پیری خشمگین که در دام افتاده باشد توی اتاق قدم میزد ، لینگتو همیشه وارد اتاق شد . قبل از اینکه نفس جا بیاید شروع به سخن کرد و گفت :  
بلاخره توانستم این مطلب را که عرض میکنم بشنوم ، راننده ای که در چند روز گذشته وظیفه دار رانندگی مادموازل فرانسواز شده بود از امروز صبح در قصر دیده نشد . بنابراین کسی که امروز بعد از ظهر رانندگی کادیلک را به عهده داشته از مستخدمین قصر نبود . بنظر من مرد دیگری که بدون تردید شباهت به راننده کادیلک داشته امروز مادموازل را از قصر خارج کرده و بعد اتومبیل را به قصر آورده و خودش ناپدید شده . سیمون از شنیدن این گزارش نگرانی و اضطرابش بیشتر شد . لحظاتی فکر کرد و بعد با تردید از لینگتو پرسید :  
فکر میکنی فرانسواز را زنده بماند ؟  
متأسفانه اینطور حدس میزنم .  
بنظر تو پسر سیمون او گوست دست به این توطئه شرم آورده .  
لینگتو ساکت ماند و جوابی نداد . سیمون ادامه داد :  
تو میدانی که قبلا هم او گوست برای ترساندن من چندبار توطئه کرده .  
بله ، اما ....  
سیمون ادامه داد :  
در نظر او گوست ، حکومت کالواتنگ در اختیار داشتن يك گنج گرانبهات . او میداند که اگر ازدواج من و فرانسواز در چند روز آینده



## کلیم بهترین و سالمترین شیر برای رشد سریع نوزادان

پزشکان شیر خالص و کامل کلیم را خصوصاً برای تغذیه نوزادان تجویز میکنند . کلیم از بهترین و سالمترین شیر تازه گاوی تهیه میشود و حاوی تمام مواد غذایی لازم برای رشد سریع نوزادان میباشد .  
کلیم همچنین آسانتر هضم میشود .  
کلیم بهترین شیر برای تغذیه نوزادان و برای هر گونه مصرف خانوادگی است . کمپانی معظم و پراسابقه « بردن » سازنده عالیترین محصولات مانند کلیم اکنون دومین سده خود را آغاز میکند .  
**ویتامین D به کلیم اضافه شده است .**  
فروش در کلیه داروخانه ها و فروشگاهها و خواربارفروشی های معتبر درسراسر کشور



## فارینا

فارینا توسط پزشکان برای تغذیه و رشد نوزادان و اطفاان توصیه میشود فارینا بوسید کمپانی کوآکره اوتس . سازنده مواد غذایی مخصوص اطفاان و خا نواده ها که شهرت جهانی دارد تهیه میشود . از فارینا میتوان به صورت يك غذای اشتها آورده سهل الهضم برای سانشودگان استفاده کرد که هم لذت بخش وهم مفید است . فارینا در کلیه داروخانه ها و سوپرمارکت ها موجود میباشد

درمان کوتاهی تدوکی رشد  
دکتر محمد حسن شمس افشار از پرس  
۱۸۱ خیابان جلی - تلفن ۷۳۱۲

دکتر محمد تقی : پزشک متخصص بیماری های زنان و اطفال  
پستی پراکرم ۱۳۵ - صراف تلفن ۶۷۸۱۵  
۱۳۷۷۷۷ - منزل  
۶۷۸۱۵ - تلفن





## رنگهای کدک درخشان تر است

## چاپ عکسهای کدک اکالور، ارزان شد

هرقطعه عکس ۶×۹ دوی کاغذ کدک \*

فقط ۲۰ ریال

کدک چاپ کننده طبیعی ترین عکسهای رنگی در ایران

اینستاماتیک ۲۵  
قیمت ۶۰۰ ریال



با فیلم کدک انواع دوربینهای کدک، عکسهای تمام رنگی بگیرید

## دوربینهای اینستاماتیک کدک

فیلمهای رنگی کدک را از فروشگاههای  
که علامت کدک دارند، خریداری نمایید



۹×۹-۲۵ ریال

۹×۱۳-۳۵ ریال \*

## دختر فراری

انجام نشود بر طبق سنتهای محلی حکومت جزیره به او خواهد رسید.

لینگبو با قیافه متنفری جواب داد:

بله ارباب، میدانم، اما بنظر من فعلا اوگوست در وضعی قرار دارد که نمیتواند برای رسیدن به آرزوی قدیمیاش توطئه‌ای ترتیب بدهد. او گرفتاری مهمتری برایش پیش آمده.

چه گرفتاری؟  
اوگوست مقدمات مسافرتش را برای رفتن به فرانسه فراهم کرده. نیفهمم برای چی؟

بدلیل اینکه از بیماری خطرناکی رنج میبرد. دکتر فرانسوی که از بیمارستان سنت لوتیز برای عیادتش از بانکوگ آمده بود توصیه کرده که هرچه زودتر برای معالجه باید به پاریس برود و خودش را به پروفور دورمونت برساند.

سیمون بادلسوزی پرسید:

بیمارش چیه؟

لینگبو سرش را پائین انداخت و جواب داد:

سرطان! طوری که دکتر تشخیص داده، بیماری خیلی پیشرفته و باید هرچه زودتر عمل جراحی انجام بگیرد وگرنه اوگوست هیچ امیدی به زندگی نمیتواند داشته باشد.

خیلی مناسبم. چرا زودتر گفتی فکری برای سلامتی اوگوست بکنم.  
من امروز فهمیدم، تمام مقدمات مسافرتش را شخصا فراهم کرده..

بعلاوه اوگوست آفتدر ثروت دارد که بتواند تمام عمرش را در پاریس تحت مراقبت بهترین پزشکان بگذراند. منظور من نگران کردن خاطر شما در این وضع بخصوص نبود، فقط میخواستم توجه شما را به این مسئله جلب کنم که اوگوست حال و حوصله اینکه توطئه‌ای ترتیب بدهد و امیدی برای درست گرفتن حکومت داشته باشد ندارد.

پس تو چی فکر میکنی، شاید آن جاسوس پیر چینی فرانسواز را دزدیده تا من نتوانم حکومت را در دست بگیرم، از حال خطرناک اوگوست هم خبر داشته و قصد این بوده که حکومت جزیره را دچار بلا تکلیفی بکند تا بتواند آشوب و بلوا برپا سازد و از آب گل آلود ماهی بگیرد.

خیر قربان، آن جاسوس چینی دستگیر شده و فعلا در جاکارتا زندانی است.

پس چی لینگبو؟!..

راستش ممکن است هاروی شوهر سابق فرانسواز در این جریان دست داشته باشد.

سیمون هراسان فریاد کشید:

هاروی گورت! چطور ممکن است؟ من تصور نمیکم او جرئت اینکه در چنین سفر طولانی خودش را به خطر بیندازد داشته باشد. در هر صورت اگر هاروی گورت، فرانسواز را دزدیده باشد کار ما برای پیدا کردن آنها آسانتر است. چون هاروی در این جزیره یک بیگانه است و نمیتواند مدت زیادی پنهان بشود. مشروط بر اینکه وقت را از دست ندهیم و زودتر دست بکار بشویم.

اطاعت قربان.

## دختر بابا بقیه از صفحه ۲۷

نگاه کرد و جواب داد:

آفتدر بیگیری کردی تافهمیدی؟..  
بسیار خوب، بله، علتش همین است.

آآن سالیات پدوت فوت کرده،  
معمولا باید اندوه مرگ او را فراموش کردی باشی.

همینطور است.

بسیار خوب، پس چرا هنوز  
نمیخواهی سکوت خودت را بشکنی.

برای اینکه فقط برای پدرم آواز  
خواندم.

برای شوهرت نمیخواهی آواز  
بخوانی؟

نه.

تو شوهرت را به اندازه پدرت  
دوست نداری؟

یک شوهر هرگز نمیتواند جای  
پدر را بگیرد.

بنظر من عشق به شوهر میتواند  
حتی عزیزتر از مهر پدر باشد.

از بعضی جهات شاید، اما از  
جهات دیگر نه.

آخر چرا؟

هاروی با باکستی و با باهوایما میتواند به جزیره آمده باشد،

تحقیق کردن در این مورد چندان اشکالی نخواهد داشت.

همینطور است. اگر اجازه بدهید من به دفتر کارم بروم و تحقیقات را شروع کنم. حداکثر تا دوساعت دیگر نتیجه را گزارش خواهم داد.

بسیار خوب. مرتبا مرا در جریان بگذار. ضمنا فراموش نکن برای پیدا کردن فرانسواز اجازه میدهم هر قدر لازم باشد خرج کنی و به هر قدمی که صلاح میدانم دست بزنی. برای من مهم فقط پیدا شدن فرانسواز میباشد.

میدانم قربان.

در کسکات که گذشت سیمون احساس میکرد در نهادش آتشی شعله میکشد و او را میسوزاند، پشت سر هم سیگار آتش میزد. مرتب دستور قهوه میداد،

و مستخدمین را يك يك احضار میکرد تا شاید از آنها اطلاعاتی بدست بیاورد. زن چینی پیری که تولد سیمون را به چشم دیده و او را بزرگ کرده بود به سیمون گفت:

ارباب، من نمک پرورده خاندان شما هستم، باید عرض کنم ماداموازل خیالی خوشحال بودید. مثل يك كودك شاد، بازی میکردند، آواز میخواندند، میخندیدند و خودشان را در قصر سرگرم میکردند. سعی میکردند زبان چینی یاد بگیرند، غذاهای محلی را میچشیدند، میوههای

بچها را با لذت میخوردند، تمام خصوصیات زندگی ما برای ماداموازل شوق آور و سرگرم کننده بود. اما از دیروز حس کردم بکرتبه رفتارشان عوض شده، مضطرب و اندوهگین بنظر میرسیدند، کمتر حرف میزدند و

اغساب در فکر بودند، یکبار در باغ ماداموازل را دیدم که يك نامه آبی رنگ مچاله شده را میخواندند، آنرا چندبار خواندند، بعد شانهایشان را بالا انداختند، کاغذ را مچاله کرده به گوشه‌ای پرت کردند.

چه جور کاغذی بود.

يك كاغذ آبی رنگ نازك شبیه نامه‌های هوایی مادرست مثل کاغذی که من برای نوشتن نامه به مادرم در چین تا وقتیکه زنده بودم از آنها استفاده میکردم.

سیمون با دقت به حرفهای زن پیر چینی گوش می‌کرد تا بتواند از لابه‌لای چینی غلیظ او معنی جملاتش را بدست بیاورد. سیمون در فکر نامه‌ای که برای فرانسواز رسیده بود فرو رفت، فکر میکرد، چه کسی ممکن است برای فرانسواز نامه فرستاده باشد. معتقد بود اگر هاروی به کالواتنگ آمده باشد و برای فرانسواز نامه فرستاده باشد، دلیلی نداشته که فرانسواز

جریان را به او تکوید.

همین موقع سروصدای دره‌ای از رهرو بگوش سیمون رسید. صدای پای چند نفر که از بله‌ها بالا میآمد سیمون را متوجه وضع غیرعادی

بیرون کرد.

لحظه بعد چند نفر سراسیمه وارد اتاق شدند، سیمون در آنمیان پیرمردی را که پسرش وظیفهدار رانندگی فرانسواز شده بود شناخت.

پیرمرد پیش رفت و باناراحتی گفت:

ارباب، پسر ما در يك زیرزمین در حال مرگ پیدا کردم، صورتش غرق در خون بود. آفتدر حالش خراب است که نمیتواند حرف بزند.

حالا کجاست؟

اگر ارباب میل دارند همراه من تشریف بیاورند. پسرم نمیتواند حرکت کند.

تمام

نامت

تو نمیتوانی بفهمی تونی.

چرا این حرف را میزنی منم  
مثل تو پدر داشتهام.

هیچکس پدر مرا نداشته.

تو مبالغه میکنی.

ژانت با عصبانیت فریاد کشید:

نه، تونی، اشتباه میکنی. من کوچک بودم، پدرم در مقابل من عظمت

غیر قابل تصویری داشت. در حالیکه تو نمیتوانی با من چنان تفاوتی را داشته باشی. پاپا مرا دوست داشت، يك دوستی

بی ترزبل وبدون انتظار پاداش، اما تو، مثل هر شوهر دیگر دوست داری، در حالیکه در مقابل دوستی تو قعاتی هم داری.

پاپا سعی میکرد مرا خوشحال کند، اگر توی دندهای ماشین گیر کند و پشانیش در صورتیکه يك شوهر اغلب وسیله ایجاد

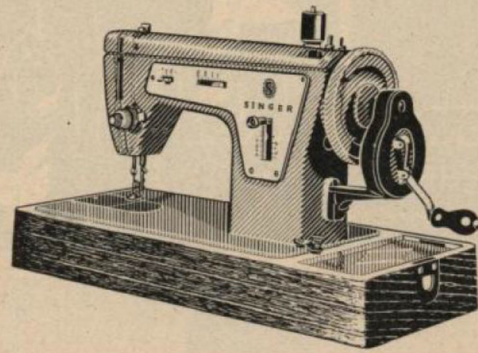
اندوه میشود. وقتی توی بغل پدرم بودم، احساس میکردم مطمئنترین پناهگاههای

دنیا را در اختیار دارم. اما در آغوش يك شوهر هرگز زنی چنین تأمینی ندارد...

من به پدرم در مقابل آنچه عظمت، آنچه عشق، آنچه محبت و مهربانی و فداکاری و گذشت. چی میتوانستم بدهم. هیچ چیز

جز آوازم را که می شنید و احساس لذت میکرد. در حالیکه يك شوهر طلب لذت های دیگری در وجود زنش میباشد.

لطفا ورق بزیند



## سینگر

اولین چرخ دستی ریکراک دوزی را

در ایران عرضه میکند

چرخ خیاطی مدل ۲۲۷ سینگر



با دوخت معمولی - دوخت ریکراک - زیپ دوزی - تور دوزی - کلاه دوزی

جا دوک - کش دوزی - لبه دوزی - میسنی دوزی - چرخ دوزی

انواع چرخهای خیاطی سینگر را بشناسید بسیار آسان است. رنگهای سینگر همه باریکی و زیاده

REI

لوازم آرایش  
ار-هاس ادوکلن



متر مربع ۴۵ تومان

فروش ماشینی (قلی نیا)

عرضه کننده زیباترین پوشش

کف اتاقهای ساختمان و روختنی

نمایشگاه و مرکز بخش انتهای

جمشید آباد شمالی تلفن ۶۴۸۸۷

اطلاعیه

فروشگاه شهر کیف

انواع بهترین کیفهای مدل سال را

برای شما تهیه دیده است.

نادری اول قوام السلطنه

اکنون دیگر کلیه خانصها و آقایان فقط و فقط به

گیسوی آی. بی. اس.

رای اعتماد میدهند.

ساختمان آی. بی. اس. خیابان پیروی جنب سینما امپایر تلفن ۶۴۳۹۰




**تریکو تیز**

بعد از سالها که امتحان مرغوبیت کالای خود را داد  
انواع بافتنی های زلفانه و بیچگانه و مردانه  
قابل شستشو را عرضه میدارد .  
در موقع خرید لطافت توجه نماید تلفن ۳۰۴۲۹۵

**خط چشم سیلک لورا** برای پوست های حساس و ظریف

براحتی روی پوست قرار میگیرد . محصولی جدید از لورا

آفریننده زیبایی لورا



**هرگرددی کرد و نیست**  
روغن ذرتی روغن مازولا  
روغن مازولا

متاروغن ذرت بدن گسترول (چربی خون) در دنیا  
نماینده انحصاری: ایران سوپر - تخت جمشید - تلفن ۴۰۹۳۸



### دختر بابا

آرام آواز میخواند . تونی بیماریش را فراموش کرد ، معتقد شده بود حادثه کارخانه سبب شده ژانت سکوتش را بشکند و خوشحال بود . ژانت اشک میریخت و آواز میخواند ، تونی هنوز قادر به حرف زدن و حرکت کردن نبود اما صدای ژانت را می شنید و اشکهایش را میدید ، برای اینکه اشکهای او را نبیند و فقط صدایش را بشنود ، چشمهایش را بست .

ژانت پیشانی شوهرش را بوسید ، با لحن مهربانی گفت :

— تونی ، عزیزم ... تو میخواهی برای تو آواز بخوانم .

تونی جوانی نمیتوانست بدهد . اما لبخند زد . ژانت مجددا خواندن آهنگ جانبخش را آغاز کرد .

تونی بتدریج سلامت را بازیافت . وقتی حالتش جا آمد فهمید که پریشان به زنده ماندن او امید زیادی نداشته اند . تونی یقین داشت اثر جادویی آواز زنی به او زندگی بخشیده .

وقتی تونی بیمارستان را ترک میکرد ، بیماریش را به فال نیک گرفته بود ، چون فکر میکرد آن حادثه سبب شده که زنی برای او آواز بخواند . اما همینکه به خانه برگشتند باز هم ژانت ساکت ماند . شب بعد از مرخص شدن از بیمارستان تونی از زنی خواهش کرد برای او آواز بخواند اما ژانت خواهش او را رد کرد . تونی با تعجب پرسید :

— چرا نه ؟

— به تو گفته بودم که هرگز برای کسی بجز پدرم آواز نخواهم خواند .

— اما توی بیمارستان برای من آواز خواندی .

— آنوقت با حالا تفاوت داشت . تونی با خشم بیمانندی پرسید :

— چه تفاوتی داشت ؟ .. تفاوتش این بود که فکر میکردی من میمیرم ... مرا جشن گرفته بودی ؟

— نه ، برای زنده ماندن تو آواز خواندم . اما دیگر نمیخوانم .

— ژانت این سماجت تو دیوانگی است . توی بیمارستان برای من آواز خواندی ، وقتی تنها هستی آواز میخوانی ، اما وقتی من از تو خواهش میکنم سرسختی نشان میدی ، آخر چرا ؟

— من فقط هر وقت پدرم بخواد آواز میخوانم . هر وقت تنها هستم پدرم میخواهد که من آواز بخوانم ، منم برای او میخوانم .

— ژانت ، مثل اینکه نمیخواهی قبول کنی پدرت سلامت مرده .

— قبول دارم مرده ، اما تو هم قبول داشته باش هر وقت تنها هستم پیش من میآید ، از من میخواهد برایش آواز بخوانم . اورا نمیبینم اما صدایش را میشنوم . تونی که از برت و بلاگوئیهای زنی شدت

### تعبیر خواب

بقیه از صفحه ۲۱

#### مردهای که صحبت کرد

دختری هستم کارمند یکی از ادارات ، مدت چند سال بیکی از همکارانم علاقه مند بودم . او به ازدواج با من بی میل نبود ، ولی از علاقه من خبری نداشت ، تا اینکه چند ماه پیش با شخص دیگری ازدواج کرد ، من از این موضوع زیاد ناراحت نشدم ، اما اکثر او را بخواب می بینم ، چندی پیش خواب دیدم در ساختمان دو طبقه ای ، در طبقه بالا ایستاده ام او (مرد مورد نظر من) در طبقه پایین نشسته با چند نفر صحبت میکند ، همه آنها براه افتادند و وارد عمارت شدند ، اما تا نوبت به او رسید جلوش را گرفتند ، من از صاحبان ساختمان علت را پرسیدم ، گفتند دو هواپیمای سقوط کرده و مسافرانش مرده اند ، بنابراین او نباید رد بشود ، من براه افتادم و از اتاقهای متعددی گذشتم ، در آخرین اتاق دو تخت دیدم که میگفتند مرده هارا روی آن خواهند گذاشت . اولین مرده ای که آوردند شروع به صحبت کرد . من با تعجب دکتر را صدا کردم اول دکتر باور نداشت ، بعد تصدیق کرد که مرده زنده شده ، دومین مرده را هم که آوردند کم شروع به حرف زدن کرد ، من فریاد کشیدم و از خواب پریدم تعبیرش چیست ؟

پروین مجتهدی از تهران

#### تعبیر

بر خلاف نوشته و تصور خودتان شما از ازدواج این مرد با شخص دیگر فوق العاده ناراحت شده اید (هنوز هم هستید) ، او در حقیقت ندانسته کاش باطن خود را در برابر او حقیر و کوچک می بیند ، او همان دو هواپیمای هستند که در خواب سقوط میکنند و سر نشانی می بینید (شما و او) یعنی ازدواج او چنان شمارا متقلب کرده که شما در حقیقت دیگر خود را مرده می دانید و او را هم به عالم مردگان

#### تعبیر

با آنکه جوان مورد نظر شما اظهار عشق کرده و شما هم باو علاقه مندید معذرتا شخص شما یک رودربایستی آمیخته به ترس و وحشت از او دارید ، باطن خود را در برابر او حقیر و کوچک می بیند ، یا اینکه او در نظر شما شخصیتی فوق العاده و نیرومند دارد ، شما او را دوست دارید ، اما میخواهید حالت فعلی را نداشته باشد ، بلکه چون گریه ای ملوس در مستان نرم ورام باشد حتی گریه را هم ابتدا

**روغن مازولا در جعبه های حاوی ۴ تالنی جدید موجود است**

**دکتر مهدی بحری**  
متخصص جراحی زیبایی و پلاستیک  
شماره تماس: ۳۱۳۱۶۲

**دکتر مهدی جافی - لاغری**  
**دکتر خطیبی**  
روبروی سینما مهتاب تلفن ۷۶۶۱  
صبح و عصر

**بترین غذا جو جبه کباب**  
**عالیترین جو جبه کباب در**  
**جو جبه کباب حاتم**  
جاده پهلوی تلفن - ۲۱۲۲۸۱

**کرم کردن وزن**  
دکتر فلتک آسا ۳۵۵۱۷۳  
آسیستان سابق کرسی بیماری های پوست و آمیزی دانشگاه پاریس  
سه راه سیروس



# شاپو لورنس

## جلوه‌گاه هنر و زیبایی

**SCHAUB-LORENZ**

### مادر عزیز

بقیه از صفحه ۲۲

«قدرت» نداشته است، مجله، مد و موزیک مخصوص برایش بوجود آورده‌اند، از آزادی کامل برخوردار شده‌است، برای زندگی کردن و کار کردنش سهولت هائی بوجود آورده‌اند، برایش اهمیت اجتماعی قائل شده‌اند، و بیش از نسل جوان هر دوره‌ای برایش پول خرج کرده‌اند. با وجود این نه خوشبخت‌تر بنظر می‌آید، نه راضی‌تر و نه حق‌شاستر نسبت بکسانی که دوستش داشته‌اند و همه گونه امکانات برایش فراهم کرده‌اند. پس حقیقت مسلمی را باید بدبخت و آن اینکه ما کار زیادی برای خوشبخت کردن فرزندان نمی‌توانیم بکنیم. فقط يك کار مهم و اساسی از عهده‌ما برمی‌آید و آن دوست داشتن فرزندانمان است.

**پدر و مادری تیشه بر ریشه سعادت فرزند خود می‌زنند که باو بگویند: «پرو پی کار خودت، من سر از کارت در نمی‌آورم و نمی‌فهمم چاه‌گونی وجه میخواهی!»**

بسیاری از پدر و مادرها از اینکه فرزندانمان عقایدی متفاوت با عقاید آنها داشته باشند ناراحت میشوند. اما این ناراحتی بیمورد است. شما مسؤول افکار و عقاید او نیستید. شما فقط مسؤول ایجاد تفاهم و توافقین افراد خانواده خود هستید. شما باید فرزند جوان خود را در جریان‌حقایق بگذارید. بسیاری از پدر و مادرها هرگز ارزش چندانی برای گفته‌های دختر و پسر جوان خود قائل نمی‌شوند، در صورتیکه خیلی جلدی و باعلاقه بفریهای يك دختر و پسر غریبه گوش میدهند. دلش اینستکه پدر و مادر، فرزند خود را همیشه همان كودك چند سال پیش‌تصور میکنند. پدر و مادر واقعی کسانی هستند که با واقع‌بینی تمام با واقعیت‌ها روبرو میشوند. پس شما بدون اینکه عکس‌العمل‌های فرزند جوان خود را بیاد تسخر بگیرید، وهمینطور بدون اینکه او را عزیز در دانه بار بیاورید، در حش محبت کنید، دوستش بدارید و با تکمیل شخصیت خود، او را هم برانگیزید که شما را دوست داشته باشد.

در حقیقت، هر پدر و مادری بمحض تولد فرزند خود باید منتظر بدترین اتفاقی باشد.

باید برای مقابله با بدترین و غیر منتظره‌ترین اتفاق‌ها آماده باشد و برای کسب این آمادگی توصیه می‌کنم که تمام امید و آرزوی خود را وابسته بفرزندشان نکنند. تمام قدرت و توانایشان را در راه اوبکار نبرند و گرنه کمترین خلاف او آن‌ها را یکدنیا رنجور و ناامید میکند. بهتر است نیمی از این قدرت و توانائی را هم برای خودش حفظ کنند.

بچه‌ها بمحض پی بردن‌باین حقیقت، آنرا وسیله سینه‌جوشی قرارداده مادرشان را غیر مستقیم تهدید میکنند. شما باید خارج از وجود فرزندان‌انهم زندگی مستقلی برای خود ترتیب بدهید.

۲- توجه دیگران را بوسایل مختلف بسوی قسمت زیبای بدن بکشانیم تا عیب اندام بچشم نخورد. حالا باین هشت نوع هیكل با هشت نوع عیب اساسی آن توجه کنید:

#### اول: هیكل درشت

بپوشید: بلوزهای دورنگ، لباس با برش افقی، پارچه‌های گلدار با نقش و نگارهای درشت، دامن گشاد، شلوار (بشرطیکه چسبان نباشد). استفاده از کاپ و کمربند نیز جایز است.

نپوشید: لباس با برشهای عمودی، کت‌های کوتاه، استفاده از پوست برای زینت، لباس یا پالتو، لباسهایی که بدن حالت عمودی میدهند. کفش پاشنه بلند نیز مناسب نیست.

#### دوم: هیكل ریز

بپوشید: لباس یکرنگ، سرشانه لباس باید كوچك باشد، لباسهای مدل پرنس، زینت‌های مختلف (جیب، دکمه، گل‌سینه و ...) باید كوچك باشند، دامن فون و یا كلوش، لباس با برش یا خطوط عمودی، تور یا پوست بطور عمودی در جلو لباس. کفش برنگ بژ و یا همرنگ جوراب.

نپوشید: لباس با یخه‌های بزرگ، دکله خیلی باز، آستین‌های بزرگ، دامن گشاد، کمربند کلفت. موی بلند نیز بشما نمی‌آید.

#### سوم: اندام لاغر

بپوشید: دامن پایسه یا چین‌دار، پارچه‌های پر نقش و نگار و گلدار، جوراب‌های دانتل و یا رنگی، پول‌اوورهای گشاد، یخه‌های برگردان، شلوارهای فانتزی.

نپوشید: دکله باز و شانه تخت، پارچه‌های خشک و آهاردار، آستین‌های کوتاه و دامن های تنگ.

#### چهارم: هیكل چاق

بپوشید: دکله‌های هفتی، آستین‌های كوچك و ظریف، کمربند از سر جای خودش بالاتر یا پایین‌تر بیاید و خیلی چسبان هم نباشد. دامن گشاد اما از باسن بیائین. پارچه یا لباس نباید خط دقیق هیكل را نشان دهد.

نپوشید: لباس‌های یکسره و گشاد که خط کمربند را نشان نمیدهند. دامن‌های خیلی تنگ یا خیلی گشاد، بلوزهای بافتنی و چسبان، پارچه‌های کلفت، کمربندهای بزرگ، شلوار.

#### پنجم: بالاتنه کوتاه، پاهای بلند

بپوشید: دامن‌های کوتاه، بلوزهاییکه روی دامن می‌آیند، کت‌های بلند، تروکارهای مختلف، کمربند لباس روی باسن، کمربند همرنگ بلوز، مان‌توهای راست و یکسره، بلوز و یخه‌های ملوانی.

نپوشید: تمام چیزهایی که کمربند را بالاتر از معمول نشان میدهند، کت‌های کوتاه، لباسهای دکله (باستنی فرم هفتی).

#### ششم: بالاتنه بلند، پاهای کوتاه

بپوشید: کت‌های کوتاه، بلوزهای دورنگ، کفش همرنگ یا جوراب، کمربند همرنگ دامن، یخه‌های برگردان، یخه‌هاییکه مثل شال‌گردن دور کردن می‌بچیند، بلوزهای یخه فوتبالی.

نپوشید: بلوز و یخه‌های ملوانی، کت‌های بلند، دامن کوتاه، کمربند روی باسن و یا پایین‌تر از خط کمربند.

#### هفتم: بالاتنه لاغر، باسن چاق

بپوشید: کاروریش باید بزرگتر از معمول گرفته شود بلوزهای جیب‌دار و یخه‌دار، یخه‌های کراواتی یا پوستی، پول‌اوورهای درشت‌بافت. شال‌گردن و اشارب. دامن‌های كلوش، بلوز روشن با دامن تیره.

نپوشید: دکله‌های زاویه‌دار، آستین رگلان، دامن تنگ، بلوز ساده (بدون زینت، ولان، جیب یا دکمه) دامن‌های چهارخانه و کمربند.

#### هشتم: بالاتنه بزرگ، باسن کوچک

بپوشید: دکله‌های زاویه‌دار، آستین رگلان، آستین باریک و صاف، خط کمربند معلوم، پیراهن رکاکی، زیپ در وسط جلو لباس، بلوز تیره رنگ با ناامن روشن.

نپوشید: آستین کوتاه، پول‌اوورهای گشاد، دکله‌های افقی، سرشانه‌های چهار گوش، بلوز راه‌راه، جیب روی بلوز، کت‌های چهار دکمه یا شش دکمه

سازنده بهترین و زیباترین  
**میراگل گیسودرایران**  
میراگل - چهارراه شاه تلفن ۲۱۱۷۷۷

چه بپوشیم؟

بقیه از صفحه ۲۲

## لایف تکس

مو را جوان میکند

وقتی موهای خود را رنگ می‌کنید و از کدری آن رنج می‌برید، لایف تکس بالزام موهای شما را چون ابریشم لطیف و شفاف میکند

ولاد - آلمان، سازنده سرین مستخدمین رنگ و آرایش مو در جهان

آخرین درمان چاقی - لاغری  
دکتر فضل اندرشتی  
بزمی پاشیک ویرانی صورت، بینی، بره‌بکم، پتی‌های شوش  
میدان فردوسی با تقیبن وقت شبی تلفن ۲۱۱۵۱۱

### درست فکر کنیم

بقیه از صفحه ۲۲

بجای اینکه فکلهای تحریک آمیز و اختلاف انگیز را در ذهن خود توسعه دهید، همیشه فرض کنید که اطرافیان شما را دوست دارند. سعی کنید فکلهایمان دلیلی داشته باشد و از سر جاه طلبی و خودخواهی نباشد. اگر از کسی می‌ترسید، باید از خود بی‌رسید، «جرالا» و بدین تدابیر، ذهنتان را زاین وسوسه آورده کنید.

وقتی این کارها را کردید، در وضع بهتری قرار می‌گیرید و آسوده‌تر و راحت‌تر می‌توانید احساساتان را کنترل کنید. بنابراین، رفته رفته عادت می‌کنید که برای فکلهایمان درباره مردم، دلیل خاصی داشته باشید، نه آنکه مثلا بیپوده فکر کنید فلانی خود است، یا بخیل و بد اخلاق.

وقتی که سعی می‌کنید واقع‌بین باشید، یادتان باشد که واقعیت فقط مسائل جنسی و پستی و خنوت و اعمال حیوانی نیست. در مقابل اینها که بر سر دم، صفات و اعمال عالی‌تری نیز در زندگی وجود دارد.

خطرناکترین شیوه واقع‌بینی، تصورات غلطی است که گاه در مورد مردم در ذهن ما بوجود می‌آید و فکلهای نادرستی که درباره خودمان می‌کنیم. بسیاری مردمی که همیشه سعی می‌کنند، يك صفت بد در کسی پیدا کنند و آنرا در عالم خیال، روبروی صفتی خوب، از همانگونه که تصور می‌کنند در خودشان هست، قرار دهند و بدین ترتیب، جاه‌طلبی و غرور خود را ارضاء کنند و حتی اگر آن شخص واقعا چنان صفت بدی نداشت با یک ندری خویشت، در او بوجود آورند.

با اینگونه فکلهای فاسد، مخرب و ناگوار، انسان رفته رفته در خود عادت به بد فکر کردن بوجود می‌آورد و شاید پس از گذشت سالها، دیگر هرگز نتواند به فکتری سالم دست‌یابد.

فکر سالم، با زندگی سالم همراه است. هر کسی دوست دارد که سلامت، سازندگی و منطقی بودنش مورد توجه دیگران قرار گیرد و این میسر نیست مگر به باری فکر سالم. زیرا که ما نیازمند دوست داشتن دیگران هستیم و میخواهیم که از معاشرت و مصاحبت، آنان لذت ببریم و در فعالیت‌های آنان شریک باشیم

### در رستوران

بقیه از صفحه ۲۲

- بعد از پایان غذا، قاشق و چنگال و کارت خود را بطور موازی و در کنار هم در بشقاب قرار دهید. اینکار نشانه آنست که دیگر میل بخوردن غذا ندارید و گارسن میتواند بشقابتان را بردارد.
- همیشه قبل و بعد از نوشیدن آب یا هر نوشابه دیگر، لب خود را با دستمال پاک کنید. اثر روژ لب و دندان تکه نکنید. هر بار با اندازه‌ایکه باید بخورید با دستتان از نان جدا کنید و در دهان بگذارید.

باین ترتیب است که اگر روزی فرزندان در خانه را بیم کوفت و با تعصبانیت خارج شد، زندگی‌تان بیابان نمیرسد، بلکه فقط خللی در آن وارد میشود. اما فرزندان متوجه رفتار خود میشوند و احساس پشیمانی میکند و دوباره نزد شما باز می‌گردد.

شما هم بهتر ترتیب که شده، این حسن بزرگ یعنی «خودخواهی متعادل» را در خود ایجاد کنید. باین ترتیب مادر خوشبختی می‌شوید که فرزندی آرزویش را دارد

بچه‌ها بمحض پی بردن‌باین حقیقت، آنرا وسیله سینه‌جوشی قرارداده مادرشان را غیر مستقیم تهدید میکنند. شما باید خارج از وجود فرزندان‌انهم زندگی مستقلی برای خود ترتیب بدهید.







هارلم HARLEM  
تیارا TIARA  
رومانل RUMANEL  
انیورسال UNIVERSAL  
لوتزین LONGINES  
ناورز NAVZER  
فورتیس FORTIS  
سیلوانا SILVANA  
HAMILTON  
SWISS MADE  
ETERNA  
ادوکس EDOSX  
سنددواج WESTEND WATCH  
گالو GALO  
ساندوز SANDOZ  
فاولوبا FAVRE-LEUBA  
DAMAS  
NAVZER  
TIARA  
GALO  
EDOSX

زمان متوقف میشود  
وقتی ۹۰۰۰۰۰۰۰ ساعت دقیق و زیبای سوئیسی دست از کار بکشند چون صنایع ساعت سازی سوئیسی دنیا ساعت میدهد. پس از گذشت سید سال از نو صنایع ساعت سوئیسی اینک این صنعت دقیق و جهانی بر تارک اقتصاد کشور سوئیسی می‌درخشد علاوه بر ۸۵۰۰۰۰۰ نفر صنعتگران ساعت سوئیسی یک دهم از مردم این کشور نیز سوئیسی دست اندر کار ایجاد و صدور صنایع ساعت هستند و بی شک مردم ۱۵۵ کشور جهان باین صنعت سوئیسی چشم دوخته‌اند زیرا همواره از ۹۷٪ تولید ساعت سوئیسی برخوردارند.

هر ثانیه که میگذرد ۷ و هر دقیقه ۴۰۰ و هر روز ۳۵۰۰۰ ساعت در سوئیسی تولید میشود.

تنها اگر ساعتی تولید شده سوئیسی را در سال ۱۹۶۷ بروی هم بچینند آخرین ساعت در ارتفاع دوست و پنجاه و شش هزار متری قرار میگیرد برابر ۱۴٪ از کل صادرات کشور سوئیسی را این صنعت عظیم بخود اختصاص داده است در فواصل سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ نهمصد میلیون ساعت سوئیسی بیزارهای جهان عرضه شده است که رقم این تولید فقط در سال ۱۹۶۷ برابر ۶۳ میلیون ساعت بوده است.

خریداران ساعتی سوئیسی بترتیب زیرند:

۱- اروپا ۲- آمریکای شمالی ۳- آسیا ۴- آمریکای لاتین ۵- آفریقا ۶- اقیانوسیه  
و در این میان کشورهای متحده آمریکا شمالی که خود تولید کننده ساعت است در رتبه بزرگترین خریداران ساعت سوئیسی محسوب میگردد و ژاپن نیز ۴۰٪ از احتیاجات ساعت خود را از سوئیسی تامین مینماید.

و اینست آمار گویایتری از صادرات ساعت در سال ۱۹۶۷

سوئیسی شوروی ۴،۹۰۰،۰۰۰ عدد (۱۹۶۶)	سوئیسی ۲۳،۰۰۰،۰۰۰ عدد
ژاپن ۶،۴۰۰،۰۰۰ عدد	آلمان غربی ۳،۷۰۰،۰۰۰ عدد
فرانسه ۳،۵۰۰،۰۰۰ عدد	انگلستان ۲،۴۰۰،۰۰۰ عدد
آلمان شرقی ۱،۵۰۰،۰۰۰ عدد	

متخصصین فن ساعت سازی همواره کار آموزی خود را در سوئیسی میگذرانند زیرا همه آنها معتقدند شهرت و دقت ساعتی سوئیسی و زیبایی آن را هیچ ساعتی در جهان نمیتواند داشت.

ساعتی سوئیسی بوسیله یک شبکه توزیع جهانی کنترل میشود برای ساعتی سوئیسی در هر گوشه از جهان سوئیسی قطعات بدکی وجود دارد.

لذا مردم جهان ساعت را با نام سوئیسی و سوئیسی را مهد ساعتی دقیق، ظریف و بی‌همتا مینامند.

## هواپیما دزدی

تعداد ۹ فروند هواپیماهای امریکایی ربه شده و به کوبا رفت، و در هفته گذشته نیز دو هواپیماهای بزرگ مسافربری یکی امریکایی و دیگری کولومبیائی ربه شده و در فرودگاه هاوانا بر زمین نشست، جمع سرنشینان و مسافران این دو هواپیما ۱۴۰ نفر بودند. مقامات امریکائی، وزارت امور خارجه امریکا - سازمان هواپیماهای کل امریکا - پلیس و ( اف. بی. آی ) برای جلوگیری از این کار به هر دری زده اند ستاسفانه تاکنون کوچکترین موفقیت بدست نیارده‌اند. زیرا بررسی و بازرسی بدنی تمام مسافران قبل از پرواز عملی نبوده و اصولا خلاف قانون است.

## راههای عجیب و غریب

کارشناسان راههای گوناگون و عجیب و غریبی برای جلوگیری از ربه شدن هواپیماها به دولت امریکا پیشنهاد کرده‌اند.

اولا بدنیت بداند که محافظت خلبانان توسط افراد مسلح در آن بالا عملی نیست چون از آنجا که غالباً این هواپیماها جت هستند اگر نزاعی در هواپیما درگیرد و منجر به شلیک گلوله شود احتمالاً دارد گلوله دیواره هواپیما را سوراخ کند آنوقت حرکت هواپیما با آن سرعت سرسام‌آور وقتی منفذی در دیواره اش باشد باعث سرنگون شدن آن میشود.

ثانیا احتمال دارد مقابله با دزدانی که از جان خود گذشته‌اند باعث شود که آنها به خلبان تیراندازی کنند و آنوقت تمام سرنشینان بی‌چون و چرا بر اثر سقوط هواپیما کشته خواهند شد.

پس راههای پیشنهادی باید غیر از محافظت مسلح خلبان باشد. راههایی که تاکنون پیشنهاد شده برقرار زیرند:

۱- مقامات دولتی امریکا اعلام کرده‌اند هرکس از حادثه قریب‌الوقوع ربه شدن هواپیما اطلاع دهد و سارق احتمالی را معرفی کند مبلغ ۲۵ هزار دلار جایزه خواهد گرفت. تاثیر این حیل همین بی که تاکنون یک نفر هم چنین اطلاعی بدولت نداده است!

۲- شخصی گفته است تمام مسافران لخت و برهنه وارد هواپیما شوند، فقط با یک شورت و یک زیر پیراهنی تا اگر اسلحه‌ای جانی مخفی شده نمایان شود!

۳- یکی دیگر پیشنهاد کرده زیباترین و سکی‌ترین مانکنها را مهماندار هواپیماها کنند تا اگر چنین موردی پیش آمد با توسل به چادرنجیبی سارق را در یک نشئه و نشاط درآورند و آنوقت آقای خلبان با خیال راحت مقصد اصلی را درپیش گیرد!

۴- یک نویسنده رمانهای علمی پیشنهاد کرده است بعضی خلبان هواپیما اوج گرفت، خلبان توسط دستگاهی فشار هوا و اکسیژن را در اتاق مسافران کم کند آنوقت مسافران

موی سر - پوست  
دکتر مرتضی سرفراز  
با جدیدترین وسایل درمانی مربوطه از امریکا مراجعت نموده خیابان شمیران سیدخندان پذیرائی صبح و عصر تلفن: ۳۳۵۱۷۴

بانو دکتر فروغ کیا  
متخصص امراض زنانگی و غدد بازرسی  
۷ تا ۹ با تعیین وقت قبلی ۷۵۶۴۲۳

## حراج تریکوبل

تریکو بل بهترین گلهای مصنوعی فرانسه واجناس پوشاکی عالی را درحراج گذاشته است. از فرصت استفاده فرمائید.

تریکو بل مبتکر حراج اروپائی  
تریکو بل - سه راه شاه مقابل سینما آسیا



امروز دیگر کیسویک و سیدتشن و تجل نیست  
بلکه هرخانگی کیسویهای کوماچی را باینکهای مختلف در سرتی لوازم آرایش خود در اورد تا بموقع ربه‌ای جلوگیری از اشتلاف وقت و آرایش بیسورد کیسویان که باعث ربه‌ای و بیماری‌های مو میشود استفاده ننمایید.  
نمایگاه کیسوی کوماچی - خیابان شاهسازان آلوسینیم بخت دوم - تلفن: ۶۵۲۴۲ - ۶۱۲۱۲۵

شیراز - بانوان محترم  
برای خرید پستی و سفارش بافت آن و شست و شوی پستی به گیو پارس چهار راه مشیر جنب دبیرستان شهیدخت مراجعه فرمائید

## کافه قناد کالینا

انواع شیرینی بفرمهای مختلف خارجی تهیه شده از بهترین مواد با دکوراسیون عالی و محیطی صفا بخش - بلوار الیزابت دوم جنب خیابان سهیل



تلفن سرویس نیازمندیهای خانواده ۸۷-۲۱۰۲۰۱-۳۳۶۹۰۱

آموزشگاه آرایش فیروزه  
خیابان اقبال کوچه رحمانی پلاک ۲۸  
تلفن ۷۳۰۸۳

زرگری وارطان  
VARTAN  
SILVER - GOLD - JEWEL



جوهری وارطان سازنده زیباترین  
جوهرات - هرگونه سفارش پذیرفته  
میشود. آدرس خیابان لاله زار جنب  
سینما ایران. تلفن ۳۳۴۷۹۱

رفع گرفتگی  
هر نوع لوله ساختمانی  
با دستگاه تراکم هوا  
تلفن ۶۲۲۴۴۸

سالن آرایش نایس  
کیسوی طبیعی نایس از ۴۰ تومان  
به بالا نادرشاه افشار ایستگاه پورفلاح  
تلفن ۶۲۲۳۷۸

فروشگاه تهرانی  
اولین موزه تولیدی محصولات غذایی  
اشتها آور در ایران  
بهترین آبغوره، آبلیمو، سرکه،  
ترشیجات و مرباجات را فقط از این  
فروشگاه ایتباع فرمائید.  
تهران - خیابان شاهپور مقابل درب  
پارک شهر تلفن ۶۱۲۸۸۲

پخش گاز صفا  
کیسول های گاز منزل  
شما را از هر مارک که  
باشد با قیمت خودکارخانه  
دو ساعت پس از تلفن تعویض  
میکند. تلفن ۷۶۴۹۷۹

تعمیرگاه گروندیک  
متخصص تلویزیون های  
RCA دمونت - گروندیک - شاپو لورنس  
توشیبا  
(۱- مقنون) تلفن ۹۵۲۰۴۴

سیستمی میل و فرش امین  
نظافت مبلمان و پلیش وسیله دستگاه  
برقی در جای خود تلفن ۹۵۸۹۵۰

★ مهری جان، نوه عزیزم، قدم اولین  
فرزندت که نخستین نتیجه عزیز من  
است انشاءاله مبارک باشد.

مادر بزرگ:  
نادره

★ بیگ زن وشوهر مستخدم که بچه  
نداشته باشند و سابقه کار و خدمت  
آشپزی داشته باشند و ضامن معتبر معرفی

فقط با ۳۰ تومان

شهریه یا کنتراتی  
ماشین نویسی فارسی یا لاتین رایباموزید  
و کارکنید تلفن ۶۱۳۳۷۶-۴۹۴۹۴



دوخت و نصب پسرده - روتختی،  
کرکره و انواع تزئینات ساختمان با  
متخصص کارآزموده - عباس آباد  
فرشمالی چهارراه تکس تلفن ۷۶۱۳۵۳

مؤسه زیبایی و تاسب اندام تهران  
سوتا - پارافین - ماساژ  
زیر نظر پزشک  
برای درمان جافی های عمومی - موضعی  
پهلوی دوراهی یوسف آباد - خیابان  
بوعلی تلفن ۶۳۷۴۰۵

کارخانه قالی شوئی مازیک  
تلفن مرکز کارخانه ۶۱۱۸۲۲  
شعبه جیشد آباد شمالی ۶۱۱۸۲۳  
شعبه تهران نو ۷۹۸۸۱  
مرکز کارخانه جاده مخصوص کرج

لوله باز کنی فاضل آب  
با دستگاه تراکم هوا  
تلفن ۷۵۵۹۲۹

خانم شکوفه شیرازی عزیز  
ساروز تولدت را صمیمانه تبریک  
میگویم.

کنند نیازمندیم - حقوق مکفی پرداخت  
میشود.  
به شماره ۶۸ زن روز مکتابه کنید.  
یک زن و شوهر که دارای یک فرزند  
۱۵ ماهه هستند احتیاج به یک خدمتکار  
که در عین حال پرستاری نماید  
دارند حقوق در حدود ۲۵۰۰ ریال  
به تلفن ۶۲۸۹۷۰ منزل آقای دکتر  
مصاحب مراجعه شود.

هومن اکسپرس

مجهزترین سازمان خشک شوئی  
برای خدمت بیشتر بخانوادهها  
تلفن ۶۲۱۵۲۰  
یوسف آباد - ایستگاه دوم

تیپ تاپ

انتخاب مناسب دکمه وسایر تزئینات،  
لباس به زیبایی و شخصیت شما، می-  
افزاید، برای خرید بهترین دکمه،  
تور، زیپ، نواروسایر مایحتاج، البسه  
خود از فروشگاه جدیدالتاسیس تیپ تاپ  
دیدن فرمائید. خیابان پهلوی مابین  
سینما امپار و سینمای آتلانتیک

آرایش سان شاین

آدرس: چهل متری ایرانشهر کرم خان  
زند مقابل شاه عباس تلفن ۶۲۵۱۲۲

آموزشگاه آرایش  
آزاده

تحت نظر ایرانی قربانی مولف کتاب  
آرایش مو هنرجو میپذیرد.  
خیابان امیریه، ایستگاه منیریه،  
روبروی کوچه مهدیه تلفن: ۴۱۷۳۵

سیستمی میل و فرش  
درای کلین سرویس ایران  
dry clean home services

خشک شوئی میل و فرش موکت صندلی  
و سقف اتومبیل در منزل شما وسیله  
دستگاههای الکتریکی با مواد مجاز و  
متداول در جهان تمیز میشود و ایسته  
به تزئینات ساختمانی سادا تلفن ۶۳۳۸۰

رستوران خانوادگی نکسیا

با محیطی آرام و غذای سالم آماده  
پذیرائی از خانواده های محترم میباشد  
ناهار مخصوص نکسیا رشایت خاطر شما  
را تامین میکند. شب خوش خود را با  
نباتات زینتی هلندی و کودخاک باغبانی  
پهلوی جنوبی، ترسیده به کاخ مرمر  
میدان ۲۴ اسفند رستوران نکسیا  
تلفن ۶۱۳۵۵۳

کلینیک رازی

در این کلینیک کلیه کار های  
دندانپزشکی و دندانسازی با کمترین  
مدت و شرایطی دلخواه انجام میشود.  
آدرس: خیابان فیشرآباد اول  
دامغان شماره ۱ تلفن ۴۱۶۷۴۴ با مکتابه  
میتوانید شرایط تسهیلی کلینیک را  
جويا شوید.

در ضمن برای کسانی که قادر به  
حرکت نیستند در منزل دندان مصنوعی  
تهیه خواهد شد.

فتو



شاهرضا ۳۱ چهارراه پهلوی تلفن ۶۰۲۱۱

کیف کاپریس

بهترین کیفهای روز  
چهارراه پهلوی مقابل پارک پهلوی  
تلفن ۴۱۲۰۰

لوله باز کنی فاضل آب  
با دستگاه تراکم هوا

تلفن ۷۶۳۲۸۶  
۷۵۶۶۰۸

آموزشگاه رانندگی داریوش

خیابان شهباز دروازه دولاب  
تلفن ۳۵۰۸۱۸

چراغ گاز

آدرس: خیابان تخت جمشید بین ویلا  
و بهجت آباد شماره ۱۲۶  
تلفن: ۴۸۷۶۲-۴۹۴۳۹

رستوران خانوادگی نکسیا

با محیطی آرام و غذای سالم آماده  
پذیرائی از خانواده های محترم میباشد  
ناهار مخصوص نکسیا رشایت خاطر شما  
را تامین میکند. شب خوش خود را با  
نباتات زینتی هلندی و کودخاک باغبانی  
پهلوی جنوبی، ترسیده به کاخ مرمر  
میدان ۲۴ اسفند رستوران نکسیا  
تلفن ۶۱۳۵۵۳

مشکل بینی بزرگ

بقیه از صفحه ۲۹

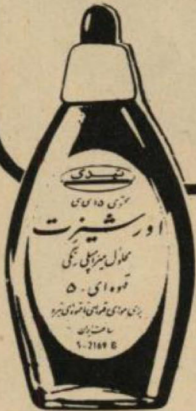
دیگر چیزی به آمدن محسن نمانده بود.  
تا چند دقیقه دیگر او می آمد. من حرف  
میزدم و اندک اندک آندوه و دل مردگی  
او را میگریتم و دوتائی میز را میچیدم  
و ناهار را آماده میکردیم ولسی پوری  
هنوز آرام آرام اشک میریخت. درست در  
همین موقع محسن در را گشود و وارد  
شد.

محسن پوری را دوست میداشت و  
همیشه بین سفارش میکرد که با او  
دوستی داشته باشم و دلش را گرم و  
امیدوار نگهدارم. در حقیقت شوهرم  
نست باو ترجم میکرد ولی این ترجم را  
در قالب محبت برادرانه جلوه میداد. پوری  
نتوانست اشک خود را پاک کند و صورتش  
را آرام سازد. محسن با ورود ناگهانی  
خویش او را غافلگیر کرد. سلام و تعارف  
مقدماتی انجام شد. شوهرم مرد شوخ و  
بدله گوئی است. وقتی صورت اشک آلود  
او را دید موضوع را بشوخی کشید و  
آقدر ضرب المثل خنده دار گفت تا پوری  
را نیز بخنده انداخت. در میان خنده  
و شوخی محسن ناهار خوردیم. بعد از  
صرف ناهار پوری میخواست به مدرسه  
برود اما محسن با اشاره من مانع رفتن او  
شد و پیشنهاد کرد بماند تا با تقایب به  
سینما برویم. من نگران بودم. احتمال  
میدادم که دست بکار جنون آمیزی بزند  
و بعثت شکستی که در عشق خورده بود  
خودکشی کند. این احتمال بسیار زیاد  
بود چون برآستی دیگر هیچ امیدی نداشت  
و یک انسان بی امید ادامه زندگی را  
بیهوده میانگارد و خوشتن را خلاص  
میکند. خلاصی از خوردن و نفس کشیدن  
تکراری و عبث.

من و محسن با اصرار او را نگهداشتیم.  
قرار شد ساعت چهار به سینما برویم و  
در این فاصله شوهرم چند دقیقه ای بنا بعبادت  
در اتاق دیگر استراحت کند. وقتی من  
و او باتاق خواب رفتیم همه چیز را  
برایش تعریف کردم و گفتم که چه بلاتی  
بسر پوری آمده و چه شکست سختی خورده  
است. محسن بفکر فرورفت، برخاست در  
اتاق را بست که پوری صدای ما را نشنود بعد  
متفکرانه بین گفت:  
- میدونی بروی. آگه این دماغ  
لعنتی توی صورت این دختر نبود موجود  
زیبائی میشد. شاید خیلی قشنگتر از تو  
وزنهای دیگر. آگه این دماغ از بین  
میرفت ...

حرفش را بریدم و پرسیدم:  
- مقصودت چیه؟  
- مقصودم اینه که با عمل جراحی  
پلاستیک میشه دماغشو کوچک کرد.  
- پولش از کجا تامین میشه. اینکار  
خرج داره.  
- من آآن به فکری کردم. زن  
بابای پوری پولداره. من باهاش حرف  
میزنم و راضیش میکنم که خرج جراحی  
اونوبده. میدونی. زن باباش این پولو  
میده چون آگه پوری خوشگل بشه شوهر  
میکنه و زن باباه از شرف راحت میشه  
و این آخر عمری به نفس آسوده میکشه.  
فکر او را پسندیدم. باین طریق امکان  
داشت زن پدرش خرج جراحی را بپردازد.  
آنها با هم اختلاف شدید داشتند و چون  
پوری دختر بزرگ و پر عقده ای بود  
غالباً زن پدرش را آزار می داد، بطوری  
که او غش می کرد و میافتاد و ساعتی  
بیهوش میماند.  
قرار لازم را گذاشتیم و از فردا بی  
آنکه خود پوری خبر داشته باشد شروع

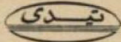
باد و اثر مهم



اورشیزت محلول میز امپلی رنگی  
Orchiset

اورشیزت دوام میز امپلی را زیاد و رنگ مو را شفاف و یکنواخت میکند.

Schwarzkopf



طرز استفاده از اورشیزت بسیار آسان است بعد از شستن کیسوان در  
حالی که هنوز خیس هستند با اورشیزت آغشته نموده و بعد از بیچیدن با  
بیگودی بانها فرم بدهید.

توجه داشته باشید اورشیزت هم رنگ موی خود را انتخاب فرماید.

و کج و معوج و اطراف بینی تا بای چشمها  
خون مرده و گیوود بود.  
تصادفا فضل تابستان بود. محسن  
هرخصی گرفت و با تقایب یکی از دوستان  
اداری او و خانم و بچه هایش بکناردریا  
رفتیم. بانزده روز در شمال ماندیم و  
برگشتیم. دوسه روز هم پوری از بازگشت  
من خبر نداشت و بسرانگ نیامد. اماروزی  
که آمد. اصلا او را نشناختم. رنگش زد.  
دررا برویش گشودم و خوشتن را با خانم  
خوش قد و بالا، شبک پوش، خوش صورت  
سیز چشم و موخرعانی روبرو دیدم. یکسه  
خوردیم. قسم میخورم که او را نشناختم. در  
چشمانش نگاهش آشنا یاقتم. خنده اش آشناتر  
بود اما نتوانستم تشخیص دهم که این لیخند  
و نگاه آشنا متعلق به کیست؟ میخواست  
بی تعارف وارد شود. من از جلو در کنار  
رفتیم و پرسیدم:

جاش نمونه؟  
اما اینکار امکان داشت و شد.  
(پوری) را بستری کردیم و عمل جراحی  
انجام گردید. هنوز معلوم نبود جراح چه  
هنری نشان داده و چه کرده است. خودش  
میگفت:  
- مثل اینه که صورتت سبک شده.  
مثل اینه که به چیزی از کله ام ورداشتن.  
به عالمه احساس سبکی میکنم.  
اما بینی قسمتی از صورت او را  
پانسان کرده بودند و هیچ معلوم نمیشد  
که چه شده آیا زیباتر شده و یا زشت تر.  
من شنیده بودم که بعضی پس از عمل  
زشت تر میشوند. خدا خدا میکردم که  
پوری از این دست مردم نباشد، او آدم  
بدبختی بود ولیک دختر بدبخت هرکاری  
بکند بدبخت تر میشود. این اندیشه من  
بود. چند روز بعد پانسان را باز کردند اما  
بازهم تشخیص داده نمیشد که پوری چه  
وضعی دارد زیرا بینی سرخ و مشورم

کردیم. گفتم که فقط اینکار امکان داشت  
اما من امیدوار نبودم که زن پدرش پنج  
شش هزار تومان پول بی زبان را با خاطر  
دختری که از او شدت متنفر بود بپردازد.  
من و محسن فعالیت را با احیاط شروع  
کردیم. اول من با (خانم) ملاقات کردم و  
به بیانه اینکه محسن دوست دارد خدمتش  
برسد وعده ملاقات گرفتم. او تعجب  
کرده بود که شوهر من با او چکار دارد.  
خلاصه محسن با (خانم) ملاقات کرد و با  
زبان چرب و نرمی که داشت در همان جلسه  
اول او را راضی کرد و قول گرفت.  
وقتی دو هزار تومان چک ابتدائی  
را گرفتم تازه موضوع را با پوری در  
میان نهادیم و ماجرا را تعریف کردیم.  
او باور نمیکرد. مات و متحیر مانده بود.  
به بینی خود دست می کشید و میگفت:  
- آخه چطور میشه اینو کوچک کن؟  
یک کیلو گوشت زبانی توی صورت منه.  
این همه گوشتو چطور می بردارن که



# شکوه و زیبائی زندگی



**ترویرا**  
**TREVIRA®**

زندگی پر شکوه و زیبا با ترویرا

... لطف يك خانه مدرن به زیبایی پرده‌های آنست. پرده‌های ترویرا ظریف، زیبا، بادوام، دارای طرحهای جالب و نگهداری آن آسان است. ترویرا از هم بازنمیشود، آب نمیرود و احتیاج به اطو هم ندارد. با پرده‌های ترویرا جلوه‌گاه زندگی خود را باشکوهتر و دل انگیز تر سازید.

علامت تجارتي ثبت شده متعلق به فابریور که موخت آ.گ.ک. فرانکفورت

اونوقت بهمین دومی ...  
با لحن خشنی گفت :  
- چرا جواب نمیدین دکتر ؟ ایرا چطور ؟  
دکتر عینکش را برداشت و مثل اینکه داشت با خودش حرف میزد گفت :  
- ایرا فن فریدریخ. میشاختمش. دختر خیلی خوشگلی بود .  
- بود ؟  
دکتر باز سکوت کرد . ورنون فقط صدای ضربان خفه قلبش را میشنید . بیرون برف لعنتی هنوز داشت میبارید . برق آسا فکر کرد : دیگه تو عمرم اسکی بازی نمیکنم . دیگه هرگز .  
و آنوقت نجوا کرد :  
- مرده ؟  
دکتر جواب داد :  
- آره .  
ورنون به بازوی چپش که سالم بود تکیه کرد و گفت :  
- لطفا لباسو بدین .  
- میخواین چیکار کنین ؟  
- بیوشم .  
- صبرکنین ببینم ...  
- جدش کجاست ؟  
- پائین . تو سالن .  
- میخوام برم ببینمش .  
بدنبال این حرف پاهایش را از تخت پائین انداخت . دکتر با لحن خسته‌ای پرسید :  
- نمیخواین منصرف بشین ؟  
ورنون گفت :  
- لطفا کمکم کنین .  
دکتر بلند شد ، بطرف قفسه لباس رفت . لباس اسکی ورنون را درآورد . برای پوشیدن کمکش کرد . آنوراک خون‌آلود ، آستین دست راست نداشت . ایرا آن را بریده بود . ورنون آنوراک را فقط روی دوش انداخت . پاهایش را در یکجفت کفش نمدی که پرستارمقابلش گذاشت فرو کرد و با اشاره سر به دکتر گفت که حاضر است . باهم از اتاق بیرون رفتند .

\*\*\*

خود ورنون هم نمیدانست چه انتظاری داشت . خودش هم بدستی نمیدانست چرا از این‌جا سردرآورده بود . او قصد داشت سراغ پطرا برود . اما حالا که ایرا مرده بود از این‌جا سر دوآورده بود ...  
ایرا حتی بعد از مرگ هم قشنگ بود . هنوز چانه‌اش را بسته بودند . هنوز دهانش کمی باز بود . انگار برنسس موفری بخواب مرگ فرو رفته بود . ورنون فکر کرد : ای خدا ، زندگی یعنی همین ؟ توبه بیست و چهارسالگی و جوونیش رحم نکردی ؟ حیفت نیومد اون بیره ؟ آگه آدم اینقده بمرگ نزدیکه ، پس دیگه زندگی چه فایده‌ای داره ؟  
و درعین حال تعابیل عجیبی در او جوشید . در دل گفت : اما من ... من میخوام زنده بیونم . من نمیخوام باین زودی بمیرم . میخوام اون احساسی رو که از پریشب تا حالا منو به آتش کشیده ، به عمر در وجودم ، توقلم و تو سرم حس کنم . من میخوام زنده بیونم ...  
جمله آخری در وجودش فریاد کشید . باز فکر کرد : اما زندگی به سیاه‌پوست چه اهمیتی داره ؟ مگه ما همیشه تو سایه ، تو سیاه‌ترین قسمت جامعه بشریت زندگی نمیکنیم ؟  
بصورت ایرا دقیق شد ، آیا مرده آن سفید پوست ، ازرنده ورنون سیاه پوست با ارزش‌تر نبود ؟  
بقیه در صفحه ۹۰



## شیرپاک کن (مون دراپز) رولن

برای پوستهای خشک  
Moon Drops Moisturizing Cleanser

نه فقط پوست صورت شما را لطیف میکند، بلکه رطوبت لازم را تا اعماق پوست صورت شما میرساند



## یک عشق بالاتر از .. بقیه از صفحه ۲۰

قصه ندارین دوباره قوت بگیرین و سالم بشین.  
و اونوقت دید که چگونه ورنون سعی داشت با دست چپ ناشیانه سر تخم مرغ را بشکند . قاشق را از دست او گرفت و خواست قاشق قاشق پدهانش بگذارد . اما ورنون سرش را تکان داد و گفت :  
- نه . نه .  
هر دو پرستار خندیدند . درست در همین لحظه در باز شد و دکتر واینرت وارد گردید . خیلی خسته بنظر میرسید و بییهوده سعی کرده بود سایه زرد رنگ زیر چشمهایش را پشت عینک دودی مخفی کند .  
کمک پرستاران با عجله اتاق را ترک کردند . دکتر واینرت لب تخت ورنون نشست و پرسید :  
- حالتون چطور ؟  
ورنون به بازوی راستش اشاره کرد و متقابلا پرسید :  
- چقد طول میکشه دکتر واینرت سر بلند کرد و از بالای تخت به آنتوی پنجره خیره ماند . بیرون دوباره داشت برف میبارید . جواب داد :  
- خیلی طول نمیکشه . فکر میکنم شش هفته دیگه بتونیم از گچ درش بیاریم . ورنون داد زد :  
- شیش هفته . اینکه خیلی طولانیه . دکتر واینرت به روی او دقیق شد

وگفت :  
- آقای مک کاور ، بایس خداروشکر کنین که به این مفتی جون سالم در بردین . ورنون سکوت کرد . اما احساس کرد که حرفی دکتر خیلی پر معنی تر از یک اظهار نظر سطحی بود .  
با دستپاچگی پرسید :  
- پطرا چطور ؟  
- مادمو ازل جروینو میگیرن ؟ خوبه . خوبه . به یادتون میاد . قصد داره هرچی زودتر به مونیک برگرد . حالش اونقده خوبه که میتونیم مرخصش کنیم .  
- ایرارو چطور ؟  
دکتر سکوت کرد . دراتنای این سکوت قلب ورنون چنان تاپ تاپ میزد که صدایش بوضوح شنیده می‌شد . دردل گفت : ایرا با اون موهای قرمز وافونگرش و ... و



خرید کردن؟  
آه نگو که کار خیلی سختیه! آنهم توی تهرون  
بزرگ که نه در داره و نه دروازه!



تلفنهای جدید خرید های تازه ۳۳۶۹۰۱ و ۳۱۰۲۵۱ داخلی ۸۷

هر هفته : خانمهای بازاریاب خوش سلیقه «زن روز» توی شهر تهرون میگردند (شاید درآینده به شهر های بزرگ سر بزنند) و باین مفازه و آن مفازه ، باین فروشگاه و آن فروشگاه سر میکشند و تازه رسیدههای بازار را پیدا میکنند و از سیر تا بیاز درباره آنها رپورتاژ مینویسند تا شما خانم ودختر خانم عزیز بخوانید و اگرخواستید ، بدون دوندگی و کفش باره کردن بدانید که هر جنس خوبی را کجا میتون خرید و یا اینکه احتیاجات خانه و زندگی را در کجا میتون تهیه کرد . امیدواریم این ابتکار «زن روز» بدلتون بشینه !

# Scandale

## فروش تعاونی اسکاندال

چگونه میتوانید با يك خرید دوستانه دسته جمعی، از ۱۰ تا ۲۵ درصد تخفیف استفاده کنید؟

اندام زيبا و موزون مكمملزيبای زن است وچپا خانمهایی که دارای صورتی زيبا و سيمانی فریبنده بودهاند اما بعلت نقص اندام موردتوجه قرار نگرفته اند .

امروزه باوجود لوازم مختلفی که برای زيبا ساختن خانمها به بازارهای جهان عرضه شده است واقعا جایسی تاسف است که خانمی از اندام خود غافل بوده و در حقیقت نیمی از زیبایی و جذابیت خودرا از دست بدهد. این عدم توجه در خانمهای ایرانی بحدی زیاد بوده که اکنون دربین سالمندان کمتر خانمهایی میتوان یافت که هنوز اندام خودرا بخوبی دوران دوشیزگی و جوانی حفظ نکرده باشند .

ساختن بدن هرکس با دیگران فرق دارد و بهینعلت سازندگان سینه بند و کمرت در جهان برای انواع مختلف بدن اندازهها و فرمهای مختلفی عرضه نموده اند . دربین موسساتی که در این میان بسیار موردتوجه خانمها قرار گرفته است موزه اسکاندال است .

اسکاندال با سابقه خوبی که در خدمت خانمهای کشور دارد ، جدیدا با ابتکار فروش تعاونی توانسته است نظر خانمها را بیشتر تامین نماید زیرا فروش تعاونی تکامل بخش محاسن این فروشگاه است .

چون علاوه بر جنس خوب ، ارزان قیمت آنرا نیز تضمین نموده است وشما خانم عزیز وقتی با دوستان خود یکجا خرید کنید از فروش تعاونی بهره بیشتری برده واز تخفیف بیشتری استفاده خواهید کرد .

اکنون تخفیفهای قابل توجهی را که موزه اسکاندال برای شما در نظر گرفته است از نظر تان میگردانیم:  
برای حداقل ۳۵۰۰ ریال خرید ۱۰٪  
برای حداقل ۵۰۰۰ ریال خرید ۱۵٪  
برای حداقل ۶۰۰۰ ریال خرید ۱۶٪  
برای حداقل ۷۰۰۰ ریال خرید ۱۷٪  
برای حداقل ۸۰۰۰ ریال خرید ۱۸٪  
برای حداقل ۹۰۰۰ ریال خرید ۱۹٪  
برای حداقل ۱۰۰۰۰ ریال خرید ۲۰٪  
همچنین تخفیف تجارتي بیست و پنج درصد به حداقل خرید ۲۰۰۰۰ ریال تعلق میگیرد.

موزه اسکاندال آرزو دارد که این اقدام برای خانمها مفید بوده است مورد توجه آنها قرار گیرد و با استقبالی که از این کار بعمل میآوردند تشویق شده این روش را برای همیشه ادامه دهد .

فروشگاه اسکاندال - خیابان ابرانشهر ، چهار راه تریا ، تلفن ۶۵۵۲۷

## فایز وهکس محلول معجزه گر

مادر عزیز ، کودک شما نیازمند نظافت و بهداشت است . يك ماهه رخوب و فهمیده از بدو تولد فرزندش باید مراقبت از نظافت او را عهده دار شود و بدن لطیف و نازک او را از هرگونه میکربی پاک نگهدارد . استحمام روزانه کودک از کارهای ضروری بچه داری يك مادر است . شستوشوی طفل باید از روی احتیاط و تجربه کافی صورت گیرد ، بخصوص درمورد انتخاب ماده تمیزکننده باید دقت بیشتری کرد زیرا مواد قلیائی موجود در صابون باعث ناراحتیهای پوستی و وی تا سبی طفل میشود . محلول تمیزکننده ای که از هر حیث موردتوجه مادران قرار



گرفته است - محلول فایزوهکس از محصولات لابراتواری ویتروپ امریکا است که با توجه به ظرافت پوست کودک تهیه شده است و علاوه بر اینکه هیچگونه اثر نامطلوبی بر روی پوست بدن نمیگذارد ، در بعضی موارد مانند پیشگیری و درمان جوش صورت ( اکنه ) ، مداوا و رفع بوی نامطبوع و نظر خانمها را بیشتر تامین نماید زیرا در این میان بسیار موردتوجه خانمها قرار گرفته است موزه اسکاندال است .

برای کسب اطلاعات بیشتر دربارہ محلول فایزوهکس میتوانید با صندوق پستی ۴۹۳ تماس بگیرید . تلفن ۶۴۹۹۹ همیشه جوابگوی شماست .

## فروشگاه و نمایشگاه

پسردۀ فتنهنا نخستین جلوه گاه زیبایی و ظرافت خانه و یا دفتر کار شماست ، بلکه میتواند تجلی بخش يك زندگی پرشکوه و زیبایی باشد. بنا بر این باید گوشش کرد فروشگاه مناسبی و مطمئن را برای خرید پارچه های برده ای در نظر گرفت تا بتواند نظر هممشکل پسندی را تأمین نماید. فروشگاه مرکزی ریش واقع در میدان فردوسی و فروشگاه شماره يك

## ژان داوز در قصر آئینه

داشتن چهره ای صاف ، درخشان ، لطیف و باطراوت از ضرورت اولیسه زیبایی است . پوست لطیف و شاداب میتواند شان دهنده وجودی سالم و صورتی زیبا باشد . داشتن چنین نعمتی برای هر خانم و دختر خانمی در هر سن و سالی که باشد جزو آرزوها بشمار میآید .

اگر صورت مورد حمله جوش های مزاحم و نیز چین و چروکهای ناخوش آیند قرار گیرد چه بسا که شکل و قیافه ظاهری را تغییر داده زیباترین چهره هارا زشت جلوه دهد . خوشبختانه بعضی از سازندگان لوازم آرایش و متخصصین زیبایی جهان با مطالعات علمی و آزمایش های گوناگونی که انجام داده اند توانسته اند در حفظ زیبایی پوست چهره کام موثری برارند .

نمونه يك واحد بهداشتی عظیم در سراسر جهان کارخانه ژان داوز فرانسوی پاریس است . متخصصین این واحد عظیم پس از ده سال مطالعات علمی با آزمایشهای بالینی در بیمارستانهای پاریس و با استفاده از خواص مواد موثری که از طبیعت گرفته شده توانسته اند در زمینه حفظ زیبایی و جوانی خانمها به دو پیروزی قابل ملاحظه نایل آیند .

اولا - تعیین تعداد مواد کامالا طبیعی که دارای اثر فوق العاده ای در تجدید و حیات بخشیدن به سلولهای پوست میباشد .

ثانیا - لابراتوار محصولات بهداشتی ژان داوز Jean d'aveze سعی کرده اند موادی که مورد نظر میباشد در طبیعت پیدا کنند و این امر در تهیه محصولات زیبایی در جهان بی سابقه است .

کرم ژوانس Creme, de Jouvece جوانی ژان داوز يك محصول کامالا جدید با خواص معجزه آسا در جوان کردن پوست است .

ترکیبات کرم ژوانس جوانی ژان داوز طوریست که در عمیق ترین سلولهای پوست جذب میگردد و نیز هیچگونه مواد دارویی در ترکیبات اصلی آن وجود ندارد و منحصرا دارای مواد طبیعی است .

خصوصیات کرم ژوانس جوانی طوریست که حیات مجددی به سلولهای پوست می بخشد و با استعمال مرتب آن این نتایج عاید شما میشود .

۱ - لطافت  
۲ - نرمی فوق العاده  
۳ - رفع چروک ( حتی چروکهای عمیقی که نتیجه گذشت زمان میباشد )

۴ - سایر آثار زشتی پوست از قبیل منافذ باز شده زیاد از حد و خشکی و زبری پوست .

با استفاده مداوم از کرم ژوانس جوانی ژان داوز که روزانه دو بار مصرف میگردد جای زخمهای کهنه و بقایای جوشهای غرور ( اکنه ) ، عمل جراحی و صدمات گوناگون دیگری که اتفاق افتاده بتدریج محو میگردد .

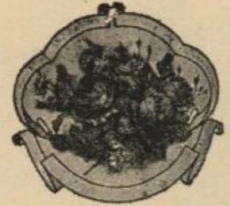
مشاورین زیبایی قصر آئینه برای هرگونه توضیح بیشتر در خدمت شما هستند .

لطفاً ورق بزنید

ریش واقع در خیابان کاخ شمالی ، بالاتر از بلوار ، شماره ۲۶- میتوانند مکانی مطمئن براه عرضه چنین کالائی باشند



این فروشگاهها با متصدیان و گردانندگان با سلیقه خود بهترین مشاور و راهنما در امر انتخاب و دوخت برده های منزل شما هستند .



## چای کاتینا

برادر من سالهاست که مقیم اروپاست و ما همه ساله از ایران برای او ارفغانهایی میفرستیم که مهم ترین آنها چای ایرانی است زیرا برادرم معتقد است که عطر و طعم چای تهیه شده در ایران دلپذیرتر از چایهای همه دنیا است و اکنون چندسال است که خواهش خودش برای او چای گلستان در بسته های صد گرمی فرزندک که با عطر و طعم مطبوع خود طبع هر مشکل پسندی را راضی میکند و نیز بهترین چای بهاره ایران است میفرستیم.

## Jeanne Gatineau

## ژان گتینو ارمغان پاریس

نگهداری و حفظ پوست و جلوگیری از پیری زودرس ، یکی از نکات قابل توجه و دقت برای هر خانم و دختر خانم است . اما باید راهی را انتخاب کرد که این دقت و توجه نتیجۀ درخشان نیز برین داشته باشد .

ژان گتینو پاریس که همواره بهترین و موثرترین لوازم آرایش را در جهان تهیه مینماید ، اینک با کمال خوشحالی به اطلاع خانمهای عزیز میرساند که متخصصین آرایش ژان گتینو اکنون در تهران بسر میبرند و خانمهای علاقمند میتوانند از این فرصت استثنائی استفاده کرده از حاصل تجربیات این متخصص ورزیده مطلع گردند.

تلفن های : ۹۹۱۲۰ و ۶۶۶۱۰ برای تعیین وقت ملاقات با ایشان در اختیار شماست . همه علاقه مندان می توانند با تعیین وقت قبلی برای مشاوره در مورد پوست خود به ایشان مراجعه فرمایند .

## مهران سازنده کیف و کفش

برای خرید کفش خوب باید لافاقل يك جفت کفش را کهنه کرد ، اما خانمهای عزیز مطلع باشید که اگر از مهران - واقع در خیابان نادرشاه دیدن فرمائید بدون دردسر میتوانید زیباترین کیف و کفش را برای خود تهیه فرمائید . مهران با فرآورده های زیبای خود نظر همه مشکل پسندان را بسوی خود جلب کرده است .

## خانم و آقای محترم

سالن نمایشگاه مبل شادروز زیباترین و بهترین مبلمان را در اختیار مشتریان محترم قرار میدهد . از مبل شادروز دیدن فرمائید . جاده پهلوی ، ایستگاه رزم آراء ، مقابل تلویزیون ایران ، تلفن ۶۳۰۱۸۵ .

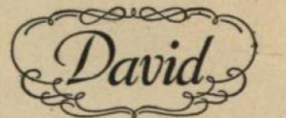
تازه ترین مدل های دست چین کیس و کفش در کفاشی کنتس - خیابان پهلوی ، چهارراه امیر اکرم تلفن ۶۱۱۵۵۸

## شل ساید پاریس

قبل از انتخاب و خرید هر نوع لباس خواب ، لباس زیر و انواع شورت ساده و قاترتی ، از نمایشگاه شل ساید - واقع در خیابان شاه ، ساختمان رویال ، تلفن ۴۸۰۱۹ - و محصولات شل ساید در سایر فروشگاههای معتبر تهران و شهرستانها بازدید فرمائید. نمایشگاه شل ساید در شهرستانها: مشهد - خیابان پهلوی - فروشگاه شهلا . شیراز - فروشگاه لوئی: خیابان زند پاساژ اسنادارد . اصفهان - چهارباغ اول عباس - آباد - فروشگاه لرد کرمانشاه : خیابان شیروخورشید فروشگاه ملکوئی



ایشان بوده و تمام لوازم مورد احتیاج لباس در اختیار شما قرار میگیرد. از مزون میناسیان واقع در میدان سانی : کوچه ایران شماره ۴۴ تلفن: ۲۶۹۴۳۶ بازهم دیدن مینماییم.



## مزون کفشی و کیف دیوید

تازه های مد کفش و کیف جهان در مزون دیوید - خیابان ابتهاج پلاک ۵۴ - دیوید از ساعت ۹ صبح تا ۹ شب یکسره آماده پذیرائی است و برای رفاه بیشتر خانمها روزهای جمعه نیز تا ساعت ۱۲ بعد از ظهر باز است.



# Revlon

## اندرزهای مشاور زیبایی رولن برای نگهداری پوستهای خیلی خشک Extra Dry Skin

پیری بلای زیبایی و زنده دشمن پیری است!

کی مون درایز کلیزر Moon Drops Moisturizing Cleanser صورت راباک کنید. ۲ - در تمام مدت روز برای اینکه رطوبت کافی را به پوست برسانید و از خشک شدن پوست جلوگیری نمائید از کرم مرطوب کننده مون درایز با اسم Moon Drops Balm استفاده کنید. ۳ - هر شب قبل از خواب از کرم نرم کننده و تقویتی مون درایز سچر کرم برای پوستهای خیلی خشک Moon Drops Moisture Cream for Extra Dry Skin و یا مون درایز نوریشنگ کرم

خامنها در سالهای اخیر به زیبایی چهره خود بیشتر اهمیت میدهند و تماسهای بیشتری با متخصصین زیبایی برقرار مینمایند . مشاور زیبایی رولن همه هفته برای انواع پوست اندرزهای سوده مند و قابل توجهی برای خانمها و دختر خانمها داده است و شما با مراجعه به این دستورات می توانید علاوه بر شناختن نوع پوست خود ، از پیری و چین و چروک و جوش صورت نیز جلوگیری نمائید .

## مزون میناسیان

آن چیز که من در مزون میناسیان مشاهده کردم شاید قلب توتانای نویسنده بزرگی نیز قادر نباشد که در توصیف آن مطلبی بیان کند .

پوست زن نیازمند رسیدگی و مراقبت فراوان است . تغذیه پوست از طریق صحیح و با استفاده از روشهای بهداشتی و زیبایی مفید و لازم است، زیرا پوست زن بعد از سن ۳۰ تا ۳۵ سالگی احتیاج بیشتری به تغذیه صحیح دارد . پوست خشک در این سن بیشتر حالت خشکی و شکنندگی دارد و بنا بر این باید با مواظبت بیشتر و استفاده از راهنمائی های مفید و مشاور زیبایی از پیری و نازیبائی چهره جلوگیری کرد .

خامنها در سالهای اخیر به زیبایی چهره خود بیشتر اهمیت میدهند و تماسهای بیشتری با متخصصین زیبایی برقرار مینمایند . مشاور زیبایی رولن همه هفته برای انواع پوست اندرزهای سوده مند و قابل توجهی برای خانمها و دختر خانمها داده است و شما با مراجعه به این دستورات می توانید علاوه بر شناختن نوع پوست خود ، از پیری و چین و چروک و جوش صورت نیز جلوگیری نمائید .

پوست بسیار خشک از سنین چهل سالگی به بالا دیده میشود . از مشخصات آن ، پوست خشک - خشک - کشیده و چروک دار و با حالت افتاده و چینه های عمیق است .



خریده‌های تازه

فنادی مونا لیزا  
۶۰۸۴۲

تهیه کننده بهترین شیرینی‌ها  
خیابان حافظ - چهار راه عزیزخان



کفش ملی و تدارک تازه

یکی از نکات دقیق برآزندگی برای هر کسی، بخصوص خانها انتخاب کفش است زیرا هر قدر هم خانی به سرو وضع خود توجه داشته باشد، اگر در انتخاب کفش دقت نکند، نمیتواند بمنظور اصلی خود یعنی برآزندگی توام با صرفه‌جویی برسد.

واحد صنعتی کفش ملی که همواره در فکر تهیه بهترین و راحت‌ترین کفش برای همه افراد ایرانی بوده است اینک با توجه به طبع ظرفیت‌های خانها مدلهای جدیدی از کفش‌های زنانه را بنامهای ورا، کویت و لوجیا تهیه دیده است. این کفش‌ها که با طرحهای کاملاً تازه و پاشنه‌های آخرین مدل ساخته شده دارای ظاهری برآزنده میباشد و چون فرآورده‌های کفش ملی از نظر دوام و استحکام نیز با هیچ کفشی قابل مقایسه نیست، بنابراین خانها با خرید یک جفت از مدلهای نامبرده میتوانند لافاقل برای مدت‌های ماه از تهیه کفش آسوده باشند. بازم در باره فرآورده‌های کفش ملی گفت‌وگو خواهیم کرد.

گالری فرانس و تدارک نوروزی

خرید کردن و تدارک برای عید امروزه از سرگرمیهای دلپسند خانهای خانه‌دار است اما همیشه خانها در پی مصلی هستند که بتوانند کلیه مایحتاج خود را یکجا و بدون دردسر و صرف وقت تهیه نمایند.

گالری فرانس - واقع در خیابان پهلوی، نبش امیراکرم - گلچینی از شیک‌ترین کیف و کفشهای ساخت ایران را که بدست کارگران ورزیده و مبتکر ایرانی تهیه شده جمع‌آوری کرده است و از حق نباید گذشت که کیف و کفش‌های گالری فرانس واقعا زیبا و تماشاگر است. انواع سارافون های جبر و چرم، مانتوهای آخرین مدل دوخت کشور خودمان نیز با سلیقه و زیبایی خاصی در این فروشگاه جلوه‌گری میکند.

بیانید همه با هم به گالری فرانس برویم و لوازم عید خود را یکجا از گالری فرانس تهیه کنیم.

**ماوالا**

ناخنهای شکننده و نرم شما ب مصرف ماوالا استحکام و مقاومت طبیعی خود را باز می‌آید.

ب مصرف ماوالا از لکه شدن و پوسته شدن و شیار شدن ناخنهای شما جلوگیری میکند.

ماوالا علاوه بر افزایش استحکام بزبانی و شفافیت ناخنهای شما می‌افزاید.

نماینده ماوالا در ایران شرکت سهامی فیروز  
خیابان تخت جمشید شماره ۲۲۳ تلفن - ۴۷۱۳۱

مشکل بینی بزرگ بقیه از صفحه ۸۲

— سرکار؟  
— خنده بلندی کرد و گفت:  
— پروین. ادا در نیار. یعنی اینقدر عوض شدم که توام منو نمیشناسی؟  
تازه از صدایش پوری را شناختم و ناگهان آغوش گشودم و او را بغل زدم و از فرط شادی بگریه افتادم. پوری یک ملکه زیبایی شده بود. باور نکردنی است. اصلا نمیشد فهمید که این دختر زیبا همان پوری زشت و بینی خرطومی است. قبول نمی‌کردم. دست از صورت و بینی او برنمی‌داشتم. بینی کوچک و قلمی و سر بالای او را دست می‌زدم و بدنبال آنهمه گوشت و غضروف زیادی میگشتم. آن گوشت و غضروفی که پوری را بان شکل مهیب درآورده بود... جراح معجزه کرده و در واقع نقش دختر شاه پریان را انجام داده بود. همان اعجازی که من انتظارش را داشتم اما فکر میکردم هرگز اتفاق نیفتد.

پوری میخندید و میگفت:  
— عجیبه. هیشکسی منو نمیشناسه. رفتم مدرسه خانم مدیر اومد سرکلاس و پرسید شما اینجا چی میخواین. وقتی گفتم - پوری هستم دستم گرفت و گفت برو بیرون. دروغ باین گندگی نمیشه. شاگرداهم منو شناختن. خلاصه نمیدونی این روزها من چه وضعی دارم. هنوزم دماغم شکل اصلی خودش در نیومده. دکتر میگه یه خورده ورم داره. از اینم کوچکت

اداره کند. پوری بعلت سر خوردگی‌های گذشته که آثارش هنوز در اعماق روح او باقی مانده بود دختری قانع، کم توقع، صرفه‌جو و شوهر دوست بود.

وسائل ازدواج سیروس و پوری زود فراهم شد و دوست زیبای من بخانه بخت رفت. شب عروسی در آن لباس سفید به مانکن های اروپائی شباهت یافته بود و هیچکس نمیتوانست باور کند که آن زن زیبا همان پوری دماغ خرطومی سابق است.

من و محسن که وظیفه دوستی را بنحو شایسته‌ای انجام داده بودیم در شادی پوری سهم بیشتری داشتیم و آن شب سر از پا نمی‌شناختیم. پوری هم میرفت و می‌آمد و در میان مهمانان می‌لولید و مرا بعنوان سیاستگاری می‌بوسید و بسمه میگفت که پروین حق بزرگی بگردن من دارد. آن شب گذشت. روزها و هفته‌های دیگری نیز سیری شد. من و محسن با سیروس و پوری رابطه داشتیم. ما اولین خانواده‌ای بودیم که عروس و داماد را مطابق رسوم (باگشا) کردیم و بعدا نیز اولین دوستان زن و شوهر جوان شدیم.

تقریباً سه چهار ماه بعد، باز یکروز تنها در خانه نشسته بودم و مجله میخواندم که پوری با چشمان اشک آلود و رورسری و چهره‌ای آشفته و درهم برآغ من آمد.

کلید را انداخته خودش در را باز کرد و آمد بالا. خیال کردم با سیروس دعواش شده. دلم فروریخت. میدانستم باید وزن پدرش نیز اختلافی ندارد زیرا پس از ازدواج با هم بی اندازه دوست و همپایان شده بودند. پس چه شده؟ خودش را مثل دفعه قبل روی صندلی راحتی انداخته و برخلاف انظاری که داشتم گفت:

— از دست حمید دارم دیوونه میشم. یکه خوردم. حمید؟ چرا حمید، خیال کردم شوخی میکند. روبرویش نشستم و گفتم:

— چرا جرت و برت میگی؟ حمید کیه؟ حمید چیه؟ اون با تو چیکار داره؟ آهی کشید و تعریف کرد:

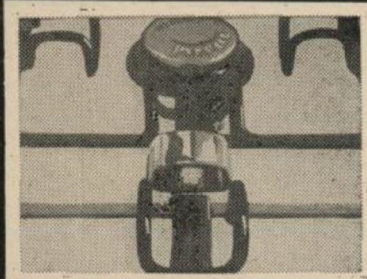
— نمیدونی. داره دیوونه‌ام میکنه. زندگی تباه شده. روزم سیاه شده. حالا که دیده‌ام خوشگل شدم و شوهری بهتر از اون کردم و زندگی سعادت‌مندانهای دارم یاد عشق گذشته افتاده و اومده برآم.

بقیه در صفحه ۹۱

فیامتای پرسی گاز  
کمی گرانتر است

ولی خیلی خیلی  
بهتر است

چون دارای پیلوتهای ثابت و قوی است



پیلوت فیامتای پرسی گاز با شعله آبی رنگ می‌سوزد. چون گاز پیش از سوختن با هوا مخلوط میشود بصیبن دلیل با مصرف گاز کمتر دارای شعله‌ای ثابت و قوی است. همچنین دارای سیری است که آنرا از روشن شدن باد مصون می‌دارد. پیلوت فیامتا قابل میزبان کردن است.

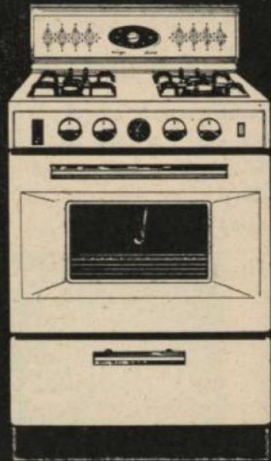
همچنین صفحه فیامتای پرسی گاز دارای چهار شعله با اندازه‌های متفاوت میباشد که میتواند از بزرگترین آنها برای تهیه برنج استفاده کنید و از کوچکترین آنها برای دم کردن یک قهوه. باکم و زیاد کردن این چهار شعله کوچک و بزرگ هر قدر حرارت پیر شدت که بخواهید در اختیار شما است. و در مصرف گاز نیز بمقدار قابل ملاحظه‌ای صرفه‌جویی میشود.

سایر مشخصات فیامتای پرسی گاز:

- ۱- فرج‌دار و مجیر به چراغ
- ۲- کباب‌پز با اشعه مادون فرمز برای تهیه کباب و جوجه‌کیا برای لذیذ
- ۳- شعله فشر برای تهیه کیک - سایر شیرینی‌ها و غذاهای مختلف
- ۴- ترموستات برای تکنواخت نگهداشتن حرارت فر از صفر تا ۳۰۰ درجه
- ۵- دکمه اطمینان برای ایمنی کامل
- ۶- کوی گرم نگهداشتن غذا
- ۷- لعاب بسیار محکم

در صورت تمایل میتوانید مدل فیامتای دولوکس را انتخاب کنید که علاوه بر مشخصات فوق صفحه آن از فولاد ضد زنگ است جوچه گردان یک وسیله انتخابی است.

اینست علل کرانی فیامتا. ولی اگر به بیش از ۴۵۰ فروشنده محصولات پرسی گاز در تهران و شهرستانها مراجعه کنید و با دیگر محصولات مقایسه نماید با توجه به مرغوبت آن می‌بسیار جقدر ارزاتر است.



پرسی گاز  
Persigas

با یک اجاق پرسی گاز زندگی خود را آسان کنید







مردمترین آرایشگران جهان  
از شوهر تمام آرایشگران  
**کادوس**  
استفاده میکنند

با ضمانت نامه ۲۰ ساله

### مرکز پخش انحصاری فروشگاه ژان

خیابان منوچهری ۲۷۸ تلفن ۳۰۲۹۴۲

نمایندگان فروش در شهرستانها - اصفهان نورسته - تبریز  
گوانی - مشهد منگه چی آقای فیضاله پور - شیراز گالای  
خانه - قزوین ستاره آبی - آبادان فروشگاه هوشیار اصغر  
سرداری - رشت اول خیابان شیک فروشگاه بزرگ هالیوود .  
ضمنا از شهرستانهاییکه نامبرده نشده نماینده فعال میپذیریم.

### حراج

## گیسوی آرمان

فقط خیابان شاه جنب سینما  
ماژستیک تلفن ۶۱۳۹۸۹

### برای راحت شدن از درد پا و میخچه

از مشغ و کف طبی دکتر شول  
استفاده فرمائید  
چهار راه اسلامبول تلفن ۳۳۷۸۵۶

### دکتر محمد عابدی پوز

تخصص جراحی زیبایی و پلاستیک  
خیابان امیرشاه ۵۴ تلفن ۶۹۱۷۶

## یک عشق بالاتر از .. بقیه از صفحه ۸۴

ناگهان بطرا در برابر نظرش مجسم شد میل به زندگی و زنده ماندنش بیشتر شد. قلبش به همراه مشت آرزوهای دور دراز بسوی او پر کشید. آهسته به دکتر گفت: - خوب.

دکتر جلو رفت. گوشه پارچه سفید را گرفت و دوباره روی صورت مرده کشید. ورنون بی آنکه حتی یک نگاه دیگر به پشت سریندازد سالی را ترک کرد. بین راه به دکتر و اینترت که دنبالش حرکت کرده بود گفت:

- میخوام برم خونه. به تاسی میگیرم، و وواسه جمع و جور کردن اسبابام به هایلینگ بلوت میرم.

- اما من نمیتونم این مؤولیتو قبول کنم.

- خودم قبول میکنم.

دکتر مدتی طولانی به ورنون خیره ماند. اما او تاب این نگاه را آورد و چشم نزدید. دکتر آهسته سرش را برگرداند و موافقت کرد.

ورنون پرسید:

- گتین، ایرارومیشاخین؟  
دکتر و اینترت با خنوت و بیحوصلگی جوابداد:

- آره... اما حالا دیگه مرده.

ویس با لحنی عصبی:

- آگه، دوپا در به کش کردن و میخواین برین خونه، اشیاء جیبیتو از دفتر مریضخونه تحویل بگیرین.

- صورت حساب؟  
- مهمون منین.

دکتر و اینترت دستهایش را در جیبهای روبوش سفیدش فرو کرد و گفت:

- خوب. خدا حافظ.

\*\*\*

در دفتر بیمارستان هم خواستند مثل دکتر و اینترت مانع رفتنش شوند و سه برستار بقول خودشان سعی کردند او را سر عقل بیاورند. اما ورنون فقط لیخند زد. این لیخند وقتی به کنج دهانش نقش بست، دردآلود شد. سرانجام لباس اسکی کتفین شده اش را پوشید و با کفش راحتی نمادی و درحالیکه دستش توی گچ قرار داشت، براه افتاد و از پله ها سرازیر شد.

بیرون هنوز به شدت برف میبارید. اما پائین پله ها بطرا انتظار میکشید... ورنون قدمهایش را ست کرد. در عین حال نگاه از صورت سفیدی که برویش تبسم میکرد برداشت. لیخندی زد و زمزمه کرد:

- بطرا...  
در وجودش تعجب و ناباوری عیبی غلیبان داشت. وقتی بالاخره بهم رسیدند، بطرا با لحنی عصبی و پر انتظار پرسید:

- حالت چطوره؟  
- میگذره.

بطرا با چشمهای سبز و روشش او را ورنانداز کرد و گفت:

- آگه میدونستم اینجور پیش میاد... دعوت نمیکردم.

و درحالیکه گونه هایش گل میانداختند:

- آخه خیال میکردم اسکی بازی بلد نیستی.

- خودم حسشو زده بودم.

واز اعتراضی که بطرا کرده بود قلبش فشرده شده. بطرا سر بریزانداخت و گفت:

- از یسار ایرا بیرون نمیرم... موافقی باهم بریم هایلینگ بلوت؟ آخه مجبورم به هایلینگ بوده، یا اونجایی که

## حراج انواع پارچه در مغازه های ربکا لاد زارنو شروع شد

**عینک نامرئی CONTACT - LENS**

در سراسر دنیا با موفقیت جایگزین عینک های معمولی شده است. عینک نامرئی دید بهتری دارد و قیافه و صورت را تغییر نمیدهد. شما نیز اگر عینک میزنید برای سال نو میتوانید از مزایای عینک نامرئی بهره مند شوید.

برای اطلاع بیشتر از تهران و شهرستانها مکاتبه کنید.  
دکتر هوشنگ برجیس - خیابان بزرگمهر - شماره ۶ تلفن ۶۹۰۱۲

## مشکل بینی بزرگ بقیه از صفحه ۸۸

کرم و ماچرا را گفتم. خود او نیز اضافه بر اندیشه من نقشه ای طرح کرد. فکر. بیچاره شدم.

ناگهان فکری از خاطرم گذشتو پرسیدم:

- بیوس را دیده؟ حمید شوهر تو میشناسه؟  
خوشخانه جواب داد:

- نه. ندیده نمیشناسه.

- خوب. خیالت راحت باشه.

ترتیبش من میدم.

- چیکار میکنی؟  
- جرت داشته باش. اون به کارگر ساده و کم سواده. طبعاً آدم بیسواد ترسوم میشه چون از قوانین اطلاحی ندازه. تو به روز باهوش توی به کافه تریا قرار ملاقات بذار من با محسن حرف میزنم. وقتی شماها پشت میز نشستین من محسن را میفرستم تو. اون خودشو جای شوهرت معرفی میکنه و کارتوم میشه. خودمحسن بله چیکار کنه. فقط به کاری بکن نامه ها و عکسها رو باخودش بیاره اونجا. بگو اعتماد ندارم که اونارو نیگر داشته باشی. باید بیاری که ببینم. اونم واهه اینکه بتو ثابت بکنه همرو میاره.

(پوری) فکر مرا پسندید و باخوشحالی رفت. قرار شد وقتی وعده ملاقات گذاشت بمن تلفن کند. من شب با محسن صحبت به سخنان او گوش میدادم. او میگفت:

بذقت در چمدان گذاشت. فقط به پیرهن خواب ابریشمی سبزرنگ دست نزد. بطرا جواب این پیرهن مکت کرد، با چشمهای معصوم و در عین حال مرموز و عمیق خود که، غرق در اندک بود به ورنون نگاه کرد و وزیر لب گفت:

- ایرا مرده، ورنون.  
ورنون با صدای بغض آلودی جواب داد:

- آره.  
بطرا زمزمه کرد:

- اما ما زنده ایم، ورنون ما زنده ایم.

وقتی این حرف را میزد، رودروی ورنون ایستاده بود. درشلوار اسکی تنگش خیلی لاغر نظر میرسید. پولوروش طرح پستی و بلندی اندامش را بیشتر بچشم می کشید. ورنون بی اختیار گفت:

- تو فتنگی بطرا.  
بطرا نگاهش را بالا گرفت. در این نگاه انتظار شنیدن خیلی چیزهای دیگر موج میزد. ورنون با تاکید بیشتری تکرار کرد:

- تو فتنگی بطرا.  
بطرا مدتی مدید با نگاهش او را

## Jeanne Gatineau

### متخصص ژان گتینو پاریس در تهران

با کمال مرت ورود مشهورترین متخصص ژان گتینو پاریس را باطلاع مشتریان محترم ژان گتینو میسراند متخصص ژان گتینو از پاریس با ارمغانها و اکتشافات جدیدی از دنیای زیبایی که اخیرا نصیب ژان گتینو شده است وارد تهران میگردد مسلما راهنماییهای ایشان در امور زیبایی و جوان نگه داشتن پوست تحولی در زیبایی شما ایجاد خواهد نمود بنابراین از این فرصت گرانبها و رایگان استفاده فرمائید.

متخصص ژان گتینو در نمایندگیهای انحصاری ژان گتینو بترتیب زیر حضور خواهند یافت:

**فصل آئینه داروخانه تخت جمشید صبح و عصر شنبه ۱۰ و یکشنبه ۱۱ اسفند**

**انستیتو مادام لاجوردی تلفن ۴۶۱۲۰۴۶ صبح و عصر دوشنبه ۱۲ و سه شنبه ۱۳ اسفند**

**فروشگاه رویا سه راه شاه جنب سینما آسیا صبح و عصر چهارشنبه ۱۴ و پنجشنبه ۱۵ اسفند**

**سالن بالانسینا شاهرضا جنب پیهم صبح و عصر شنبه ۱۷ یکشنبه ۱۸ و دوشنبه ۱۹ اسفند**

**آون خیابان تخت جمشید صبح و عصر سه شنبه ۲۰ و چهارشنبه ۲۱ و پنجشنبه ۲۲ اسفند**

**داروخانه رامین میدان فردوسی صبح و عصر شنبه ۲۴ و یکشنبه ۲۵ اسفند**

**مغازه ظریف لاله زار نو صبح و عصر دوشنبه ۲۶ اسفند**

**فروشگاه وارنر چهار راه یوسف آباد صبح و عصر سه شنبه ۲۷ و چهارشنبه ۲۸ اسفند.**

مدیر کارخونه شلم. هشتصد تومن حقوق میگیرم. هشتصد تومن کم پولی نیست. مگه به کارمند مثل شوهر تو چقدر میگیره؟

**لطفاً ورق بزنید**

ندید. این دستا بسوی او دراز بودند، به سوی او، به سوی ورنون سیاه پوست...  
\*\*\*

بطرا مدتی صورت سیاه و چشمهای سیاه ورنون را تماشا کرد. خواست با عجله بلند شود، اما فشار بازوی ورنون او را دوباره پس انداخت. ورنون گفت:

- به این زودی نه.  
صدایش گرفته، لب و دورگه شده بود. بطرا فکر کرد: چیج میکشم. بایس چیج بکنم. این سیاه از جونم چی میخواد. اما چیج نکشید. خیال کرد، دوباره داشت صدای غرش تهدید آمیز بهمین صدای خطر برطرف شده... و ما زنده ایم... و کمی بعدتر: نه، نمیخوام. این جا نه. امروز نه، حالا نه...  
و اما چرا نه؟  
حق هق کتان گفتم:  
- ورنون...  
سپس غلغی زد و شیشه کودکی از تاریکی ترسیده، خودش را در بغل او جا کرد...







## دو مدل جدید برای مهمانی‌های شب از یزدان ملک‌ان



این مدل‌ها برای صورت‌های کشیده و استخوانی متناسب است و در آن از مزه‌های مصنوعی و پستیژ استفاده شده است.



## یک چهره و هزار بوسه بقیه از صفحه ۱۹

و یک شال آبی رنگ را که ارزانتر از همه بود، برداشت، و با همان شرور زن اشرفزاده لهستانی گفت:

— من یک دوست دارم که رنگ آبی را خیلی دوست دارد. وقتی به ورشو برگشتم این شال را با او میدهم!

و نابلتون که در ذهن خود ماری-والوسکا بی اعتنا به مال دنیا را با ژوزفین بولدوست و خسیس مقایسه میکرد، بی اختیار گفت:

— مردان لهستانی شجاع و فداکار هستند و زنان لهستانی زیبا و وفادار! .. اینرا میگویند یک ملت خوب و نجیب! .. بشما قول میدهم که دیر با زود، استقلال لهستان را باو بازخواهم گردانید!

و همین جمله کافی بود ماری والوسکا را آنقدر احساساتی سازد که زانوان امپراطور را بوسد و باو بگوید:

— متشکرم اعلیحضرتا! خیلی متشکرم!

— ها! .. این آخرین هدیه من بشما خواهد بود، اما باید صبر کنید! .. پیروزی در غرض سیاست خیلی دشوارتر از پیروزی در میدان جنگ است، و وقت بیشتری میخواهد!

حالا دیگر ماری والوسکا، امپراطور خشن ویادی را که زمانی از او میترسید، دوست میداشت، با آنکه احساس میکرد که نابلتون با وجود همه وعده‌هایش نخواهد توانست استقلال و وحدت لهستان را تأمین کند.

نابلتون و ماری والوسکا، هر روز سه وعده غذا را با هم میخوردند. وقتی هم نابلتون در سفر بود، ماری وقت خود را با خواندن کتاب میگذرانید، اما همیشه صدای پای سربازان را می شنید، کتاب را بگوشه‌ای میانداخت و از لای پرده‌های پنجره، رژه و دیفله سربازان را تماشا میکرد.

بعد از جنگ «تلیسیت» نابلتون تصمیم گرفت به فرانسه باز گردد و با اصرار و استغاثه از ماری والوسکا خواش کرد که همراه او به فرانسه برود. اما ماری این دعوت را رد کرد و گفت:

— ترجیح میدهم که بعد از عزیمت شما، به دهکده دوردستی بروم و در فراموشی و تنهایی زندگی کنم!

نابلتون پاسخ داد:

— میدانم که تو بدون منم نمیتوانی زندگی کنی! ... میدانم که هنوز هم قلب تو مال من نیست! .. اما تو شیرین و مهربان هستی و قلبت اینهمه پاک و نجیب است! چگونه راضی میشوی که مرا از تنها خوشبختی زندگی در آلود خردم محروم کنی؟ می بینی که در کنار تو، همه مرا خوشبخت‌ترین مرد جهان پندارند! یا من بیا ماری! .. حتی عقاب هم، روزی احساس تنهایی و بدبختی میکند! حتی عقاب هم روزی به عشق کبوتری چون تو نیازمند میشود. با من بیا ماری! .. و ماری تسلیم شد ... و همراه نابلتون به فرانسه رفت! ..

هر روز که میگذاشت، نابلتون بیش از روز پیش، دلباخته ماری والوسکا میشد، و در همه سفرهای خوش، ماری را به همراه خود میبرد. پکروز، شاه ایران، مقداری شال و ترمه و حریر بعنوان کادو برای امپراتریس ژوزفین فرستاد، اما نابلتون نخست همه آن هدایا را جلو ماری والوسکا گذاشت و اصرار کرد که حتما هرچه را دوست دارد، برای خودش بردارد! .. سرانجام ماری قبول کرد

**مزون لابوتیک**  
زیر نظر سرور جاسمی  
تخت‌چمشید خیابان بندر پهلوی جنب  
سینما پارامونت شماره ۲۰ تلفن ۶۱۳۷۲۲

تعبیر کند، و بگوید که همه زنان اسلاو همینطورند: گاهی مثل یخ سرد و گاهی مثل آتش گرم! اما اینهم روشن است که ماری والوسکا، هرگز نابلتون را بخاطر خشونت او سرزنش نکرد. حالا که ماری نابلتون را دوست میداشت، امپراطور در عین حال که باز باو وعده‌های خوش درباره استقلال و آزادی لهستان میداد، گاهی هم حسابگرانه باو می‌گفت:

— من تا همین حالا هم روسیه را مجبور کرده‌ام که قسمتی از لهستان را آزاد کند. باقی کارها را زمان انجام خواهد داد. هنوز وقت آن نرسیده است که من همه نقشه‌هایم را اجرا کنم. باید صبر کرد. سیاست طنابی است که وقتی آنرا زیاد نکشید، پاره میشود. باید مدتی صبر کنیم تا لهستان صاحب مردان سیاستمدار بشود. شما مردان شجاعی دارید، شما لهستان را دوست دارید، اما همه اینها کافی نیست. باید اتحاد و وحدت بوجود بیاید، باید مردان سیاسی داشته باشید! ..

والته نابلتون به منافع فرانسه هم اشاره میکرد:

— ماری، فکرتش را بکن که میان لهستان و فرانسه، فاصله بسیار زیادی هست. آنچه من امروز در وطن شما میسازم، فردا ممکن است ویران شود. نخستین وظیفه من خدمت به منافع و مصالح فرانسه است. من نمیتوانم خون فرانسویها را بخاطر دیگران بریزم. من نمیتوانم هر بار که لهستان بخاطر افتاد، ملت خودم را مسلح سازم و بیاری شما بشتابم! ..

هر زنی که فقط یکبار فریب مردان را خورده است، میتواند حدس بزند که این جنلات، چه زخم عمیقی در دل ماری والوسکا بوجود میآورد، اما دیگر کار از کار گذشته بود ... نابلتون او را «زن لهستانی من» میخواند، و تا آنجا که کارهای امپراطوری بزرگش اجازه میداد، ماری را دوست داشت و نمیتوانست از او صرف نظر کند. هر بار که به سفر کوتاهی میرفت، هر روز یک نامه برای ماری مینوشت. در این مدت البته ژوزفین هم برای او نامه مینوشت و میگفت که نمیتواند دوری نابلتون را تحمل کند. اما نابلتون باین نامه‌ها نمیخندید. ژوزفین برای نابلتون مینوشت:

«من از دواج کردم که همیشه با شوهرم باشم! ..»

و نابلتون مفرورانه پاسخ میداد:

«عجب! تا حال من فکر میکردم که زن را برای شوهر آفریده‌اند و شوهر را برای میهن، خانواده و شرف و افتخار! .. نادانی مرا بر من ببخش! آدم از زنها چه درسهایی میآموزد!»

آیا ژوزفین حدس زده بود که نابلتون همانقدر به «زن لهستانی» خود عشق میورزد که زمانی باو عشق میورزید؟ شاید ...

هر روز که میگذاشت، نابلتون بیش از روز پیش، دلباخته ماری والوسکا میشد، و در همه سفرهای خوش، ماری را به همراه خود میبرد. پکروز، شاه ایران، مقداری شال و ترمه و حریر بعنوان کادو برای امپراتریس ژوزفین فرستاد، اما نابلتون نخست همه آن هدایا را جلو ماری والوسکا گذاشت و اصرار کرد که حتما هرچه را دوست دارد، برای خودش بردارد! .. سرانجام ماری قبول کرد

بقیه دارد

**مزون لابوتیک**  
زیر نظر سرور جاسمی  
تخت‌چمشید خیابان بندر پهلوی جنب  
سینما پارامونت شماره ۲۰ تلفن ۶۱۳۷۲۲

## توانند باقی بمانند ببینیم چه دلیلی دارد؟

این حکم از چند روایت صحیح که فقهاء آنها را پذیرفته و با آنها عمل کرده‌اند بدست می‌آید و از مجموع آن روایات این مضمون بدست می‌آید که: «لایحکج ابوالرضع فی اولاد صاحب‌اللبن» یعنی پدر کودک شیرخوار نمیتواند با فرزندان صاحب‌شیر ازدواج کند.

یکی از روایات، صحیح این - مهزیار است که میگوید:

عسی بن جعفر از حضرت ابوجعفر غلیب السلام سؤال کرد که زنی بچه مرا شیر داده است. آیا من میتوانم با دختر او ازدواج کنم؟ حضرت فرمود: چه نیکی سؤالی کردی، همین مطلب است که میگویند (زن فلانی بر او حرام شد از راه صاحب لب) و صاحب لب و شیر همین است و لا غیر. از این روایت و چند روایت دیگر فی الجمله این حکم ثابت میشود که مرد نمی‌تواند دختر زنی را که بکودک او شیر داده بهسری بگیرد و با او ازدواج کند.

این قول مشهور است و فقهاء بآن عمل کرده‌اند، اما از فقهاء شیعه نام افرادی را هم میتوان برد که در این مسئله معتقدند که حرام نیست. مانند شیخ طوسی در مبسوط و قاضی و ابن فهد.

شیخ میگوید - پیغمبر فرمود: بحرم بالرضاع ما بحرم بالنسب یعنی از شیر دادن همه کسانی که در لب حرام هستند حرام میشود. ولی نفسرمود از شیر دادن حرام میشود آنچه که از مصاهره و دامادی حرام میشود.

و فقیه بزرگ علامه در کتاب مختلف میگوید - این سخن شیخ در نهایت قوت و درستی است و اگر اخبار مذکور که حکایت از حرمت می‌کنند درست نبود، بر قول شیخ اعتقاد می‌کردم.

اما متأخرین از فقهاء تا آنجا که من بیاد دارم در این مسئله قائل به حرمت ازدواج هستند. منجمله آیاتاله حکیم و مرحوم بروجردی. خوانندگان محترم توجه داشته باشند که مسائل مربوط به رضاع و شیر دادن بسیار مفصل و در عین حال مهم است و به همین جهت بعضی از فقهاء مستقلا در باب رضاع رساله تالیف کرده و کتابی نوشته‌اند و اصولا باز بودن باب اجتهاد در فقه شیعه بمسائل دینی تحرك و حیات خاصی داده است که در سایر مذاهب دیده نمیشود.

زنی آنقدر نوشته باشد که در رشد استخوان و گوشت و جسم او موثر باشد و اگر مردم آگاه و عادل چنین گواهی بدهند که این زن با شیر خود جسم این کودک را پروراند در انصورت مادر شیری او خواهد بود.

بنابراین شرائط نگرانی بسیاری از زنان که يك یا دو و سه بار و کمتر از ۱۵ بار بکودکی مختصر شیری داده‌اند بر طرف میشود. و اصولا میخواهم بگویم که لزومی ندارد افراد بفکر تحقیق بیفتند که بدانند در کودکی چگونه و از چه پستانهایی شیر خورده‌اند.

**و اما اصل این مسئله که مادر زن اگر نوه خود را شیر داد دامادش با دخترش نمی-**



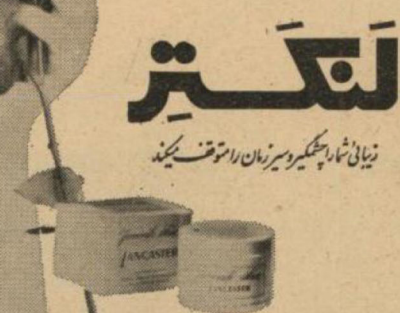
اگر پوست شما حساس است، دیاکسوا هیدروکسی اسید حساس و الرتیک نشود از کرم ژوینیل اسکین استفاده فرمایید



**Juvenile Skin LANCASTER**

ژوینیل اسکین کرم تقویتی است که پین و چوک و دهان را نرم و لطیف و رازین سبید، پوست را شاداب و رنگت آراسته میکند.

کرم امنسیسسانت کرم رازین مخصوص لایه کردن مضمونی است، چربی اضافی و اضافی پوست را زایل می‌کند.



درفرمانهای معتبر و درگاه مرکزی **لکتر** - خیابان پهلوی بین سینا و پارسینا آتاتیک - تلفن ۶۲۶۱۵۷

نماینده فروش فعال برای تهران و شهرستانها پذیرفته میشود.

## گل حرام بقیه از صفحه ۲۱

بار باید شیرزن را نوشیده باشد تا بچه شیری او گردد. فقهای شیعه میگویند: نصاب شیرخوردنی که محرمیت میآورد یکی از سه چیز است:

— اول اینکه پانزده مرتبه زن بکودک شیر کامل بدهد بطوریکه بچه پستان را بشکند تا سیر گردد و در این پانزده مرتبه غذای دیگری فاصله این دفعات نشود و زن دیگر هم باین بچه شیر ندهد، اگر این پانزده مرتبه کامل شد آن زن مادر شیری آن بچه خواهد بود.

— دوم اینکه دفعه و عدد را منظور نکنیم، بلکه در مدت یک شبانه روز شیر این زن منحصر بفرود کودک بشود در انصورت باز محرم خواهد شد.

— سوم اینکه کودکی از شیر

باشد باین معنا که مردی ازدواج کند و زن او حامله شود بچه بیآورد و شیر پیدا کند از این شیر اگر بدو کودک بخوراند آنها باهم برادر یا خواهر میشوند. اما اگر این زن از این شوهر شیر پیدا کرد و کودکی را شیر داد و بعد طلای گرفت و رفت شوهر دیگر اختیار کرد و باز حامله شد و شیر پیدا کرد و از آن کودکی دیگر شیر داد، این دو کودک محرم یکدیگر نمیشوند چون دو شیر و از دو ازدواج بوده است و باصطلاح فقهی «اتحاد فعل» محقق نشده است. و موضوع مسئله آقای رحمانی بنا بر آنچه که من در مجله خواندم از این نوع است. حال ببینیم اگر همه این شرائط وجود یافت از جهت کمیت کودک چند

نوشته

شماره دوپست و هفتم



چرا وقتی که دختر دلخواهتان را می بینید نمیتوانید احساساتتان را بدون رودربایستی با او در میان گذارید؟ چرا اقداماتان برای پیشرفت با عقب نشینی واحساس پوچی و ناتوانی روبرو میشود؟ همه این ضعف های ناراحت کننده مربوط میشود بیک نمونه از عکس العملی که در او ان کودکی بدان عادت کردید و همچنان نیز مزاحم ماست. زیرا بدون آنکه آگاه باشیم در برابر حوادث زندگی امروز خود نیز مثل دوران کودکی خویش مطابق آن الگوی بدی که بدان خویش گرفتاریم از خود عکس العمل نشان میدهم. غافل از اینکه میتوانیم آن مزاحمت را از سر خود واکیم و راههای برخورداری از عکس العمل ها و ارزشات سالم و ترقی و پیشرفت را پیدا کنیم.

مراجعی برای خود شناسی هست که میتوانید آنرا طی کنید تا بالاخره الگوی بد عکس العمل خود را عوض کنید. ذیلا دو مرحله مهم را برایتان شرح میدهم. نخست آنکه بکشید تا وضع عاطفی دوران کودکی خودتان را که همچنان

میدیدند دستجمعی داد میزدند: نی قلیان، نی قلیان، چون خیلی لافز بودم.» «یک روز مادرم مرا کنارش نشاند و گفت: بین دخترم، پسره که از کنار دختر عبور میکند، ممکن است دختر آبتن شود. خداوند دختری را کاتبه نامحرم نگاه کند، هیچگاه نخواهد بخشود.» «در بچگی شب ها جایم را ترمیکردم و یقین داشتم که کیفترین آدم روی زمین هستم.» اعم از اینکه خواری در روزگار کودکیان سراغ بکنید یا وحشت، قبول کنید وقتی که از لحاظ محبت و لطف در خود احساس کمبود می کنید، یعنی فکر می کنید که کسی شما لطف و محبتی ندارد، این خود یک قسم ارشاد عوضی و کج و معوجی است که همان حالات وحشت یا خواری دوران کودکی در شما بوجود آورده است، در اینصورت جملات زیر بیادتان می آید: «من فقط وقتی زندگی میکردم که واقعا رنج میبردم.» «فقط زمانی که شیطان میشدم، توجه اطرافیان بمن جلب میشد.» «وقتی که از ترس رنگم مثل گچ

سفيد میشد و دست و پايم ميلرزید، مادرم نرم و بهر باتر میشد.» «هر وقت که کیف میشدم، مادرم با آب و صابون مرا می شست و این تنها لحظه ای بود که احساس محبت نسبت بخود میکردم.» با چنین تمرین هائی باصل و ریسه آن الگوی بد عکس العمل خود پس خواهید برد و نیز در خواهید یافت که دیگران نیز شمارا جذاب و دوست داشتنی متوسل میشوند.

دوم آنکه خودتان را دوست داشته و محبوب بدانید. هر چند که در کودکی طوری تربیتان کرده اند که گوئی کسی دوستان نداشته است. اما حالا گذشته را میتوانید عوض کنید، زیرا حقیقت نداشته است و همه شما را دوست داشته اند. شما میتوانید خودتان را محبوب بدانید. همین حالا میتوانید از بدبینی و بدگمانی واحساس خواری دوران کودکیان دست بکشید و دست نوازی بسروری خود بکشید و خویشتر رادوست داشته و ارزنده تصور کنید. عده ای ممکن است بگویند: «من همیشه زشت بودم و هیچکس دوستم نداشت. حالاهم کسی از من خوش

نخواهد آمد.» این طور نیست. هر چه بیشتر خودتان را دوست نداشتی بینداری، بهمان اندازه کار تدایوی روانی خود را دشوار کرده اید. و در نتیجه خودتان را منفرودتر و ناخوشایندتر خواهید کرد. اما برایتی شما آموختن دوست داشتنی هستید. باور کنید، میتوانید بجداییتان صد چندان بیفزایید و آنوقت وقتی که خودتان حتم داشتید که جذاب هستید دیگران نیز شمارا جذاب ودوست داشتنی خواهند دید.

# روکش صندلی اتومبیل بسیار زیبا. با رنگهای جالب. آماده برای نصب دوزندگی اتومبیل ایرانشهر شاهرضا اول ایرانشهر تلفن ۱۱۲۳۵۲

## مشکل بزرگ

بقیه از صفحه ۹۲

از جیش بیرون آورد و روی میسر گذاشت و مثل کسی که از زندان فرار میکنند گریخت و از در کافه بیرون رفت. محسن لبخندی پیروزمندانه بر لب آورد. دستی بسر خود کشید، نامه ها را برداشت و در جیب کت خود گذاشت و روی صندلی حمید مقابل پوری نشست و آنگاه خطاب بن گفت:

— بیا عزیزم. بیا به چیزی بخوریم. منم بآنها ملحق شدم. هنوز چشمها زان تهران محبوب میشود.

و جدایی دارید که مخصوص خودتانست. با انجام تمرین های بالا همیشه شخصیت خودتان را گرم و باحرارت نگاهدارید. هر روز وقتی که از خواب برمیخیزید چند لحظه ای را صرف یادآوری خاطرات گذشته، بهمان ترتیبی که نوشتیم، بکنید، وقتی که خود را دوست داشتی و ارزنده دانستید، آنوقت بصورت درباری جوشانی از عشق و مقبولیت و صفا در خواهید یافت. این برنامه بیاد داشته باشید که آن عقل بنوبه خود شمارا دوست خواهد داشت و اگر با جنب و جوش و سرزنده باشید، فصل نوی در دفتر زندگیتان باز خواهد شد که شرار از سلامت و امید و ترقی و پیشرفت خواهد بود

از روزی که کلگیت مصرف میکنم رفتار شوهرم با من مثل سابق دوستانه است.

دندان و لثه سالمتر  
نفس خوشبو تر  
دندان سفید تر

نبردان کلگیت با کاردل

کلگیت با کاردل

کوتاه فهمیدم و بلافاصله روی خود را برگردانیدم و ب حرکت ادامه دادم. او پشت سر من آمد. قدم های بلند بر میداشت. فکر کردم میخواهد مزاحم من شود. خویش را آماده کرده بودم که اگر آن جوان مزاحمتی ایجاد کرد سیلی سختی بگوش بزیم و دق دلم را از زندگی و سرنوشت سراغ خالی کنم. سراغ که چندان گناهی نداشتم و نمیتوانست داشته باشد. از سرعت قدمهای خود کاسم. صدای پایش را می شنیدم. بین نزدیک شد و بازهم نزدیکتر اما بجای اینکه بایستد و حرفی بزند باهمان شتاب از کنارم گذشت و چند قدم

باز این را گران خریدی و چرا در خرید این یکی بی سلیقتی نشان دادی؟ و از این چراها بسیار بود. یکبار صبح و یبار دیگر عصر از خانه بیرون میرفتم. چیز هائی میخریدم و باز میگشتم. آنروز فراموش نماندنی نیز سید را بدست گرفتم و از خانه بکوچه زدم. بازهم بخودم فکر میکردم. به گذشته و به آینده ام.

ابتدا به دکان سبزی فروشی رفتم. آنچه میخواستم خریدم. بعد راهی مغازه خواربار فروشی شدم اما هنوز وارد نشده

## این روزها شوهرم مثل همیشه با من صمیمانه خدا حافظی نمیکند

من بشما توصیه میکنم برای اینکه بوی نامطبوع دهان شما برطرف بشه و دندانها تون دچار فساد و کرم خوردگی نشه. همیشه خمیر دندان کلگیت با کاردل مصرف کنید

سر در نیاوردم چرا شوهرم مثل سابق با من مهربون نیست و از من دوری میکنه؟

علتش جونم. بوی بد دهنه. من بتو پیشنهاد میکنم که بری پیش دندان پزشک

شماره دوست و هفتم

شماره دوست و هفتم



## حالا دیگر تمام مردم برای درمان

## ریزش شدید موها شامپو و تونیک

## طبی استیل بیان STILBÉPAN

## را مصرف میکنند



برای راهنمایی در زمینه پوست و مو تحت نظر متخصص داگرا. تلفنهای ۳۳۲۰۶۷ و ۳۳۱۹۴۰ هر روز از ساعت ۵ الی ۷ بعد از ظهر در اختیار شماست.

## از روز یکشنبه ۱۱ اسفند کفاشی ساموئل

بعثت فرا رسیدن فصل نوروز برای رضایت خاطر مشتریان محترم خود کفش و کیفهای زنا نه پرنگهای جدید را با تخفیف کلسی برفروش میرساند.  
آدرس: انتهای ویلا چهارراه سپند شماره ۲۲۰ و ۲۲۲

## ۷ دروغ ...

بقیه از صفحه ۱۵

انتظار دارند خصلت‌های خوبی را که در وجود همسر خود پیدا نکرده‌اند، در وجود بچه‌هایشان پیدا کنند! مثلا مسردی که از بدلیسی و شلختگی زنش رنج میبرد، وقتی صاحب دختری شد، داوطلبانه کار اضافی خواهد کرد تا پول بیشتری بدست آورد و برای دخترش لباسهای خوب بخرد و او را شیکوش ببیند! ممکن است مادر این دختر هم از این بابت خوشحال شود، ولی در عین حال ممکن است که دخترش را رقیب خود ببیند و ناراحت شود. زن و شوهر هائی که بچه ندارند، گاهی اوقات، اختلاف فراموش می‌کنند.

زیرا وقت و فرصت و امکان آنرا دارند که ناکامی خود را مثلا با فعالیت بیشتر در اداره جبران کنند. البته همیشه بچه بد دنیا آمد این امکان از بین می‌رود، و خود بچه مظهر زنده اختلافات زن و شوهر می‌شود. قطعی است که اگر شخص بیش از حد خود را فدای برآورده ساختن نیازهای کسی دیگر بکند، دچار حالت افسردگی می‌شود، و میدانیم که بچه‌ها نیازهای زیادی دارند، و مواظبت‌های زیادی میخواهند، و این امر ممکن است پدر و مادر را از برآورده ساختن نیازهای شخصی خودشان مانع شود، و در این هنگام است که وجود بچه‌ها نه تنها سبب سعادت خانواده نمیشود، بلکه سبب اختلافات کوچک و بزرگ نیز میگردد. مثلا پدری که مجبور است برای شش تا بچه لباس بخرد، و به همین جهت نمیتواند برای خود لباس بخرد، البته چندان سعادتمند نیست، و سنگ این عدم رضایت خود را بر سر زنش می‌زند!

● اگر زن و شوهری که باهم اختلاف دارند، منتظر این باشند که تولد یک بچه، اختلافاتشان را از میان خواهد برد، انتظار بیهوده‌ای می‌کنند. و بعد از تولد بچه، وقتی دیدند که اختلافات همچنان بر سر جای خود باقی است، حتی نسبت بچه خود نیز احساس یزازی خواهند کرد.

## دروغ ششم:

## ازدواج، بهترین درمان تنهائی است!

زن و مردی که برای فرار از تنهائی

## مدهای بهار

بقیه از صفحه ۱۱

مدلهای سنگین و موقر به کلکسیون او ابعثی بخشیده بودند. مزون «لانون» بهار امسال به شلوار بیشتر توجه نشان داده بود. جالب‌تر از آن همه شلوار پلیسه دوزی شده‌ای بود که بدون تردید از اچاپین‌های بانوان حرمسراها الهام گرفته شده است. سایر خصوصیات کلکسیون لانون عبارت بودند از بلوزهای پیراهنی سفید برای روز، و بلوزهای اورگاندی یا آستین‌های پفی برای شب.

رنگهای مد بهار عبارتند از: آبی سورمه‌ای، قرمز مورتی، خاکستری لالایی، و بژ روشن. جوراب‌های بهاره سفید و بلند هستند و پاشنه کشش کمی بلندتر شده و به ۴ تا شش سانتیمتر رسیده‌اند. اگر بخواهیم از کلکسیون بهار ۱۹۶۹ میلادی بگیریم باید بطور خلاصه بگوییم:

تسلط بر دیگران درمان کند. اما نمیتواند با هیچکس پیوندی برقرار کند، مگر آنکه خود را برتر از او مسلط بر او ببیند، و اگر هم بندرت با کسی همکاری کند، برای اینستکه بر جامعه بیروز و مسلط شود. در میان این گروه، مردانی را می‌بینیم که در هنر، صنعت و تجارت موفقیت هائی بدست آورده‌اند. اینها اشخاص «کمال طلب» هستند و دچار این وسوسه هستند که در هر کاری قهرمان بشوند، نبوغ و ابتکار نشان بدهند، و همیشه صندلی اول و مقام اول را برای خود میخواهند. از نظر عاطفه واحاسنات نیز، اینان کمبود دارند، و با اینکه ممکن است بسیار مهربان و نجیب و مؤدب باشند، اما فقط در مورد کسانی چنین رفتاری دارند که انتظار فایده‌ای از ایشان می‌رود.

## چنین مردی وقتی ازدواج میکند، همه کارهای زنش در نظر او ناقص مینماید.

او مردی است که جزئی‌ترین کار زنش را انتقاد می‌کند، و اصلا نمیتواند قبول کند که کسی دیگری هم کاری را بخوبی خود او انجام بدهد! این مردان تنها همیشه خیال میکنند که دیگران میخواهند راه پیشرفت آن‌ها را سد کنند. چنین مردی میخواهد که فقط خودش مرکز خانواده باشد، و این امر در هیچ خانواده‌ای امکان ندارد. چنین مردانی معمولا چندین بار ازدواج می‌کنند، و مدام در جست و جوی زنی هستند مطابق ایده‌آل خودشان: زنی که اصلا پیدا نمیشود! و سرانجام بیش از حد در تنهائی و شک و تردید خود غرق میشوند.

## (دون ژوان) دروغین!

سومین نوع تنهائی شاید دردناکتر از دونوع دیگر است: این تنهائی خاص کسانی است که مادر می‌شوهرشند و مسلط و بسا نفوذ داشته‌اند و پدری سست و ولنگار.

اینها انتظار دارند که همه مردم آنها را دوست داشته باشند و پشت سرشان تعریفشان بکنند. اینها شخصیتی درخشان دارند، خوب حرف می‌زنند، مبادی آداب و اهل معاشرت‌اند و خوب لباس میپوشند. اینان در تجارت و سیاست موفق میشوند، و همیشه در جست و جوی پیروزی هستند. اگر مرد باشند، همه آنها را «دون ژوان» می‌پندارند، و اگر زن باشند، مردم می‌گویند: «جذاب است!». اما در حقیقت این هر دو، برای ماجراهای عاشقانه چندان استعدادی ندارند، و حتی در بیشتر اوقات سرد مزاج هستند. برای اینها خیلی مشکل است که با کسی صمیمی باشند و همکاری کنند، مگر آنکه طرف شخصیتی بسیار تخمیف داشته باشد.

چنین مرد یا زن تنها، اگر چه بظاهر خود را بسیار اجتماعی نشان میدهند، اما در عمل همیشه تنهات و بادیگران نمی‌جوشد.

● خلاصه کنیم: ازدواج درمان تنهائی نیست. و آدمیزاد اگر تنها زندگی کند، تنهائی خود را آسانتر تحمل میکند.

اگر میخواهیم دچار نومیدی و یاس نشویم، بهتر است کاملا از دیگران انتظاری نداشته باشیم. دو «تنهائی» از یکدیگر نمی‌کاهند، بلکه بر یکدیگر اضافه میشوند!

اقی: ۱- نوعی جواهر که روزها قرمز و شها آبی بنظر میرسد  
۲- چیزهای تجملی - بین بیج و بهره  
۳- کشفنده خاموش - از عشاق معروف - در مقام دلتنگی و افسردگی هم میگویند  
۴- موش خرما - ایهت و وقار - گیاهی طبی که دارای عطر دارد - حرفی از الفبای لاتین  
۵- بیج یا می‌بندند تا روی کفش تمیز بماند و پاچه شلوار گل آلود نشود - روکار ساختمان - از جانوران صدرصد مفید  
۶- تیپ جدید دختران امروزی - بسوی ترقی و تعالی پیش می‌رود - بوی رطوبت  
۷- غریب و تازه‌کار - سنگ گرانبها که برای زینت و زیور بکار می‌رود - از وسایل آرایش خانهای قدیم  
۸- بهم‌پیوسته و نزدیک بهم - درخشان و نورانی‌تر  
۹- هلاک و تباهی - در آنجایی از همه کوه پیدا میشود.

## حل جدول شماره ۲۰۶

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۱۰	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱

## دروغ هفتم:

## برای موفقیت در ازدواج، هرگز با با همسر تان مخالفت نکنید!

اینهم دروغی دیگر است! .. البته همه زن و شوهرها میدانند که ادب و احترام و گذشت و صمیمیت متقابل، چقدر در سعادت خانواده تاثیر دارد، اما فقط با احترام و گذشت همیشه و خوبی میپوشند. اینها در تجارت و سیاست موفق میشوند، و همیشه در جست و جوی پیروزی هستند. اگر مرد باشند، همه آنها را «دون ژوان» می‌پندارند، و اگر زن باشند، مردم می‌گویند: «جذاب است!». اما در حقیقت این هر دو، برای ماجراهای عاشقانه چندان استعدادی ندارند، و حتی در بیشتر اوقات سرد مزاج هستند. برای اینها خیلی مشکل است که با کسی صمیمی باشند و همکاری کنند، مگر آنکه طرف شخصیتی بسیار تخمیف داشته باشد.

● خلاصه کنیم: ازدواج درمان تنهائی نیست. و آدمیزاد اگر تنها زندگی کند، تنهائی خود را آسانتر تحمل میکند.

اگر میخواهیم دچار نومیدی و یاس نشویم، بهتر است کاملا از دیگران انتظاری نداشته باشیم. دو «تنهائی» از یکدیگر نمی‌کاهند، بلکه بر یکدیگر اضافه میشوند!

## جدول شماره ۲۰۷

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۱۰	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱

عمودی: ۱- عارضه‌ای عجیب برای همکس که حتی آلوده‌ترین و خوشبخت‌ترین آنها دچار آن میشوند - رواندا از تابستانی ۲- شاعر شهیر غزلسرای فرانسه در قرون میجده و نوزده و مصنف اندیشه‌های شاعرانه - از شهرهای مقدس ۳- بغل دست تهران - جدی و سختگیر - چندتا اسیر ۴- نازا - مردی که طاعتش قبول شده است ۵- مقابل و روبرو - مرد باوقار و بافتوت ۶- نصف‌آجر - خدا رحمتش کند ۷- اکنون موسم آن نیست - نوبت بازی و قمار و ادعا و دعوی کاری ۸- برای رخ نشان دادن میگیرند - تنها وی همتا ۹- بله بزبان بیگانه - عیب و عار - رب‌النوع عشق و زیبایی کوه المپ ۱۰- نوعی گیاه که از برگهای آن ماده سمی بنک یا حشیش رامیگیرند - علامت معمول بیواسطه ۱۱- مرششی تمیز و سفید را بآن تشبیه میکنند - در بدر و دوران وطن

محبوب من می‌رود!  
سفر کلی پول خرج کرده‌ام، بچه‌ها تنها میانند، من تنها میانم!  
فکر همه این چیزها را کرده‌ام بعد تصمیم گرفته‌ام.  
با اینهمه ...  
با اینهمه ندارد ... هر سال من تسلیم نظر توشده‌ام، و دلیلی ندارم که اعمال هم تسلیم بشوم! چندان مرا ببند! نخیر! آقای «ژان» تسلیم شدنی نیست و همین مقاومت به خانم درس آموزنده‌ای میدهد.

حالا دهسال از آن روز میگذرد، و آقای «ژان» و خانم «ژانت» خیلی مهربان باهم زندگی می‌کنند. حالا خانم «ژانت» قبول دارد که همیشه مثل یک بچه با شوهرش رفتار میکرد و لحن و تسلیم قاطع آن روز شوهرش درس خوبی باو داده و حتی اعتراف میکند که: «از آنروز بعد بیشتر دوستش دارم!» آقای ژان، سبب شد که در خانواده سیاست جدیدی بوجود آمد: سیاستی انعطاف پذیر، و بر اساس احترام متقابل. البته آقای «ژان» وقتی با آن لحن قاطع حرف می‌زد، و وقتی زنش را تنها گذاشت و رفت، «ریسک» کرده و ممکن بود وقتی دوباره نزد زنش آمد، مواجهه بدی داشته باشد. اما روز دوم، ناگهان آقای «ژان» میگوید:  
- عزیزم! لطفا چندان مرا ببند! اتویوس، یکساعت بعد حرکت میکند!





## بهترین هدیه نوری آشپزخانه - توستر - اطوی بزرگ گردان - بخاری برقی پپ باغبانی زینس است. برای خرید بفروشگاههای معتبر مراجعه فرمائید

### من در آسمان بقیه از صفحه ۹۶

بود و با صاحب مغازه همکاری میکرد. قبلا بیاد نیآوردم که او را دیده باشم اما از طرز کار کردنش معلوم بود که با محیط آشناست و هر چیزی را میداند کجا قرار دارد. بکار مسلط بود. خود او مقابل من آمد پرسید:

— چی لازم دارین؟

از شنیدن صدایش خوشم آمد. باز نگاهش بانگه من گره خورد. مثل این بود که باچشمان خود میخواست چیزی بگوید. قهقهه ای برآید. سرم را پائین انداختم و صورت اجناسی را که میخواستم باوردم. او از هر چیز بهترینش را برای من برگزید و در رسید گذاشت. حسابها پرداختیم و رفتم. موقع خروج از مغازه بی اختیار برگشتم و باو نگریستم. این نگاه خداحافظی بود باوعده تجدید دیدار. از آنجاکه خارج شدم انسان دیگری

بودم. احساس دیگری داشتم و خود را در بیست خیال و رویا می یافتیم. حس می کردم که روی ابرها پرواز میکنم و بربال فرشتگان نشسته ام و آسمان ها را زیر پای دارم و تماشا میکنم. خوشحال بودم بی آنکه برای خوشحالی خود علت فوق العاده ای داشته باشم. تا عصر که باز برای خرید بیرون رفتم حال خودم را نمی فهمیدم. دلم میخواست خانم خانه بپر بهانه ای مرا از خانه بیرون بفرستد و چیز تازه ای بخواهد. اما او هیچ چیز نمی خواست. شوری داشتم. در درونم ولوله ای برپا شده بود و تمام فکرم متوجه آن جوان بود.

عصری باز او را دیدم. این بار در آن مغازه کاری نداشتم اما تعدادی از مسایل آنجا گذاشتم. ایستاده بود و ظاهرا انتظار مرا میکشید. بدیدن من حرکتی کرد. دوسه

قدم پیش آمد و لبخندی بر لب آورد. گویی میخواست با من حرف بزند اما من باو فرصت ندادم. از پیش رویش عبور کردم و بی آنکه به پشت سر خود نگاه کنم رفتم. صدای قدمهایم را پشت سر خود نمی شنیدم. مرا تعقیب میکرد. سر کوفه ای ایستادم که او بگذرد و مثل دفعه قبل از جلو بروم، اما او هم ایستاد و ناگهان من دست مرا گرفت و بداخل کوفه کشید و با صدایی که می لرزید گفت:

— زهرا دوست دارم. زن من میشی؟

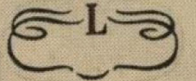
طوری اینکار را انجام داد که من فرصت مقاومت نیافتم. آنقدر سریع و ماهرانه کار انجام گرفت که من در مقابل یک عمل انجام گرفته واقف شدم. دست من در دستش بود و با دست دیگر سید را گرفته بودم. شاید اگر سخانش بهمسان (دوست دارم) خاتمه می یافت سید را رها میکردم و او را باسلی میزدم کما اینکه

چندین جوان دیگر را قبلا زده بودم و بسرها همه سابقه داشتند و میدانستند که دوروبر من نباید بیلکند، اما او چیز دیگری هم گفت. او از من تقاضای ازدواج میکرد خیلی شرافتمندانه. حرفی نزنم. سکوت کردم و فقط کوشیدم دستم را از دستش بیرون بکنم. دستم را رها کرد و ادامه داد:

— زهرا. گوش کن. خیلی وقته من تورو دوست دارم. همیشه منتظر بودم که فرصتی پیش بیاد باهاات حرف بزنم. خیلی خوشحالم که امروز موفق شدم. تو باید زن من بشی. قهقهه زندگیتو میدونم. شنیدم پدرت توی دریا غرق شده. حیفته تو خدمت خونهای مردمو بکنی. تو خودت باید خدمتکار داشته باشی. اگه زن من بشی ازت به خانم واقعی میسازم. حرف بزن. بگو حاضری یا نه؟ میخواستم اول باخودت حرف بزنم بعد به سراغ عهه ات و خواهرت برم. اینم خیر دارم که تو غیر از این دوتا



LAURA



چه جذاب دوست دشتی خواهید شد با

# روژ طلایی لورا



## ماتیک طلایی لورا

آچرا که شما مهربان در دنیا با میجوید و کاشفین طلا در بین مغز و معادن هم اکنون روی لبان میباشید

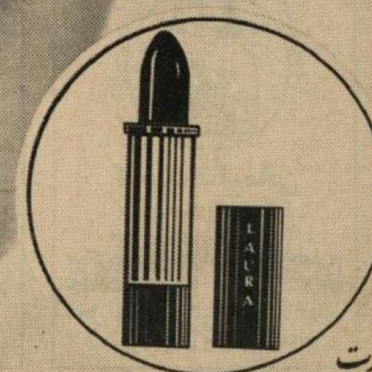
بزرگان فکر سطلانی بزرگان سایه درشتان بزرگان رنگ انسانی

این است ی لورا ماتیک طلایی یک تم جدید برای مدامر و برابری ن مردی

## ماتیک طلایی

جدید لورا در رنگت سحر آمیز و انسانی تمام طلایی در چشم بسیار شادمانی در گرفته

## لورا آخریننده زیبایی



پارت

## ای زن دیگر بقیه از صفحه ۹

که من شوهر نمیکنم. اما من میدانم که مرد ایده آل خود را یافته‌ام. و اگر چه ازدواج با او برایم میسر نیست، ولی با هیچ مرد دیگری هم ازدواج نخواهم کرد. سوسن جان! من و تو همدرد هستیم. من و تو هر دو می‌فهمیم که گناهکاریم و وضع فعلی زندگی‌مان، وضع خوبی نیست، اما منم مثل تو، هنوز برای این معما، پاسخی پیدا نکرده‌ام و نمی‌دانم زندگیم یکجا خواهد کشید، و فقط یک چیز را میدانم و آن اینست که هرگز تحمل نخواهم کرد که وجود من در زندگی این مرد، باعث کوچکترین ناراحتی زن و بچش بشود. امیدوارم گلی: هردوتای ما را راهنمایی کند.

«لاله - م»

## من درد تنهائی را چشیده‌ام و قدر عشق را می‌فهمم!

گلی عزیزم!  
«آن زن دیگر» منم هستم! آیا تو هم مرا گناهکار میدانی؟ من در سی و شش سالگی و بعد از یک عمر تنهائی، مرد محبوبم را یافته‌ام، و آیا باید زن بودن خودم را هم انکار یا فراموش کنم؟ آخر چقدر؟ چند سال؟ یازده سال، من زندگی یک راهبه و تارک دنیا را داشتم: یک زندگی تاریک، یک زندگی خاموش که فقط در گوشتان میشود دید. یازده سال پیش شوهرم بعد از یک کسالت ممتد، زندگی را بدرود گفت و از خود چهار بچه باقی گذاشت و مرا در آغاز جوانی‌ام تنها رها کرد. بعد از مرگ شوهرم خیلی خواستگار داشتم، اما با خودم میگفتم: «تو چهارتا بچه کوچک داری! تو مادر هستی و باید بشینی و بچه‌هایت را بزرگ کنی! باید خودت را فراموش کنی!»

یازده سال تمام سعی کردم برخلاف قانون طبیعت و برخلاف تمایلات قلبی خودم و نیازهای جسم و روح رفتار کنم، و مهار بر روی همه احساسات عاطفی و غریزی خودم زدم. حالا که بچه‌هایم بزرگ شده‌اند، «او» را یافته‌ام: او را که یگروز برایم غریبه بود، اما امروز بر تارک سر من جای دارد. آیا من بر راستی مقصرم که بعد از یک عمر محرومیت، برای اولین بار طعم سعادت را می‌چشم؟ من او را دوست دارم و او هم مرا دوست دارد. بارها گفته

است که: «هرطور تو بگویی رفتار خواهم کرد!» اما من هرگز فراموش نکرده‌ام که او نه تنها زن، بلکه یک فرزند دارده. و از روز اول آشنائی‌مان، او را بر خنجر داشته‌ام از اینکه زندگی خانوادگی‌اش را از هم بیاندازد. او زنی و بیجهش را دوست دارد، و اگر دوست نمیداشت، مطمئناً شایسته عشق منم نبود و در نظر من پست میشد. من همه جوانی از دست‌رفته‌ام، همه ناشادیهایی زندگی‌ام را با دیدن او فراموش میکنم....

گلی جان! من جوان و ناوارد نیستم و اکنون در قله عقل قرار گرفته‌ام. نه بیسوادم و نه زنی خانه نشین. من در یکی از پست‌های اجتماعی این شهر، دارای شغلی حساس و پر مسؤولیت هستم، بنابراین اینقدر می‌فهمم که هوس زودگذر چیست و عشق واقعی چیست. منم مثل سوسن میگویم: گناهی ندارم که چندسال دیرتر رسیده‌ام. منم حق زنده بودن و زندگی کردن را دارم، و آیا رواست که همه وقت تنها باشم و اشک گرم، هر شب منم من باشد؟ مگر دوست داشتن گناه است؟ چه فرقی است بین مهر و محبت من و زن او؟ شاید محبت من پالستر و عمیق‌تر هم باشد.

امروز که او را دارم، حس میکنم که از هر وقت سبک‌تر و آزادترم. چرا این آزادی و راحتی من ادامه پیدا نکند؟ چه کسی است که مرا مجرم خطاب بکند؟ جرم من از نظر دیگران اگر سنگین هم باشد، از نظر خودم آنقدرها سنگین نیست. منم آدم هستم و زن هم هستم، آنهم زنی که یازده سال مزه تلخ بدترین تنهائی‌ها را چشیده‌است. از زندگی من، از جوانی من، مگر چند سال باقی مانده است؟ مگر دوباره زنده خواهم شد؟ و اگر اینها امیدهای واهی است، چرا جرعه امیدی را که در دلم میدرخشد، بدست خودم خاموش کنم؟

ص - م

## انسان بودن هم دشوار است

سوسن عزیز!  
میخواهم گوشه‌ای از زندگی خودم را برایت بازگو کنم. من زنی هستم ۲۵ ساله که در هجده سالگی با یک مرد خارجی ۳۶ ساله که زن و دو فرزند داشت آشنا شدم. او ماهوریت پنج‌ساله‌ای در ایران داشت و زنی بسبب اختلافاتی که با هم داشتند، حاضر نشده بود همراه شوهرش بایران بیاید. در چنین شرایطی بود که من او را با هم آشنا شدیم و کار این آشنائی به عشقی عمیق کشید، و بعد از مدتی، حتی قرار شد

## اولین مهمانی جای بقیه از صفحه ۵ مکر

با اصلا نداشتند و با آرایش آنها بسیار دخترانه و ساده بود. هیچ دختری کفش پوشیده‌دار (متجاوز از چهار سانت) نداشت. بطور کلی دخترها خیلی آراسته، زیبا و متجدد و خوش برخورد بودند و این میرساند که نسل جوان، بسوی تکامل و ادب و سلیقه و حفظ تناسب اندام پیش میرود. ضمناً سیرت و باطن آنها نیز با مادر بزرگ‌های خود زمین تا آسمان فرق کرده‌است. آنها نشانه زن آزاد شده و روشنفکری هستند که باب زندگی در قرن بیستم‌است.

## هوش و معلومات عمومی

در این رشته دخترها تقریباً متوسط بودند. با چهار استثناء. دخترها راجع به سیاست، قوانین اجتماعی، تاریخ و جغرافیای ضعیف بودند. زبان خارجی، بخصوص انگلیسی دخترها متوسط بود. تنها پنج نفر غیر از تسلط کامل بر زبان انگلیسی، بر زبانهای فرانسه و آلمانی و اسپانیولی نیز آشنائی داشتند. هشت نفر از دخترها به اکثر کشورهای اروپائی و با آمریکا مسافرت کرده بودند و چهار نفر آنها، تحصیلات خود را در انگلیس،

که یکماه بعد باهم ازدواج کنیم، زیرا او مجبور بود بکشورش برگردد و در آنجا از هسر خود جدا شود. در یکی از روزها که در منزل این مرد بودم، در کمد او چشم بنامه‌ای افتاد و چون به زبان انگلیسی تا اندازه‌ای تسلط دارم، نامه را از روی کنج‌کاوای برداشتم و خواندم. در این نامه، زن مرد محبوب من، از او تمناهای غفو و بخشش کرده بود... همین نامه سیر زندگی مرا کاملاً عوض کرد. موضوع نامه را با خود او در میان نهادم اما او بمن گفت که دیگر بجز من، با هیچ زنی قادر به زندگی نیست اما من بعد از مدتی تفکر درباره او و زنی باین نتیجه رسیدم که نمیتوانم سعادت خودم را بر روی تیرانه‌های سعادت زنی دیگر بنا کنم. بهمین دلیل پس از مدتی، بیک بهانه کوچک و جزئی او را ترک کردم، و به خواسته‌ها و التماس‌های وقتی تنهادم، والیته خود تو می‌فهمی که این جدائی عمدی برایم چندان آسان نبود. بپرحال بی‌اعتنائی‌های من او را مجبور کرد که بکشورش بازگردد و با هسرش آشتی کند.

اکنون یکسال است که زنی بایران آمده و با هم زندگی سعادت‌مندانهای را شروع کرده‌اند. منم بعد از مدتی که از جدائی‌مان گذشته بود، تصمیم گرفتم بکلی ترکش کنم و بهمین دلیل با اولین خواستگار مناسبی که روپرو شدم، ازدواج کردم، و آن مرد را در تنهائی و بی‌بست کامل قرار دادم تا همه امیدهایم را از من قطع کند و بیشتر به زن و بیجهش برسد. حالا آندو سعادت‌مندان، و منم، مادر دختر دوساله‌ای هستم که او را با همه دنیا، و با عشق هیچ مردی عوض نمیکنم. در پیش خدای بزرگ سربلند هستم که بعد از یک گناه، توانستم با شکستن قلب خود سعادت یک زن و چند بچه را نجات بدهم!

سوسن عزیز! برای تو هم همین راه را پیشنهاد میکنم. سخت است میدانم، اما «انسان بودن» همیشه سخت بوده است! میدانم که تو هم بعد از جدائی از او، روزهای دردآلود ورنج‌آور را خواهی گذراند، و میدانم که شاید هرگز نخواهی توانست او را یکسره فراموش کنی - همچنانکه منم بعد از سه سال جدائی هنوزم او را از سمیم قلب دوست دارم - اما چه میتوان کرد؟ همیشه به هر ماجرای بزرگی، یکی باید قربانی بشود، و سرنوشت من و ترا بعنوان قربانی برگزیده است!

دوستدار تو - «ا. م»

## در شماره آینده، خلاصه نامه هائی دیگر و نظر گلی را میخوانید.

## خانواده های محترم رستوران دارلینگت

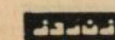
علاوه بر غذاهای مطبوع ایرانی و خارجی موجود - ناهار و شام با کوفته تبریزی، دیزی، پاپچه و زبان آماده پذیرائی میباشد خیابان پهلوی شمال پارك ساعی رو بروی داروخانه پارس

## اردوی دختران شهرستانی

جلسات جای و مهمانی تنها منحصر به دختران داوطلب تهرانی نمیشود بلکه در تاریخ پانزدهم و شانزدهم اسفند ماه، اردوی دختران شایسته شهرستانی نیز در تهران برگزار میشود. برای شرکت در این اردو از ۳۰ دختر برگزیده شهرستانی از تمام استانهای ایران دعوت شده‌است. تهران بیاید. برنامه‌های جالبی هم برای اقامت دو روزه دختران در تهران تنظیم شده است و ما با اشتیاق تمام منتظر ورون دختران شایسته شهرستانی میباشیم. دعوت‌نامه برای آنها ارسال شده است. ■

## پس دختر شایسته کو؟

وقتی جلسه تمام شد، خانمی از یکی از اعضاء ژوری پرسید، پس دختر شایسته کو؟ چه کسی را انتخاب کردید؟ و ژوری جواب داد. این جلسه فقط بمنظور آشنائی و معارفه بود، حالا تا انتخاب دختر شایسته خیلی راه است. این جلسات جای و مهمانی بدین منظور برگزار میشود تا ما از نزدیک با دختران داوطلب و شرکت کننده در سابقه گروه گروه آشنا شویم





# دانبوه کیسوان موج من حتی یک شوره وجود ندارد



**فروش فوق العاده در اکازیون گیتا**

بهترین پارچه‌های پشمی، کتدانی، دویسی، مانتوئی از عالیترین طرحهای اسکاتلندی انتخاب و زیباترین پارچه‌های شب‌نشینی که از بزرگترین مزونهای پاریس تهیه شده در اختیار شماست، این فروش بی‌نظیر از ۲۸ بهمن الی ۱۶ اسفند در فروشگاه گیتا ادامه دارد از فرصت استفاده نمائید.

**قابل توجه خانمهای محترم شیراز**

متخصص زیبایی لوازم آرایش هلنا روبینشتاین در شیراز هفته آینده بطور رایگان از خانمهای محترم شیراز ویزیت مینماید و آخرین آرمغان کاشفین ورزیده هلنا روبینشتاین را برای بهداشت پوست و حفظ زیبایی خانمها در اختیار آنها قرار میدهد.

از شنبه دهم تا دوشنبه دوازدهم اسفند

**در مغازه لوکس خیابان زند**

از سه شنبه سیزدهم تا پنجشنبه پانزدهم اسفند

**در مغازه بل خیابان قصرالدشت**

# گالری استار

## من در آسمان بقیه از صفحه ۱۰۱

اجاره کرده و قبلا پول پرداخته بود. چند روز بعد مجددا گفت و گو درباره رفین را شروع کردیم و حتی من بجمع آوری اثاثه منزل پرداختم. محمد بیغازه رفته بود. عمه جان در درگاه اتاق نشسته بود و خیره خیره مرا می‌نگریست و گریه می‌کرد. من بخود جرئت دادم و پرسیدم:

— عمه چرا گریه میکنی؟ من بازم اینجا میام. خونه‌ای که گرفتیم نزدیکه. من هر روز خودمو بشما میروشم. وقتی محمد بیغازه بره من دیگه کاری ندارم. میام اینجا. بازم شام و ناهارو با هم می‌خوریم.

او حق بگریه افتاد و پس از مدتی طولانی گفت:

— نه، واسه این نیست. غصه من خیلی بزرگتر از این حرفاست. دستهارا بگردنش انداختم و اورا بوسیدم و گفتم:

— عمه جان غصه خودتو بمن بگو. حرف بز. آخه چرا نمیخوای ما از اینجا بریم؟ راست بگو.

خودش را از میان بازوان من بیرون کشید و چشمایش را پاک کرد و اظهار داشت:

— میدونی چیه؟ بذار حقیقتو بخت بگم. این راز بالاخره فاش میشه. هرچی زودتر بهتر. من شوهرتورو دوست دارم و ازش چند ماهه حمله هستم.

مثل اینکه ناگهان دنیارا بر من کوفتند. فریادی کشیدم و بگوشه‌اتاق پناه بردم و شیون کتان گفتم:

— دروغ میگی. شوهرم بن‌خیانت نمی‌کنه.

— اما اون بن‌خیانت کرد چون ماهها قبل من اونو دوست داشتم. درواقع محمد به عشق من خیانت کرد نه بن‌حقیقت اینه که گفتم حالا...

حرفش را ناتمام گذاشتم و چادرم را برافکندم و مویه‌کشان از خانه بیرون رفتم و خودرا به محمد رسانیدم. از دیدن من متعجب شد مخصوصا وقتی مشاهده کرد که گریه میکنم.

مرا بهمان کوچهای که بار اول درهای خوشبختی را برویم گشوده بردو پرسید:

— چی شده؟

بی آنکه خشمگین باشم همه چیز را برایش تعریف کردم. او یکه خورد. مثل شیر سفید شد و درحالی که میلز زدوبه دیوار تکیه داده بود بازبانی الکن گفت:

مسابقه بزرگ بر سر دوراه (کتاه بزرگ) همچنان ادامه دار و هر هفته نامه‌های بیشمار بدفتر مجله زن‌روز میرسد که متأسفانه ما بعلت کمی‌جا نمیتوان از تعداد بیشتری استفاده کنیم درج نامه‌ها را از چند هفته قبلا آغاز کردیم و تا چند هفته دیگه ادامه میدهیم. این هفته نیز دو از بهترین نامه‌های رسیده را در مسابقه شرکت میدهیم:

فرستنده صدیقه ستایش از اصفهان سعید من

نمیدانم چطور بخودم اجازه مید

لطفاً ورق بزد

**گیسوی الیکا از عالیترین سویی سیمی اروپائی**

نماینده رسمی کارخانه مارکوس اروپا

مركز بخش - خیابان کویبختان زند نش خیابان آبان

با همکاری مژده معروف دین، رکنا برترین پارچه‌ها را تقسیم میدارند

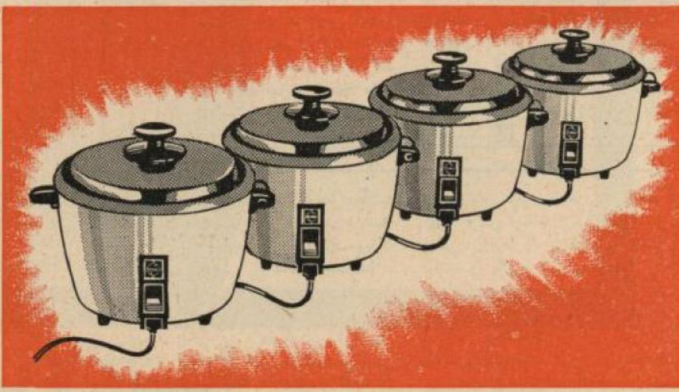
خیابان پهلوی - چهارراه تخت جمشید - تلفن ۴۳۷۱۷



**فقط با پلوپز برقی ناسیونال اتوماتیک**

میتوان پلوی دون با ته دیگ عالی بدست آورد.

به دیگ پلوپز ناسیونال، برنج اصلاً نیچسبد



پلوپز ناسیونال در چهار اندازه و رنگهای دلخواه.

پلوی ایرانی فقط با پلوپز ناسیونال! ناسیونال برای زندگی بهتر

**NATIONAL**

نماینده انحصاری دایران شرکت تجاری کوفتند خیابان شمیران - سه راه تخت جمشید



# هدیه‌ای بر ازنده و بی نظیر از «استار لایت»

## شما هم به دختران «استار لایت» پیوندید

دختر «استار لایت» هر جا که پا میگذارد چشمها را خیره می‌کند، چون پای او به جوراب «استار لایت» مزین شده است. جوراب کش‌دار استار لایت زیباست، ظریف است، بادوام است و بارنگهای مدرن و بی نظیر خود ساق‌ها را زیباتر و شکیلتر می‌سازد.



## استار لایت شیک ظریف بادوام

دارند و این دو عامل آمریکا و شوروی هستند. «روبر - گرویک» مفسر فرانسوی مینویسد: «در واشنگتن، همه دیپلماتها، با تسخیر به محاسبات جنگی نظامی‌ها منگرنند: نظامیانی که هر روز نیروهای جنگی اعراب و اسرائیل را با هم مقایسه می‌کنند سعی دارند از راه همین مقایسه، آینده منطقه خاورمیانه را پیش‌بینی کنند.» این تسخیر کاملاً بجاست، زیرا که دیپلماتها خوب میدانند که در منطقه خاورمیانه، هرگز آخرین حرف خود را از دهان نگویند. نخواهیم شنید، بلکه هنوز هم دیپلماسی در این ناحیه، ارزش نخستین را دارد. پسرزدن نیست نیکوندر مورد مسئله خاورمیانه دست کم به حقیقت را

## اگر جنگ شود

بقیه از صفحه ۳ مکرر شوق بسیار استقبال نشد. گرچه چریک‌های عرب هوایما های «ال عال» را یک عامل نظامی بشمار می‌آورند، اما بهر حال این هوایما ها مسافرتی را حاصل می‌کنند که احوالنا هیچ نقشی در اختلافات اعراب و اسرائیل ندارند، و بخاطر انداختن جان آنان، نمیتواند در محافل بین‌المللی مورد تایید قرار گیرد. چریکهای عرب عامل بسیار تازه و رشد کننده‌ای در اختلافات اسرائیل و اعراب هستند، اما دو عامل مهم دیگر همچنان ابتکار عمل نهائی را در دست

## پایه و سواره: بقیه از صفحه ۳

یک کیف ریخته باشد و طبیعی است از دهانه نازک کیف وسائط نقلیه باید تک‌تک خارج شوند و آنوقت مسدود شدن راه و تجمع ترافیک پیش می‌آید. در سمینار راهنمایی و ترافیک تصمیم گرفته شد که محل بسیاری از سازمانهای مرکزی را از این نقطه به جاهای دیگر شهر منتقل و باصلاح آنها را در سطح وسیع‌تری بخش کنند. مشکل دیگر نبودن پارکینگ است بسیاری از سازمان های دولتی و غیر دولتی برخلاف مسالک مترقی پارکینگ مخصوصی برای توقف اتومبیل های مراجعین و کارمندان خود ندارند. به همین ترتیب است وضع ساختمان ها و بناهای دیگری که در مرکز شهر پخش شده‌اند، صاحبان اتومبیلها ناچارند اتومبیل خویش را پس از صرف وقت زیاد گویته خیابان پارک کنند آنوقت بجزد بازگشت ورقه جریمه را بر روی شیشه اتومبیل مشاهده میکنند! برای ایجاد پارکینگ در سمینار راهنمایی تصمیم گرفته شد گاراژهای مسافری را که در حال حاضر در نواحی مرکزی شهر مستقر شده‌اند به خارج از شهر منتقل کنند و بجای آن پارکینگ بسازند.

اشکال دیگر در امر ترافیک توقف بیش از حد در سرچهارراههای اصلی در خیابانهای بزرگ است، وقتی تمرکز وسائط نقلیه در خیابانها به حد اشباع رسید طبعاً اتومبیلها برای عبور از چهار راهها باید مدت بیشتری متوقف شوند.

برای رفع این اشکال نیز کارشناسان سمینار نظر دادند که در چهارراههای اصلی و مرکزی (مانند چهار راه اسلامبول - فردوسی - سعدی و غیره) پلهای هوایی ایجاد شود تا وسائط نقلیه خیابانهای عمود به یکدیگر بدون اندک توقفی همراه خود ادامه دهند و البته این نقشه در صورت اجرا مقدار زیادی از بار سنگینی ترافیک را سبک خواهد کرد.

و اما جالبترین پیشنهاد برای رفع مشکل ترافیک و نجات «تهران سردرگم» پیشنهاد احداث مترو برای تهران بود که البته کار امروز و فردا نیست و اجرای آن یک برنامه دصالحه محتاج است. کارشناسان معتقدند اگر در حدود پنجاه کیلومتر مترو (یعنی راه آهن زیرزمینی و سریع برقی) برای تهران احداث شود تمام مشکلات ترافیک کاملاً حل خواهد شد. مثلاً یک خط مترو غرب تهران را به شرق وصل کند و یک خط دیگر شمال را به جنوب آنوقت کسی که از شمال یا شرق می‌خواهد به جنوب یا غرب برود باصرف کمی پول و وقت بسیار کم (۵ الی شش دقیقه) با سرعت به محل کار خود میرسد. البته این برنامه ۱۰۰۰ میلیون تومان خرج دارد. بهر حال مشکل ترافیک تهران و گرفتاری مؤولان امر در این زمینه میتواند درس آموزنده‌ای باشد برای مؤولان و ساکنان سایر شهرهای مهم ایران، مثلاً شهر اصفهان یا شیراز یا تبریز و مشهد که بنا به جبر صنعتی شدن کشور روز بروز تعداد ساکنان و وسائط نقلیه و ساختمانهایش اضافه میشود و باید از همین حالا فکری بکنند تا ده سال دیگر آنها هم وضعی مشابه وضع امروز تهران پیدا نکنند و بار ملامت و افسوس را بگردن نگیرند.

جست وجوی دیواره سکوت. آنجا دیگر نه عشق است و نه نفرت. فقط پدرم هست واحد که او خوشحال و آرامش مییابد و آن دیگری آرامش و شادی میبخشد. من باحمد خواهم پیوست و از من میرسد که چرا این چنین از غمهای تو بی‌خیال و آرامم. بیاد آور روزگاری را که لحظه‌هایش بی‌تو برایم سالیان واپسین بود. تو در آن لحظه‌ها عشق و لذت را با دیگری آمیختی. همانوقت بود که من مردم. مذاب شدم و چون قطره اشکی از

SOUTIENS-GORGE ET GAINES  
**AUBADE**

**پانتی و بادی**  
مخصوص مینی ژروپ  
\*\*\*\*\*

پانتی‌های اوباد - ساخت فرانسه - با رنگهای مدرن و متنوع هماهنگ با رنگ لباس‌های شما بسیار نیک و راحت و بسیار بادوام با کشیاف مخصوص.

انحصار در فر و شگاه اوبری  
میدان فردوسی

## من در آسمان

بعد از اسم قشنگت کلمه (من) را بنویسم. تو دیگر از آن من نیستی. تو اینک پدر فرزندی شده‌ای که (او) در شکم دارد. (او) بهترین کلمه‌ای است که میتوانم خطایش کنم. اوئی که بناگاه چون خفاش بر آسمان زندگی پرزد و با نفس خویش فانوس روشن امیدم را خاموش کرد. اوئی که نمیدانم آیا بقدر من دوست دارد؟ نه. هرگز باور نمیکنم دلی چون دل کوچک من گنجایش اینهمه محبت را داشته باشد. در نامه‌ات خیلی ساده نوشته بودی «شبی را در بسترش بصبح رسانیدم» وای بر من چه آسان این جمله را نوشته بودی. بعد از مطالعه این جمله چشمانم را بستم و تصویر ترا در آن حالت در آئینه دیدم. تو با آن دستهای مردانه با همان دستی که حلقه پیمان مرا در خود داشت با همان دستی که بارها برگردنم حلقه شده بود برمویش دست میکشیدی. باغوش میفشردی و نوازش میکردی.

## فناشده تو. مریم فرستنده فخریه اقدام ضمیری سعید

این آخرین صفحه دفتر عشق برشکوه ماست. دقتی که تو آنرا بیرحمانه سوزانیدی و خاکشروش را بر باد دادی از تو می‌خواهم که بخاطر گذشته‌ها اینرا نیز بسوزانی و بر باد دهی. چنین کن و بگذار خاطره‌ها بپایند اما باورم نیست که خاطره یک عشق بکلی از بین برود و نابود شود. سعید. از من چه چاره می‌خواهی؟ من آن آسمان بی‌ستاره‌ام تو ره گم کرده بدنبال کورسوی امید میگرددی؟ من گورستان خاموشم تو از من هیاهوی حیات میطلبی؟ من سنگریزه‌ای در گردباد پیچیده‌ام تو از من صفا و جلا میجویی؟ چه آسان مرا شکستی و چه آسان می‌خواهی از من دگر بازه مریمی سازی که ستایشگر معبد نیمه تمام عشقی سوخته باشد. چسان ترا نشناختم. غرور ترا. قلب ترا و خود ترا. تو مرا لحظه‌ها فراموش کردی بگذار سالیان در لحظه‌ها نابود شوند تو در بوستان دیگری نهال عشق ولذت کاشتی. اینک که بارور شده از من می‌خواهی که آنرا بیرحمانه در غنچه بشکیم؟ نه سعید. من اکنون نیمه فریادی دردآلودم که در بی انتها رها شده در

گناهکار من. حلقه نامزدی ترا هنوز بانگشت دارم. افسوس که دیگر جلای سابق را ندارد. یادت هست آروز با چه شوری دستهایم را در دست گرفتی؟ بتو





# چه جذاب و دوست داشتنی...

## نوار بهداشتی کتکس

مخصوص بانوان و دوشیزگان نرم و لطیف است و بالا به غیر قابل نفوذی که دارد، شما اطمینان و راحتی خیال می بخشد و امکان میدهد که این روزها هم مثل روزهای دیگر ماه، جذاب و دوست داشتنی بمانید.



قیمت هر بسته محتوی ۱۰ نوار فقط ۳۰ ریال

محصول کارخانه کاغذ سازی نوظهور - تلفن ۳۲۰۳۲



## اگر جنگ شود

دقیقا در نظر دارد: ۱- شورویها کاملا مصمم هستند که در صورت آغاز یک جنگ دیگر میان اعراب و اسرائیل مستقیما در این جنگ دخالت کنند. ۲- آنها تصمیم دارند کاری کنند که این بار «نخستین ضربه» از طرف اعراب بر اسرائیل وارد آید، زیرا که در یک جنگ احتمالی دیگر، نتیجه و فرجام جنگ در عرض سه ساعت تعیین خواهد شد و شکی نیست که همه پایتخت های کشورهای شرکت کننده در جنگ نیز از حمله صون نخواهند ماند.

۳- از سوی دیگر شورویها، برای احیای صلح در منطقه خاورمیانه، خود را بسیار آشتی طلب و محافظه کار نشان میدهند و فقط قصد دارند که قطعنامه مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۴۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد که باتفاق آراء تصویب شده است، اجرا گردد. در این قطعنامه اگر از سوی تخلیه همه اراضی اشغال شده اعراب از جانب اسرائیل پیش بینی شده، از سوی دیگر موجودیت اسرائیل نیز یکبار دیگر مورد تأیید قرار گرفته است: واقعتی که متأسفانه از طرف اعراب پذیرفته نشده است.

این سه مسأله مهم که بسیار مورد توجه پرزیدنت نیکسون قرار دارد، از طرف همه کشورهای ذینفع در خاورمیانه پذیرفته شده، اما آنان در برابر افکار عمومی ملت های خویش، خود را به نادانی میزنند.

ژنرال «موشه - دایان» وزیر جنگ اسرائیل به سفیر فرانسه در «تل-آویو» میگوید: «من خوب میدانم که جنگ آینده ما با اعراب دیگر یک «جنگ لوکس» نخواهد بود». آقای «دوبرین» سفیر شوروی در آمریکا - که در عین حال نیرومندترین شخصیت سیاسی خارجی در پایتخت آمریکاست - بارها با «هنری-

## آدم دزد ده ساله

«مدیر هتل سبحانه را بقیتم خون پدرش حساب کرد و بابت آن سه سبحانه از من سیزده کرون پول گرفت اما من هیچ بدلم به نیاوردم. زیرا پاپا باندازه کافی پول اطریش، آلمان، دانمارک، و سوئدی بمن داده بود و زود بهر طرفه در حدود ۸۰۰ کرون (هشتصد تومان) پول داشتم. بعد از سبحانه بدفتر داز هتل تلفن کردم یک تاکسی برایمان صدا کند. سپس من و لی و تینا سوار تاکسی شدیم و به (آرلاند) رفتیم.»

و حالا از مادر آنها بشنوید: «وقتی بخانه برگشتم بچه ها را ندیدم بدلم بدلیاوردیم اما چون دیدم دیر کردند دلم شور زد. همه جا را گشتم از آنها خبری ندیدم. سراسیمه به ایستگاه راه آهن رفتم و نشانی هایشان را دادم در آنجا بمن گفتند که سه تانی بلیط خریدند و باستکلم رفتند. فوری به پلیس خبر دادم زیرا خیال کردم شوهرم (الکساندر) در استکلم است و میشل را فرستاده بود تا دخترا را ببرد و ببرد.

اما قبل از اینکه پلیس فرصت دخالت پیدا کند کوچولو ها هنگامی که میخواستند سوار قطار شوند و به اطریش پرواز کنند در فرودگاه لو رفتند و نتوانستند پرواز کنند، زیرا بچه های شش تا دوازده ساله برای مسافرت با هواپیما میبایست

شیک ترین پاره پای زنانه  
با ارزمانتس ترین قیمت در

### فروشگاه بزرگ ایران

دو پیچی پشی خارجی عرض ۱۵۰	۵۴۵ ریال	۲۰۰ ریال
پالتونی ایتالیایی عرض ۱۵۰	۹۶۰ ریال	۳۹۰ ریال
لالوند فرانسوی عرض ۱۵۰	۱۲۴۰ ریال	۹۹۰ ریال
پالتونی لالوند فرانسوی	۹۸۰ ریال	۲۳۰ ریال
پالتونی لالوند فرانسوی	۱۵۴۰ ریال	۱۳۰۰ ریال
پالتونی لالوند فرانسوی	۱۷۶۰ ریال	۱۵۴۰ ریال

ساعت کار: ۹ صبح تا ۹ بعد از ظهر تا ۱۲ شب  
جمعا: ۹ صبح تا ۱ بعد از ظهر

فروشگاه بزرگ ایران  
FORUSHGAHE BOZORGE IRAN  
IRAN DEPARTMENT STORE



شیک و ظریف و زیبا  
برازنده شما



هر جا ند هست  
ترویرا هم هست

این هفته از شنبه  
۱۰ تا جمعه ۱۶  
اسفند ماه به شما  
چگونه خواهد  
گذشت؟

# ستاره‌ها چه میگویند؟

## متولدین فروردین

عده‌ای از مجردین متولد فروردین بطور ناگهانی عاشق میشوند، بهتر است دستخوش هیجان و احساسات نشوند و عاقلانه تصمیم بگیرند. علی‌رغم مشکلات و ناراحتیها موقعیت اجتماعی شما مستحکم میشود، با تغییراتی که در برنامه شما بوجود میآید مخالفت نکنید اما مسؤولیتهای خیلی دشوار را هم نپذیرید. احساسات خود را کنترل کنید تا به خوشبختی واقعی دست یابید. متولد همراه توجه‌شمارا بسوی خود جلب میکند.

## متولدین تیر

کارهایی را که بنازگی شروع کرده‌اید هرچه زودتر پایان رسانید که نتایج فوق‌العاده عالی عایدتان میشود. سناات دلپذیر و فراموش نشدنی در کنار موجود مورد علاقه خود میگذرانید. منطقی باشید و برای هیچ‌ویچ خودتان و اطرافیانتان را آزار ندهید. در خانواده جنب‌وجوش بسیاری بوجود میآید. با متولدین فروردین و همراه رفتار منطقی و آرامی داشته باشید. خوب و به‌دقت فکر کنید آنگاه فکر خود را عملی سازید.

## متولدین مهر

زنده‌دلی و جنب‌وجوش شما باعث میشود که با سهولت بسیاری از مسائل خود را حل کنید و هرچه زودتر به هدف اصلی خود برسید. بچه‌ها موجبات خوشحالی شما را فراهم میکنند. با متولدین فروردین ماه آرامت رفتار کنید. در زندگی خود آرامش و بخصوص نظمو ترتیب بیشتری برقرار سازید. به موقعیتهای کوچک و گذرا اکتفا نکنید و بیشتر به آینده خود بیندیشید. شخصیت شما مورد تحسین قرار میگیرد.

## متولدین دی

این هفته بطور کلی بهبودی در وضع زندگی شما ایجاد میشود اگر با موجود عزیز دجار اختلاف شده‌اید بهتر است منطقی تر فکر کنید شاید شمار تکب اشتباهی شده باشید که خودتان هم بدرستی متوجه نیستید. در خانواده سبور و آرام باشید تا اختلافی بروز نکند. با متولدین فروردین و همراه رفتار توام با سیاستی داشته باشید. با هر تغییر و تنوعی خود را وفق دهید تا کمتر دچار ناراحتی و اشکال شوید.

## متولدین اردیبهشت

هفته خوشی در پیش دارید بشرطیکه عزیزان خود را هم در این شادی شریک کنید. خود را با موقعیتهای جدید وفق دهید و از طولانی کردن هر چیزی هم بپرهیزید. هیچ‌کاری را به اجبار نمیتوانید انجام دهید در ضمن بهتر است عکس‌العملهای خود را هم کنترل کنید. اگر از اراده خود کم‌کم بگریزد هر مشکلی را حل خواهید کرد. به صلاح شما است که پیشنهادات و نصایح والدین خود و اشخاص مسن‌تر را بپذیرید.

## متولدین مرداد

اگر با اطرافیان و بخصوص همکارانتان رفتار توام با سیاستی داشته باشید از کار خود نتایج عالی بدست میآورید. محیط آرام و دلنشینی در خانواده خود برقرار خواهید کرد. دوستان نقش مهمی در زندگیتان ایفاء خواهند کرد. در ضمن آشناییهای جدید هم در چگونگی وضع آینده شما موثر خواهند بود. با متولدین آبان و بهمن ماه با احتیاط رفتار کنید. عکس‌العملهای خود را کنترل کنید و برای مسائل بی‌ارزش خودتان را رنج ندهید.

## متولدین آبان

هفته خوش‌و دلپذیری در پیش خواهید داشت بشرط آنکه با اراده باشید و از بحث کردن بر سر مسائل حساس خودداری کنید. بعضی از متولدین آبان‌ماه بدون اینکه خودشان هم بخواهند بوجوب باشند بدریج عاشق میشوند. ملاقاتهای دلپذیر و جالبی با متولدین فروردین ماه خواهید داشت و در کنار متولد اسفندماه احساس آرامش خواهید کرد. مسائل قدیمی را حل میکنید و دوباره آرامش خود را بدست میآورید.

## متولدین بهمن

امکانات زیاد و فوق‌العاده خوبی در اختیار شما قرار میگیرد، موفقیت شما بستگی کامل به نحوه انتخابتان دارد. از راه دور یک نفر به ملاقات شما میآید شاید هم بایک شخص خارجی آشنا شوید. عجلانته تصمیم نگیرید بخصوص در مورد کارهایی که مستقیماً به زندگی شما مربوط میشوند. احتیاجات تمام افراد خانواده را در نظر داشته باشید. سعی کنید دست‌مچتی را که سوتنار دراز شده رد نکنید. با متولد آبان‌ماه رفتار توام با سیاستی داشته باشید.

## متولدین خرداد

یک نفر احساس میکند که فراموش کرده‌اید و از این موضوع رنج میبرد بهتر است مثل سابق به او محبت کنید تا رنجیده خاطر نشود. بهتر است بیشتر به فکر آینده باشید و اگر عاشق هستید به وضع نامعلوم خود پایان دهید. مراقب متولد اسفندماه باشید. عقیاید جالب و جدید خود را هرچه زودتر به مرحله عمل در آورید. برای خود هدفی معینی معلوم کنید و گرنه شانس موفقیتتان کاهش مییابد. مسائل قدیمی را تا دیرتر نشده حل کنید.

## متولدین شهریور

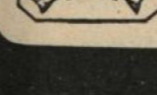
قدر محبت‌ها و فداکاریهای عزیزانتان را بدانید. فکرهای ناراحت کننده و ناشی از ناامیدی را از مغز خود خارج کنید. جواترها به کمک فکری شما نیازمند هستند با آنها بیشتر گفت‌وگو کنید. ملاقاتهای جالبی با متولدین فروردین و بهمن‌ماه خواهید داشت. راه‌مچیی را برای عملی کردن نقشه‌های خود انتخاب کرده‌اید به همسین راه ادامه دهید. موقعیتهای خوبی برای کسانی که مشغول تحصیل هستند پیش میآید.

## متولدین آذر

باید کاری انجام بدهید که از نتیجه‌اش تا مدت‌های مدید بهره‌مند گردید. درباره کسانی که با شما تقاضم دارند جدی فکر کنید. ممکن است بایک پیوند ابدی بایک شخص با صلاحیت سعادت شما را تضمین کند. اکثر متولدین آذرماه برای آینده خود تصمیم مهمی خواهند گرفت. دوستی نقش مهمی در زندگی شما ایفاء میکند. در خانواده وظایف و مسؤولیتهای خود را فراموش نکنید. ملاقاتهای مفیدی با متولد مهر و بهمن ماه خواهید داشت.

## متولدین اسفند

همیشه تقاضای را که آرزو دارید در زندگیتان برقرار نمیشود اما این دلیل نمیشود که خوش‌بینی و امیدواری خود را از دست بدهید. بهتر است واقع‌بین‌تر باشید و نقشه‌های خود را با شجاعت بیشتری عملی کنید. در خانواده آرامش کامل برقرار خواهد بود بشرطیکه نظریات دیگران را هم بپذیرید. ملاقاتهای جالبی با متولد مهرماه خواهید داشت. با پشتکار کارهای خود را انجام دهید تا با کمتر مشکلی مواجه گردید.



ترویرا



## سر مقاله

پیرامون حادثه مشهد

## عکسهای رنگین از حج

در این شماره که تاریخ انتشار آن مصادف با عید قربان و زیارت چندصد هزار مسلمان جهان از خانه خداست مجله زن روز يك آلبوم عکسهای جالب منمکی و رنگی از مراسم زیارت حجاج و مراحل سفر حج انتشار میدهد که برای اولین بار در مطبوعات ایران منتشر میگردد. این عکسها را آقای عزیزالله رشکی خبرنگار عکاس گرفته است.

فقط کسی که می کشد؟ یا همه آنها که موجبات قتل را فراهم می آورند؟

## قاتل کیست؟

دهان آنها میگذارد و حتی پریدن و پرواز کردن را بانها یاد میدهد. شما که این نخستین وظیفه راهم انجام نمیدهید، به چه حقی خود را انسان و پدر مینامید؟!

آیا این کلمات ساده و صمیمی و خشم آلود، و این استدلال منطقی يك دختر روشنفکر، برای شرمسار شدن همه پدرهائی که وظیفه پدري خود را فراموش کرده اند، کافی نیست؟

تجزیه و تحلیلی که این دختر سپاهی از ماجرای قتل فحیح يك خانم ناظم مهربان و مادر رنج دیده او میکند، کاملاً منطقی و عادلانه است. بچه ها، خود بخود دنیا نیایند. این ما هستیم که آنان را بدنيا میآوریم، و از همان نخستین لحظه ای که نطفه کودکی در رحم مادرش بسته میشود، بار مسؤولیتی بسیار سنگین - بزرگترین مسؤولیت يك انسان - برگردن پدر و مادر او میافتد. اگر بوجد آوردن يك انسان، کار چندان دشواری نیست، در عوض تربیت او، يکی از دشوارترین کارهای جهان ما است. در ذات آدمی نیکی و بدی، خیر و شر، کینه و مهربانی، در کنار هم قرار گرفته اند، و تنها تربیت پدر و مادر است که بدر نیکی و خیر و مهربانی را، در وجود کودک رشد میدهد، و دانه بدی و شر و کینه را نابود میسازد. در هر جرم و جنایتی، در هر قتلی، کاملاً عادلانه است که قسمتی از بار گناه مجرم و قاتل را برگردن پدر و مادر او بگذاریم. اگر هنوز برای مجازات پدران ناشایسته قانونی وجود ندارد، دست کم این قانون طبیعی در هرجامه ای وجود دارد که افکار عمومی پدران ناشایسته را نیز همراه فرزندان گناهکارشان محکوم میسازد، و این حکم جامعه، کاملاً عادلانه است. پسری که در کودکی، سایه پدر را بر سر خویش نمی بیند، پسری که مهربانی و رحم و انسانیت را از پدر خود نمی آموزد، البته يك گناهکار و قاتل بار می آید. پرونده تاسف انگیز همه قتلها این حقیقت را آشکارا ثابت میکند.

اما تنها پدر يك قاتل محکوم نیست، دست کم در این ماجرای فحیح، مخصوصاً، همانطور که دختر سپاهی مینویسد، شوهر مقتول و پدر مقتول نیز گناهکار است. مادری که کشته شد، زنی ظلم دیده بود که همسرش، از سالها پیش او را ترک کرده بود. این زن در زندگی تاسف انگیز خود، امید و پناهگاهی نداشت. در کنار او مردی بود که خطرات زندگی را پیش بینی کند و به مبارزه با آنها بپردازد. او بمعنی واقعی کلمه، يك زن تنها بود. اما دختر این مادر، آموزگار و خانم

روز چهاردهم بهمن ماه فاجعه ای شهر مشهد را تکان داد، آموزگار جوانی که باتفاق مادرش به تنهایی زندگی میکرد قربانی جنون جنایت نوکر خانه شد. دوشیزه فخری سر بلندی از فرهنگیان خوشنام استان خراسان و مادر متدین و مؤمنه او خانم گوهر سر بلندی بدست جوانی دیو سیرت بنام حسین کردستانی از پای درآمدند. محرک قتل جنون شهوت بود. مادر و دختر مدت ها بود که از طرف پدر رها شده بودند و پدر آنها را بامان خدا سپرده و پی کار خود رفته بود و همین تنهایی موجب تجاوز يك دیوانه شهوی به دختر و مادر شد و شهر مقدس مشهد از این فاجعه به اندوهی گران فرو رفت، سر مقاله این هفته به آثار اجتماعی این جنایت عبرت آموز اختصاص یافته است.

و پدر یکی دیگرشان بود، يك گناهکار واقعی است. او همسر و دو فرزند خود را ترک کرده و بدنبال زندگی خود رفته است. دختر مقتول او هرگز از مهر پدری شان و نشانه ای ندیده بود. این دختر بیچاره که ناظمه يك دبستان هم بود، عمداً خود را از ازدواج محروم ساخته بود زیرا که خاطره بسیار تلخی از زندگی پدر و مادرش داشت. وانگهی او وظیفه ای را که پدرش از انجام آن شانه خالی کرده بود، داوطلبانه برعهده گرفته بود و زندگی مادر و برادر خود را اداره میکرد و حتی برادرش را برای تحصیلات عالی به خارج از کشور فرستاده بود. همین روزها این پسر جوان به شهر خود باز خواهد گشت تا از زحمات خواهر فداکار و مسافر رنج دیده اش تشکر کند، اما او را بجای خانه مادر و خواهرش، به مزار آنها راهنمایی خواهند کرد. چرا؟ برای اینکه پدری نخواست پس خود را انسان باریاورد و از او يك قاتل ساخته است، و پدری دیگر، همسر و دو فرزند خود را ترک کرده و آنان را در این دنیای پر آشوب تنها گذاشته است. آقای سردبیر! آیا بنظر شما این دو پدر نیز جنایتکار و گناهکار نیستند؟ چنین بود خلاصه ای از نامه خشم آلود يك دختر سپاهی! دختری که بحق و بجا، پدرانی را که شایسته این نام مقدس نیستند، محکوم میسازد. دختری که در نامه خود فریاد میزند:

«آقایان! آیا خیال می کنید با سپر کردن شکم فرزندان خود، وظیفه خود را انجام داده اید؟ نه! این وظیفه را يك پرنده هم انجام میدهد. يك گنجشک هم جوجه های خود را زیر بال و پر ضعیف خود می گیرد و دانه بر

میخواهم سخن اول این هفته را از نامه يك خواننده روشن بین - از يك نامه الهام دهنده - آغاز کنم. این نامه را که بحث و اشاره ای است صمیمانه و آگاهانه به حادثه جنایتی که چندی پیش در مشهد بوقوع پیوست، خانم «فروغ - ارم» سپاهی بهداشت دوره اول از مشهد فرستاده است. نامه چنین آغاز میشود:

«آقای سردبیر! من از شهری برای شما نامه مینویسم که چند هفته است ساکنان آن در وحشت و اضطراب بسر میبرند، زیرا کوچکترین صدائی که شب هنگام میشوند، آنان را بباد جنایتی بس فحیح میندازد. میدانید که چند هفته پیش در شهر مقدس مشهد - زانگاه من - مادر و دختری بطرز فجیعی بقتل رسیدند. سه روز بعد، قاتل دستگیر شد و شاید با اعدام او، آبی بر آتش مردم این شهر زده خواهد شد، اما برای من، این خشم همیشه زنده خواهد بود زیرا بنظر من، جامعه ما اگر قاتلینی را به سر چوبه دار میفرستد، قاتلین دیگری را آزاد میگذارد. اجازه بدهید صریحاً بگویم که در نظر من، جنایتکار تنها کسی نیست که انسانی را بقتل میرساند، بلکه کسانی هم که «قاتل» را بوجود میآورند، خود جنایتکارند. مقصودم پدرانی هستند که انسانی را بوجود میآورند بی آنکه خوی انسانی را در وجود او پرورش بدهند. همه میدانیم که هیچ انسانی ذاتاً جنایتکار و قاتل نیست. هر کودکی بیگناه و معصوم بدنيا می آید، و این پدر و مادر هستند که از او يك انسان واقعی یا شیطانی در جلد انسان میسازند. خیال می کنید اگر پدر «حسین کردستانی» قاتل دو همشهری ما، قاتل يك مادر و دختر، پدری واقعی بود، آیا او جنایتکار میشد؟ از سوی دیگر، بنظر من مردی هم که شوهر یکی از مقتولین



# کُلِستون

کاملترین سری رنگ های مدرن

رنگ موی دلخواه خود را از میان ۶۴ رنگ زیبا و دلنریب کُلستون انتخاب کنید

ولاً - آلمان: بزرگترین متخصص رنگ و آرایش مودرجهان

ناظم مهربانی که در آغاز جوانی خود کشته شد، تنها و تیره بخت تر از او بود. در جامعه ای که بهرحال خطر هم وجود دارد، و قاتل هم پیدا میشود، این دختر به هیچ مردی تکیه نداشت، تا جایی که يك جنایتکار شرور، بخود اجازه داده بود که بر سر راه او قرار بگیرد، و باعتراف خودش، شی که وارد خانه او شد، قصد تجاوز داشت. خانه ای که در آن، فقط دو زن تنها - يك مادر و دختر بی پشتیبان - زندگی کنند، البته هر لحظه در معرض خطر است. هیچ دزدی، به خانه ای که نگاهبان دارد، شبخون نمیزند. هیچ قاتل شروری هم، بخود جرات نمیدهد مزاحم دختری بشود که بازوی نیرومند پدری نگاهبان اوست. دلم میخواهد شما که کودکانی دارید، بهم اکنون يك لحظه در چهره معصوم آنها ننگرید و ببینید که این گلهای زندگی، چقدر ضعیف و ناتوانند و تا چه حد به یاری و پشتیبانی شما نیاز دارند. يك لحظه از خود بیسازید: «من برای کودکانم چه کرده ام؟» يك لحظه از خود بیسازید: «آیا من برای آنها پدر یا مادر خوبی بوده ام؟» و در این لحظات پرسش فراموش نکنید که خداوند هرگز پدر و مادری را که وظیفه انسانی و شرعی خود را انجام نمیدهد، نخواهد بخشید.



آيا پرنس چارلز – پسر بزرگ ملکه اليزابت و پادشاه آينده انگليس – پسر همسر خود و ملکه آينده انگليس تاج ميگذارد؟ نه ! او هنوز همسرى ندارد ، و پادشاه هم نشده است. حقيقت امر اينستكه قرار بوده بر سر ملکه زيبائى دانشگاه كمبريج كه هفتگذشته انتخاب شد ، تاجى گذارده شود ، وباصطلاح كارزار بدست «خير» سپردماند ، يعنى شاهزاده‌اى كه از تاج و تاجگذارى سر در ميآورد !



## پرنس چارلز و ملکه زيبائى !

پرنس «چارلز» يکى از بهترين دانشجويان دانشگاه كمبريج است و در عين حال دانشجوى بسيار وظيفه‌شناسى هم هست ، وحتى عينا مثل همه دانشجويان كمبريج ، سببها ، پاى پياده و توى سرما و يرف ، بدانشگاه مي‌رود. هفته گذشته اورا بعنوان رئيس هيئت داوران سابقه «ملکه زيبائى دانشگاه كمبريج» انتخاب کردند . شاهزاده كانديدائى ملکه زيبائى بود باشاژده ميهى ژوئ، سرانجام دختر بيست‌ساله زيبا و بلوندى بنام «سوزان – فرانسيس» بعنوان ملکه زيبائى كمبريج انتخاب شد . سوزان لباس زيبائى را نيز خود دوخته بود. پرنس چارلز وقتى تاج را بر سر او ميگذاشت ، با ليخندى كه كه حالا در انگليس مشهور شده‌است، باو گفـت : «ايندوار ملکه زيبائى جهان شوييد ! به نيت بدانديد كه خود پرنس چارلز نيز در انتظار يك نيمه تاجگذارى است ، يعنى روز اول ژوئيه ۱۹۶۹ – ملکه اليزابت شخصا تاج «پرنس دوگال» را بر سر پسر خودش خواهد گذاشت ! ■

عبدالناصر به «ماوتسه‌تونگ» تلفن زد :

– پرزيدت مانو ! من بخاطر يك مطلب مهم بشما تلفن زده‌ام.

اسرائيل ميخواهد بنا حمله كند، و من ميدانم كه آنها كاملا آماده‌اند !

– آه ! آنها چند نفرند ?

– دو ميليون نفر !

– بسيار خوب ، من سراغشان ميروم ، توى كدام هتل منزل كرده‌اند ?!

## در خاورميانه اگر جنگ شود نخستين ضربه را چه كسى خواهد زد ?

«جنگ در خاورميانه ، چه هنگام، از كجا و در كجا آغاز خواهد شد ؟» اينك هم در اسرائيل و هم در كشور هاى عربى و كرديور هاى سازمان ملل متحد ، عده زيادى اين سؤال را در ذهن خود دارند ، زيرا كه همه عوامل و شرائط آغاز يك جنگ جديد ديگر ميان اعراب و اسرائيل آماده شده است . بررسى كوتاهى از حوادثى كه در ده روز گذشته، در منطقه خاور ميانه – يا حتى در خارج از اين منطقه – بوقوع پيوست، خطرناك بودن وضع حاضر را به روشنى نشان ميدهد: سلسله حوادث اخير در «زوربخ» (سويس) و باحمله چريكهاى عرب به يك هواييمائى بولنيگ شرك هواييمائى اسرائيل بنام «الغال» آغاز شد . در اين حمله چهار چريك جوان عرب (دو كارگر و يك براننده) و يك خانم آموزگار ۳۵ ساله بنام «امينه – بيبور» – معلم يك مدرسه دخترانه در منطقه اشغالى غزه – شـرك داشتند . ميدانيم كه در اين حمله ، دست كم شش تن از مسافران و سر نشينان هواييمائى اسرائيلى – و از جمله خلبان آن – سختى مجروح شدند . از سوى ديگر ، نامور محافظ هواييمائى كه يك چتر باز اسرائيلى بود، در همان نخستين دقيق حمله، از هواييمائى بيرون پريد و با سلاح خود ، يكي از چهار كماندوى عرب را كشت . هم اكتون – سه كماندوى عرب و از جمله «امينه – بيبور» و نيز گارد محافظ هواييمائى ، در زندان سويس بر ميآيند.

● چند روز بعد از اين حادثه ، دولت عراق بازم چهار نظامى و چهار غير نظامى مسلمان را بجرم جاسوسى بفتح اسرائيل اعدام كرد . اگر ۹ يهودى وينج مسلمان و مسيحى ديگر را نيز كه چنـدى پيش همين جرم در عراق بدار آويخته شدند ، در نظر بياوريم بدین نتيجه ميرسيم كه در مدت كمى ، در عراق ۲۲ نفر بجرم جاسوسى بفتح اسرائيل اعدام شده‌اند.

● آخرين حادثه – تا روز يكشنبه هفته گذشته – انفجار شديدى بود كه در بزرگترين سوپرماركت قسمت يهودى نشين شهر اورشليم رخ داد.

در اين حادثه نيز كه از طرف كماندوهاى عرب ترتيب داده شده بود، يك زن و يك مرد اسرائيلى كشته شدند و ۳۴ نفر مجروح گرديدند . گويـا چريكها ، بقدارى ديناميت را درون قوطى هاى قيقوه پنهان كرده و در سوپر ماركت گذاشته بودند. در همين حال محاكمه دو كماندوى عرب كه چنـدى پيش در آن يك هواييمائى ديگر اسرائيل حمله كرده بودند ، آغاز شده‌است.

اگر برخورد هاى مرزى روزمره در مرزهاى كشور هاى عرب و اسرائيل را نيز بر اين حوادث يفترايم و نيز حالت خصمى بسيار شديدى را كه در هر دونوى مرزها بوجود آمده ، در نظر بگيريم، در خطرناك بودن وضع فعلى ترديدى نخواهيم كرد.

خانم «اوا – فورنيه» فرستاده مخصوص روزنامه «فرانس سوار» به بيروت در گزارش خود مي‌نويسد: «در اينجا، و در ساير شهر هاى عربى ، مردم ديگر خواب راحت ندارند . هر كس منتظر است كه جنگ همين امروز آغاز شود ، و همه منتظر اقدامات انتقام جوانان اسرائيل هستند كه هميشه بسيار سخت بوده‌است»

بنا بگزارش خانم «فورنيه» هم اكتون «امينه – بيبور» خانم آموزگار ۳۵ ساله عرب ، بعنوان «نخستين زن كماندوى عرب» مقام قهرمان ملي را نزد اعراب پيدا كرده و عكس اورا در همه قيقوه‌خانه‌هاى بيروت ميتوان ديد . زنان و دختران عرب با افتخار از او ياد ميكنند، اما با اينهمه حمله چهار چريك عرب به هواييمائى مسافبرى اسرائيل ، حتى در خود كشور هاى عربى نيز ، با شور و

ترديد نداشته باشيد ، مردان ما موجودات عقب مانده‌اى هستند و

### چهره هفته



## اولين سفير مسلمان زن از افريقا

اين شاهزاده خانم جوان مراكشى ميگويد :

«مردان نمى‌توانند براى زنانى كه خواندن و نوشتن نميدانند احترامى قائل شوند .

شاهزاده خانم «ليلا عايشه» به ست سفير مراكش در ايتاليا منصوب گرديد . وى اولين زن مسلماني است در آفريقا كه سفير شده است . سفير جديد مراكش ۳۸ ساله است ، شوهر دارد و مادر دو فرزند نيز ميباشد . «ليلا عايشه» كه در تحولات سريع كشورش نقش مهمى داشته است در اين باره ميگويد : در زندگى دو وظيفه خطير را منظور نظر داشتم – يكي رهائى زن مراكشى از قيود و سن گذشته ، و ديگرى بالا بردن سطح فرهنگ مردم .

«ليلا» دختر سلطان سيدمحمدكه تربيتى اروپائى دارد از آغاز جوانى با آزادى كامل فعاليت هاى بي‌گير خود را در راه تجديد بناى كشور و آزادى زنان معطوف داشت . وى از حملات شديد محافلى كه با بيبندست‌هاى قديمى بودند درامان نماند . اولين زن مسلمان مراكشى كه بدون حجاب و در محافل ظاهر شد شاهزاده خانم عايشه بود . وى با پوشيدن لباس كاملا اروپائى و نشستن پشت فرمان اتومبيل، كاري كرد كه قبل از آن هيچ زنى در كشورش حتى تصور آن را نيز نميكرد.

اولين سخنرانى انقلابى خود را در سن ۱۶ سالگى به هنگام افتتاح يك مدرسه دخترانه ايران كرد . در آن روز، بي‌حجاب و با لباس ساده در مراسم ظاهر شد و از دختران حاضر در آن مجلس دعوت كرد كه از روش او پيروى كنند . بزنانى كه دچار ترس يا ترديد ميشدند هميشه تكرر ميكرد: ترديد نداشته باشيد ، مردان ما موجودات عقب مانده‌اى هستند و

لطفاً ورق بزنيد



يك عكس خانوادگى از يك خانواده كم غذا و پوراو لا. خانم جان وشوهر ۲۵ ساله وسه قلوها وساير بچه‌هايش

و يك دختر به جمعيت شهر فيروزآباد اضافه كرده بودند.

بگير و ببنـد دم در خانه خديجه زياد اين سازمان كه وظيفه اصليش بودند تحريم هتيم و چشم ميزنيم. اما با اصرار وارد شديم . خديجه دختری لاغر اندام و ۱۵ ساله بود . عوض عروست يك بچه قنداقى توى بغلش بود. شوهر لاغر اندام و ۱۵ ساله بود . عوض عروست يك بچه قنداقى توى بغلش بود. شوهر او هم گارجيى است. خديجه خيلى سرحال نبود و از اينكه نتوانسته مسابقه را از مادر و خواهرش ببرد و فقط يك اولاد آورده دلگير بود . مى‌گفت : ايشاءالله درسال هاى ديگه پنج تا باهم ميزايم !

**خانم قابله چه گفت ?**

خانم منيره محضرى زن جوانى است كه سيزده سال است كارش قابلكى در حوزه فيروزآباد است مى‌گفت : ما در اين جا با مشكل عجيبى روبرو هتيم و آن

ترس زنان از قابله است. وقتى حامله ميشوند سراغ طبيب و قابله نميروند بخصومى زنانى كه براى چندمين بارميزايند. از قابله خجالت ميكشند . وقتى مرابه يالين «خانم جان» بردند وضع اتاق سرد آنان مرا تحت تاثير قرارداد و بچه‌هاى قد ونيمقد او در پشت در اتاق ايستاده بودند و مانند بيد از سرما ميلرزيدندو چون يك اتاق بيشر نداشتند نمى‌توانستند تا فرار شدن مادر داخل بشوند . زايمان خانم جان عادى انجام شد وبه ترتيب فاصله ۱۵ دقيقه، نيم ساعت ، و بيست دقيقه هرسه بچه بدنيا آمدند.

خانم محضرى اضافه كرد : خطرئكه فعلا سه قلو ها و دو قلو ها ومادران آنها را تهديد مى‌كند بى شيرى و كم غذائى است.

خانم محضرى افزود : در اين شهر ۲۲ هزار نفرى قشطيك قابله هست واگر چند زايمان غير عادى با هم اتفاق بيفتد چه مى‌شود كه عده‌اى تلف بشوند.

\*\*\*

زن روز – قسمت مددكارى سازمان زنان ايران بايد هرچه زودتر سراغ «خانم جان» مادر سه قلوها و خديجه مادردوقلو ها بشتابد و به آنها شير و غذا برساند.

حمليت از زن ايرانى است بكمك جمعيت هاى شيروخورشيد سرخ و ساير انجمن‌هاى خيريه بايد از مادران كم بضاعتى كه چند قلو مى‌زايند حمايت كند و يقين داريم كه مردم نيكوكار شيراز نيز هرچه زودتر بكمك اين هبولاتى خواهند شافت و از اينكه نتوانسته مسابقه را از مادر و خواهرش ببرد و فقط يك اولاد آورده دلگير بود . مى‌گفت : ايشاءالله درسال هاى ديگه پنج تا باهم ميزايم !

خانم منيره محضرى زن جوانى است كه سيزده سال است كارش قابلكى در حوزه فيروزآباد است مى‌گفت : ما در اين جا با مشكل عجيبى روبرو هتيم و آن

شيراز مانع از اين ضايعه خواهد شد. ■

### مقاله خبرى

از يك كنفرانس بين‌المللى

## چرا زنان درستكار ترند ؟

درمقابل هر صد مرد جنايتكار فقط هفت زن جنايتكار در زندان است .

اخيرا كنفرانسى در شهر ميلان تشكيل شد تا بررسى كند و بييند چرا «زنان» خيلى كمتر از «مردان» مرتكب جنحه و جنايت ميشوند و چرا زنها طعنا درستكارتر از مردان هستند . در اين كنفرانس اظهار شد كه در تمام دنيا درمقابل هرصد نفر مرد جنايتكار بطور متوسط بيش از نه زن جنايتكار وجود ندارد و زنان در زمينه ارتكاب جنحه و جنايت ابدا با مردان مساوى نيستند .

مطابق آمار از هر صد فتره جرم و جنايت كه در فرانسه صورت گرفته فقط هفت فتره بدست زنان انجام شده است. ارقام و آمار جزائى در اينسورد گوياترند. از سى و پنج هزار زندانى كه همه ماهه به زندانهاى فرانسه تحويل داده ميشوند بيش از هزار الى هزار و دوست زن ديده نميشود.

اين «عقب‌ماندگى» در زمينه جنايت در عصرى كه تساوى حقوق زن و مرد بيش از هميشه مورد نظر اجتماع ميباشد در يك كنفرانس بين‌المللى كه در شهر ميلان تشكيل شد مورد مطالعه قرار گرفت و نتايج قابل مطالعه‌اى بدست آمد.

اولا معلوم شد گروه بسيار قليلى از زنان كه در كارهاى جنايتى دست دارند اكثرشان تحت تاثير مردان جنايتكار و يا دست نشانده آنها هستند. مثلا زنان اكثر در پنهان كردن مال دزدى يا مجرمين مرد همكارى غير مستقيم دارند و اين كار نيز غير ارادى است و غالبا نعتبت از «عشق» موجب اين همكارى ميشود .

بچه كشى و كلاهبردارى دونوع از جرايم ارتكابتى زنان است كه در قسمت اول نيز غالبا علت قتل بچه عشق نامشروع و گناه آلوده است كه باز پاى مرد در كار است.

پرفسور ژرژ هوبر در كتاب خود تحت عنوان بيماريهاى روانى چنين مى‌نويسد :

– بزه‌كارى و جنايت‌هاى زنان از يك منشاء عاطفى و جنسى سرچشمه مى‌گيرد كه شدت آن كم بيش بستگى به سن مجرم دارد . بنظر اين دانشمند حداكثر اين ناراحتى‌ها و آشفتگى‌هاى روانى در سنين بلوغ ودوران يائگى بفرزنان مست ميدهد. زيرا در اين مراحل فعاليت‌هاى جنسى ياهنوز تكامل نيافته و يا در شرف نقصان است . نكته جالب اينكه زنان بطور كلى نوع مشخصى از جنايت را مرتكب مى‌شوند. بطور مثال بچه‌كشى كه يك جنايت بدوى و ابتدائى است غالبا بدست زنان دهاتى انجام ميشود. جرم ديگرى كه زنان مرتكب مى‌شوند نوشتن نامه با امضائ ناشناس است كه اين خود نيز ناشى از پيدايش يك حس تحقير يا حسادت است. كلاهبردارى جرم ديگر زنان اكثر به منظور اخذى نيست بلكه وسيله‌اىست كه زن مرد را مجبور كند تا روابط عاطفى و عاشقانه خود را با وى حفظ كند . با اينحال «بترئى» مرد در زمينه جنايتى و جزائى هرگز موجب سنگت و حيرت كسى نشده است . اما اگر بتوانيم عقايد باطنى كه در باره زنان رواج دارد ناديدبه بگيريم و «احكامى» چون جنس ضعيف و جنس لطيف‌تر را به يكسو نيميم و با در نظر گرفتن اين مطلب كه قدرت حمله‌ورى و تعدى در زن و مرد يكسان است خواهيم ديد كه اين «عقب‌ماندگى» را نمى‌توان بسادگى توجيه كرد.

اما نتايج اين كنفرانس را در چند نكته ميتوان خلاصه كرد:

– زنان كمتر وقت و فرصت براى جرم و جنايت دارند زيرا وظيف كدبانوئى و مادري تمامى وقت آنان را مى‌گيرد.
– زنان كه از زمانهاى بسيار دور هميشه تابع مردان بوده و بستگى تام به آنان دارند دست به‌اعمالى مى‌زنندكه بيشتر جنبه آزادى – بخش دارد و ناشى از غرايز جنسى است و لاغير.

– زنان در زمان حاملگى و هنگام وضع حمل و غيره اثرزى فوق‌العاده‌اى مصرف مى‌كنند و بدين ترتيب كمتر تحت فشار عصبي قرار مى‌گيرند.

در كنفرانس گفته شد :

هميشه زنان توانسته‌اند از راه خودفروشى پولى را كه مورد نيازشان بوده است بدست بياورند و بدنيچت كمتر خود را به‌مخاطره جنايت مى‌اندازند.

اما جالبترين نكتائى كه در كنگره ميلان نظر متخصصان راجلب كرد اين بود كه زنان با توسل به گريه و زارى و ناله و فغان بار عصبي و حمله‌ورى را كه در وجودشان است سبكتر ميكنند در صورتيكه مردان خودخورى ميكنند و دم برنمى‌آورند و لاجرم گناه براى تسكين و تفتى دست به‌جنايت و بدكارى مى‌زنند.

. و بدین ترتيب جنس قوی كه قربانی وزندانی افسانه «شهامت» و «مردانگی» است بناگاه از کوره بدر می‌رود و در نتیجه چستى بعد روانه زندان میشود درصورتیکه زنان در خانه مى‌نشینند به گریه و زاری ادامه می‌دهند و برای مردان خود که در زندانها هستند آجیل و شیرینی و میوه میبرند ■



# فی جای

باشرکت سی دختر خوب و برگزیده تهرانی که داوطلب شرکت در مسابقه دختر شایسته سال ۱۳۴۸ ایران هستند.



ویدا موحدی

دیگری که نماینده مجلس شورای ملی بود، راجع به تساوی حقوق زن با مرد، بحث میکردند. مادر بزرگی که نوه اش را همراهی کرده بود، میگفت:

— ماشاالله چه دختر های خوشگل و خوبی. هوس کردم که دوباره چهارده ساله شوم. و خانم منی که پهلوی دست او نشسته بود باطنز جواب داد: «حیف که هیجده سالگی ما پارسال تمام شد!»  
بقیه در صفحه ۱۰۳

برای خود پیدا کنند — محبت و صفا جای تردید های رقابت آمیز را گرفت و مجلس به مفضل دوستانه ای مبدل شد. اولیاء نیز که در ردیف جداگانه نشسته بودند با هم گرم گفت و گو شدند. یک مادر به مادر دیگری میگفت:

«دختر شما خیلی خوب و شایسته است.»  
واوسی میکرد تعارف کند و بگوید، «نه دختر شما بهتر است.» دو پدر هم بایکدیگر در ددل میکردند. یکی از آنها که قاضی بود با

آشنائی پیدا میکردند. درده دقیقه اول جلسه، دخترها خیلی ساکت و آرام و در رفتار خود دیلمت بودند. باچشمان کنجکاو رقباي خود را و رانداز میکردند و شاید سعی داشتند در دلشان، خود را با دیگران مقایسه کنند. اما بتدریج خنده و گفت و گو جای سکوت را گرفت، گوئی دخترها رقابت را فراموش کردند و سعی داشتند از بین سی دختر خوب و شایسته، دوستان وفاداری

فاطمه بیکر نگار — مینو فرازی — ناهید نادری — زیبا مشیری. ۳۳ نفر از دختران مهمان با اتفاق یکی از اولیاء خود، به مهمانی آمده بودند و این امر در ابتدا ما را که وسائلی برای پذیرائی از سی نفر آماده کرده بودیم. غافلگیر کرد. اما از طرفی خوشحال شدیم که از نزدیک با پدران یا مادران، دختر های خوب و برگزیده نیز آشنائی شدیم و آنها نیز با طرز کارها و هدف هایمان